

اصول و مبانی اعتقادی

«أصول السنة»

مؤلف:

امام احمد بن محمد بن حنبل

با تعليقات تمام المنة في التعليق على أصول السنة

به قلم:

عمرو عبد المنعم سليم

ترجمه:

امين پورصادقى

عنوان کتاب:	اصول و مبانی اعتقادی
عنوان اصلی:	أصول السنة
مؤلف:	امام احمد بن محمد بن حنبل
به قلم:	عمرو عبدالمنعم سليم
ترجمه:	امين پور صادقی
موضوع:	فرق و مذاهب اسلامی (بررسی فرق) - مذاهب فقهی اهل سنت
نوبت انتشار:	اول (دیجیتال)
تاریخ انتشار:	آذر (قوس) ۱۳۹۶ هـ.ش - ربیع الاول ۱۴۳۹ هـ.ق
منبع:	کتابخانه قلم www.qalamlib.com



این کتاب از سایت کتابخانه قلم دانلود شده است.

www.qalamlib.com

book@qalamlib.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.qalamlib.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

محتوای این کتاب لزوماً بیانگر دیدگاه سایت کتابخانه قلم نمی‌باشد؛ بلکه بیانگر دیدگاه نویسنده آن است.

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

فهرست مطالب	أ
مقدمه محقق	۱
شرح حال امام احمد بن حنبل رحمته الله	۶
این رساله	۱۲
نسخه مورد اعتماد در تحقیق	۱۲
اثبات صحت نسبت این رساله به امام احمد رحمته الله	۱۳
روش محقق در تحقیق این رساله	۱۹
شرح حال راوی رساله از امام احمد رحمته الله	۲۱
اصول و مبانی اعتقادی	۲۳
متن رساله	۹۹

مقدمه محقق

إِن الْحَمْدُ لِلَّهِ نَحْمَدُهُ وَنُسْتَعِينُهُ وَنَسْتَغْفِرُهُ وَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا وَمِنْ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا، مِنْ يَهْدِهِ اللَّهُ فَلَا مُضِلَّ لَهُ وَمَنْ يُضِلَّ فَلَا هَادِيَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ وَأَصْحَابِهِ وَسَلَّمَ تَسْلِيمًا كَثِيرًا.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾ [آل عمران: ۱۰۲]: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید تقوای الهی را چنان که باید رعایت کنید و هرگز نمیرید مگر آن که مسلمان باشید».

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِءَ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا﴾ [النساء: ۱]: «ای مردم از پروردگارتان بترسید، آن ذاتی که شما را از یک تن آفرید و همسرش را (نیز) از او آفرید و از آن دو، مردان و زنان بسیاری پراکنده کرد؛ و از پروردگاری که به (نام) او از همدیگر درخواست می‌کنید و (همچنین) از (گسستن) پیوند خویشاوندی بپرهیزید. بی‌گمان الله همواره بر شما مراقب (و نگهبان) است».

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا ۖ يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ ۗ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا﴾ [الأحزاب: ۷۰-۷۱]: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از الله بترسید و

سخن محکم و استوار بگویید. (الله) اعمال تان را اصلاح می گرداند و گناهان تان را می بخشاید. هرکس از الله و پیغمبرش فرمانبرداری کند، قطعاً به پیروزی و کامیابی بزرگی دست می یابد».

اما بعد؛

خداوند متعال پیامبرش محمد ﷺ را با اسلام به عنوان قانون و برنامه زندگی و دین محکم و استوار (به سوی انسان ها) فرستاد و آن را بر دیگر ادیان پیروز و غالب نمود و پس از او اصحاب و یارانش با پایبندی و تعهد به آن، چنان عمل کردند که نه چیزی به آن افزودند و نه از آن چیزی کاستند، بلکه در عمل به طور کامل پایبند چهارچوب و خط مشی آن بودند همچون روزی که این کلام الهی نازل شد: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾: «امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم. و اسلام را (بعنوان) دین برای شما برگزیدم». اما دیری نپایید که هوی و هوس و بدعت ها در میان مردم رواج یافت و نمایان شد چنان که هاری سگی به صاحبش سرایت می کند. سبب این امر دور شدن مردم از شریعت الهی و رها کردن آن بود؛ و چنین بود که خوارج و قدریه و مرجئه و جهمیه و دیگر فِرَق و مذاهب اهل بدعت و گمراهی ظهور نمودند (و به تحریف و تعطیل و تغییر و تاویل شریعت الهی پرداختند). فرقه هایی که ملاک و معیار آنها در شناخت عقیده - که از واجب ترین واجبات است - عقل و آرای کلامی و سفسطه بود. آنها با وجود اینکه داور و تعیین کننده در این مورد قرآن و سنت بود، اما به این اندازه هم بسنده نکردند و بلکه به صراحت می گفتند اگر عقل با نقل در تعارض قرار گرفت، عقل را بر نقل مقدم می کنند و ادعای اجماع بر این مساله را مطرح کردند؟! و حتی برخی از آنان به این دلیل که اهل سنت و جماعت در امور اعتقادی، به علم کلام اعتماد و توجه ندارند، از آنان خرده می گیرند. درحالی که امام

شافعی رحمته الله علیه در مورد علم کلام می‌گوید: «اگر بنده‌ای به هر آنچه الله تعالی از آن نهی کرده جز شرک، مبتلا شود برای او بهتر است از اینکه به علم کلام گرفتار شود؛ از پیروان کلام به چیزهایی اطلاع یافتم که گمان نکنم مسلمانی آن را بگوید». [تخریج آن خواهد آمد. ان شاء الله].

به خدا سوگند، این راه و روش سلف صالح رضوان الله علیهم اجمعین نبود، بلکه شیوه‌ی آنان اتباع و پیروی و ترک بدعت و نوآوری در دین بود. و از آنجا که خداوند متعال وعده داده که دین را حفظ می‌کند و می‌فرماید: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ در هر عصر و زمانی و در هر شهر و مکانی مصلحی قرار داده که دروغ و بهتان را از رسول خدا دور نموده و از جوانب مختلف دین حمایت و دفاع می‌کند و در این راه از ملامت هیچ ملامت کننده‌ای نمی‌ترسد، بلکه مال و جان و ... را در مبارزه با بدعت و قلع و قمع و نابودی اهل بدعت نثار می‌کند.

و از این دسته افراد متعهد و قابل اعتماد و منصف و درستکار، امام اهل سنت و جماعت و مدافع و حامی همه جانبه دین، ابوعبدالله احمد بن محمد ابن حنبل رحمته الله علیه می‌باشد. همان کسی که در روزگار محنت و امتحان در برابر اهل بدعت و دلایلی که به آن استناد می‌کردند، به دفاع از دین و مقابله با آنان برخاست. و چنان در آن عصر و زمان دایره‌ی محنت و امتحان او را احاطه کرده بود که بر دیگران چنین شرایطی حاکم نبود، چنانکه کسانی همچون ابن مدینی و... برای رهایی از سختی‌ها و مشقت‌های آن زمان - البته با قلبی مطمئن به اینکه قرآن مخلوق نیست - زبانا به مخلوق بودن قرآن اعتراف کردند. اما امام احمد حتی با زبان هم راضی نشد که به این مساله اقرار کند و آن را بر زبان آورد چون بیم آن داشت مساله مخلوق بودن قرآن، در عقیده‌ی امت رسوخ کرده و باقی بماند.

آری، امام احمد آخرین کسی بود که در برابر آنان مقاومت کرد و از عقیده‌ی مخلوق نبودن قرآن دفاع می‌کرد و چه بسیار به قتل تهدید شد و چه بسیار شمشیر تهدید به وی نشان داده شد و چه بسیار شلاق خورد و شکنجه شد. اما او چنان بود که ابن مدینی می‌گوید: «خداوند متعال در زمان ارتداد دینش را با صدیق و در زمان محنت و فتنه خلق قرآن، با احمد عزت بخشید»^(۱).

به این ترتیب بر ما نیز شایسته و لازم است که در این عصر و زمان به جستجو و پژوهش و تحقیق در مورد آثار این علما که از ائمه اهل سنت و جماعت هستند، بپردازیم و مصنفات و مولفات آنان را دریابیم، به ویژه مواردی که در باب عقیده می‌باشد. و در مرحله‌ی بعد، آنها را محقق نموده و در راستای نشر آنها در بین مسلمانان کوشا باشیم. ما در این عصر و زمان به این مهم بسیار نیازمندیم، چون فتنه‌ی خلق قرآن و بدعت قدریه و ارجاء و اشعریت و اعتزال هنوز هم در بسیاری از مناطق وجود دارد و در حال توطئه بر علیه دین می‌باشد و هنوز از اهل سنت به خاطر پیروی از احادیث و روایات ایراد می‌گیرند^(۲).

و این از لطف و احسان خداوند بر بنده بود که به این رساله دست یافتم که در آن رساله‌ی عبدوس بن مالک عطار از امام احمد رحمته الله در باب اصول سنت ذکر شده است. رساله‌ای که در نوع خود نظیر ندارد و در آن

۱- سیر أعلام النبلاء (۱۹۶/۱۱).

۲- ناگزیر باید در اینجا به یورش‌های امثال غماری مغربی به اهل سنت و جماعت اشاره کرد، حملاتی که در حقیقت امتداد یورش‌های کوثری‌گونه‌ای است که محمد زاهد کوثری آنها را رهبری می‌کند. وی هیچ یک از اهل سنت و جماعت چه از متقدمین و چه از متاخرین را رها نکرده مگر اینکه در مورد وی دهان به بدگویی و سخنان زشت و جاهلانه‌ای گشوده است و مقالات و تعلیقات وی پر است از این مطالب.

خلاصه‌ای از اعتقاد اهل سنت و جماعت و دیدگاه‌ها و باورهای سلف صالح ذکر شده است.

از اینرو با استعانت و یاری از خداوند متعال به اندازه‌ی توانایی و استطاعتی که داشتیم، به تحقیق این رساله پرداختیم و تعلیق بر آن را همچون شرحی بر متن آوردم؛ و این از منت و لطف و رحمت الهی بر بنده می‌باشد. و آن را «تمام المنة في التعليق على أصول السنة» نام نهادم. از خداوند متعال، پروردگار عرش بزرگ می‌خواهم که این عمل متواضعانه را خالصانه برای خویش قراردادده و به خاطر آن ثواب عطايم کند و با آن ترازوی اعمالم را در روز قیامت سنگین گرداند که او بر هر چیزی قادر و تواناست.

والحمد لله رب العالمين؛ والصلاة والسلام على سيدنا محمد وعلى آله وصحبه وسلم.

ابوعبدالرحمن عمرو بن عبدالمنعم بن سليم. عفا الله عنه.

شرح حال امام احمد بن حنبل رحمته الله

«گزیده‌ای بسیار مختصر»^(۱).

اسم و نسب:

او امام اهل سنت و جماعت، شیخ اسلام ابو عبدالله احمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن اسد بن ادريس بن عبدالله بن حیان بن عبدالله بن انس بن عوف بن قاسط بن مازن بن شیبان بن ذهل بن ثعلبه بن عکّابة بن صعب بن علی بن بکر بن وائل ذُهلی شیبانی مروزی بغدادی می‌باشد.

تولد وی:

فرزندش صالح می‌گوید: «پدرم به من گفت: در ربیع الاول سال ۱۶۴هـ متولد شدم». و مانند این از یعقوب دورق نیز روایت شده است. اما فرزندش عبدالله و احمد بن ابوخیثمه می‌گویند: امام احمد در ربیع الآخر متولد شد.

دوران کودکی:

پدر امام احمد رحمته الله از سربازان مرو بود و درحالی‌که جوان بود و حدود ۳۰ سال سن داشت فوت شد. به این ترتیب امام احمد یتیم پرورش یافت و مادرش سرپرستی او را به عهده گرفت و با وی از مرو بازگشت. و گفته‌اند: درحالی‌که به امام احمد حامله بود از مرو بازگشت.

۱- شرح حال وی را در: الجرح و التعديل (۲۹۲/۱)؛ تاریخ بغداد (۴/۴۱۲)؛ حلیة الأولیاء (۱۶۱/۹)، سیر أعلام النبلاء (۱۱/۱۷۷)؛ البداية و النهایة (۱۰/۳۲۵)؛ مناقب الإمام أحمد تألیف ابن جوزی مطالعه کنید.

آغاز فراگیری علم:

امام احمد رحمه الله از همان کودکی به کسب و فراگیری علم روی آورد و شنیدن حدیث را در سال ۷۹ هجری آغاز نمود. حنبل می‌گوید: شنیدم که ابوعبدالله می‌گوید: حدیث را در سال ۷۹ آغاز نمودم و وفات حماد بن زید را در حالی شنیدم که در مجلس درس هشیم بودم.

اساتید امام احمد:

امام احمد رحمه الله از افراد زیادی کسب علم نمود، چه از بزرگان و چه از کسانی که کم سن و سال‌تر بودند و در مسند از دویست و هشتاد و اندی استاد روایت کرده است. از جمله کسانی که از آنها روایت کرده عبارت است از: ابراهیم بن سعد که از وی کمتر شنیده است و هشیم بن بشیر که بیشتر از وی شنیده است. و عباد بن عباد مهلبی و معتمر بن سلیمان و سفیان بن عیینه، قاضی ابویوسف، عمر بن عبید طنافسی، یوسف بن ماجشون، جریر بن عبدالحمید، بشر بن مفضل، عباد بن عوام، ابوبکر بن عیاش، عبده بن سلیمان، ابوخلد احمر، ولید بن مسلم، یزید بن هارون، شعیب بن حرب؛ و بیشتر از وکیع و یحیی بن سعید قطان، انس بن عیاض لیثی و معاذ بن معاذ و عبدالرحمن بن مهدی و عبدالله بن نمیر و محمد بن ادريس شافعی و ابوعاصم و ابونعیم فضل بن دکین و عبدالرزاق و ابوعامر عقدی و عبدالصمد بن عبدالوارث و روح بن عباد و سلیمان بن حرب و بسیاری دیگر. تا از قتیبۀ بن سعید و علی بن مدینی - اما پس از محنت و فتنه خلق قرآن از روایت کردن حدیث از ابن مدینی خودداری کرد - و ابوبکر بن ابی شیبۀ و....

شاگردان امام:

محدثان و راویان زیادی از امام احمد حدیث روایت کرده‌اند:

فرزندانش صالح و عبدالله و پسر عمویش حنبل بن اسحاق و اساتید وی همچون: عبدالرزاق و حسن بن موسی اشیب و ابوعبدالله شافعی؛ اما شافعی

در روایت از امام احمد اسمی از او نبرده است بلکه می‌گوید: «حدثني الثقة»؛ و علی بن مدینی و یحیی بن معین و دُحَیم و احمد بن صالح و محمد بن یحیی ذهل و حسن بن صباح و عباس الدوری و ابوزرعه و ابوحاتم و ابوبکر اثرم و احمد بن ابوخیثمه و ابراهیم بن هانیء نیشابوری و احمد بن منصور رمادی و... از امام احمد روایت کرده‌اند.

توصیف ظاهری امام احمد:

از محمد بن عباس نحوی روایت است که می‌گوید: «احمد بن حنبل را دیدم که چهره‌ای زیبا و قامتی چهارشانه داشت؛ باحنایی که رنگ آن قرمز سیر نبود رنگ می‌کرد؛ در ریشش موهایی سیاه بود و دیدم که لباسش بسیار سفید است و عمامه می‌بست و لنگ و ازاری به تن داشت.

مدح و تایید علما و محدثین:

مدح و تایید علما در مورد امام احمد و تزکیه و گواهی دادن آنها بر شرافت وی، بیش از آن است که در این مختصر بیان گردد، اما برخی از آنها را به عنوان نمونه ذکر می‌کنیم:

اسحاق بن راهویه می‌گوید: «احمد حجت میان الله و آفریدگانش می‌باشد».

علی بن مدینی می‌گوید: «احمد نزد من از سعید بن جبیر در زمان خود برتر است زیرا کسانی همانند سعید در آن زمان بودند».

ابوعبید می‌گوید: «من با ذکر و یاد احمد دینداری می‌کنم، کسی را ندیدم که همچون او به سنت آگاهی داشته باشد».

ابن معین می‌گوید: «مانند احمد ندیدم».

نفیلی می‌گوید: «احمد بن حنبل از شخصیت‌های ممتاز و پیشوایان دین است».

نصر بن علی جُهنی می‌گوید: «از پدرم در مورد علی بن مدینی و احمد بن حنبل سوال کردم که کدام یک از آنها در حفظ برتر است؟ گفت: در حفظ نزدیک به هم بودند اما احمد فقیه‌تر بود. هرگاه کسی را دیدی که احمد را دوست دارد، پس بدان که پایبند به سنت است».

و ابوزرعه می‌گوید: «احمد بن حنبل برتر از اسحاق و فقیه‌تر از اوست، کسی که از احمد کامل‌تر باشد ندیدم».

محمد بن یحیی ذهلی می‌گوید: «احمد را امام و پیشوایی در بین خود و الله قرار دادم».

و ابوداود می‌گوید: «مجالس و نشست‌های احمد، مجالس آخرت بود؛ در آنها ذکر و یادی از امور دنیا نمی‌شد؛ هرگز در مجالس وی ذکر و یادی از دنیا ندیدم».

و نسائی می‌گوید: «احمد بن حنبل شناخت حدیث، فقه، زهد، پارسایی و صبر را (در خود) جمع کرده بود».

و ابن مدینی می‌گوید: «در میان اصحاب ما کسی حافظ‌تر از احمد نیست».

وی می‌گوید: «امروز احمد حجت خداوند بر خلقش می‌باشد».

و امام ذهبی می‌گوید: «منزلت و جایگاه احمد بسیار بالاست؛ در حدیث و فقه و عقیده پیشوا بود، بسیاری از دشمنانش مدح و ثنایش را گفتند، پس چه تصور می‌کنی در مورد برادران و نزدیکانش؟! بسیار با هیبت بود چنان که ابوعبید می‌گوید: در سوال کردن از مسائل دنیا از هیبت هیچکس همچون احمد بن حنبل حساب نبردم».

امتحان و آزمایش وی:

همان‌طور که پیامبر ﷺ خبر داده بود، با دوری از عصر نبوت، بدعت‌ها به سرعت در میان مردم انتشار یافت؛ و این به خاطر دوری از عصر نبوت و

آلوده شدن باورها به علم کلام و جدال و ترجمه‌ی کتاب‌های فلسفه قدیم و پخش و نشر آنها در بین مردم بود، تا اینکه دوران مامون فرا رسید و با پناه بردن برخی از اهل بدعت به او، تبدیل به شمشیری از نیام کشیده بر گردن اهل سنت و جماعت تبدیل شد و به مزدورانش در شهر و استان‌های مختلف دستور داد تا مردم را در زمینه قرآن مورد امتحان و آزمایش قرار دهند و هرکس که معتقد به خلق قرآن نیست و بدان اقرار نمی‌کند با شمشیر تهدید کنند؛ و اینگونه خون‌های بسیاری در زمان وی ریخته شد؛ اما برخی از اهل علم که از کشته شدن به خاطر عدم اقرار به خلق قرآن می‌ترسیدند، از روی ترس آنچه سربازان و مامون می‌خواستند، به زبان می‌آوردند و در آن شرایط حقیقتی را که به آن معتقد بودند (عدم خلق قرآن) در باطن پنهان می‌کردند.

اما امام احمد رحمته الله از رخصت استفاده نکرده و راه عزیمت در پیش گرفت و حق را آشکارا بیان کرد و بدان آواز سر می‌داد و در راه خدا با اهل بدعت جهاد می‌کرد و با آنان مناظره و مناقشه نموده و آنان را به سکوت و تسلیم و ا می‌داشت.

در این راه بارها با برق شمشیر مواجه شد و بارها شلاق خورد و گاهی با تطمیع و گاهی با تهدید با او روبرو می‌شدند اما هرگز از اعتقادش مبنی بر عدم خلق قرآن دست بر نمی‌داشت و علناً آن را اظهار می‌کرد.

الله متعال از جانب ما و همه‌ی مسلمانان به او پاداش نیک عنایت فرماید که به وسیله‌ی او دین را از تحریف و تبدیل حفظ نمود.

مصنفات امام احمد:

ابن جوزی رحمته الله می‌گوید: «امام احمد معتقد به نوشتن کتاب نبود و بلکه از نوشتن سخنان و مسائلی که بیان می‌نمود، نهی می‌کرد. و اگر معتقد به این امر بود قطعاً تصانیف زیادی داشت.

امام احمد «مسند» را تصنیف نمود که در آن سی هزار حدیث وجود دارد و به فرزندش عبدالله می‌گفت: از این مسند مراقبت کن چرا که امام مردم خواهد شد.

و «التفسیر» را که در آن صد و بیست هزار (حدیث) وجود داشت به رشته تحریر درآورد. و از دیگر مصنفات وی: «الناسخ و المنسوخ»، «التاریخ»، «حدیث شعبه»، «المقدم و المواخر فی القرآن»، «جوابات القرآن»، «المناسک» و «الکبیر و الصغیرة» و نیز کتاب «الإیمان»، «الأشربة»، «الفرائض» و «الزهد» و... از تصانیف ایشان است. اما حافظ ذهبی رحمته تفسیری را که امام احمد نوشته باشد، انکار می‌کند.

وفات امام:

امام احمد در روز جمعه درحالی که ۱۲ روز از ربیع الاول سال ۲۴۱ هجری گذشته بود، وفات یافت.

این رساله

نسخه مورد اعتماد در تحقیق

به نسخه خطی از این رساله دست یافتیم که از محفوظات «دارالکتب الظاهرية» با شماره: (۶۸ عام ۳۸۰۴) در دمشق بود. علاوه بر این، به نسخه‌ای تصویری از آن در کتابخانه «المخطوطات العربية» با شماره: (۷۲۶ ک مجموع ۲) در دانشگاه «الکویت» دست یافتیم^(۱).

ویژگی‌های این نسخه

این نسخه، نسخه‌ای ارزشمندی است که از نسخه ارزشمند دیگری بازنویسی شده است و به نظر می‌رسد با نسخه‌ای دیگری نیز تطبیق داده شده است چون در آخر نسخه آمده است: (قوبل: تطبیق داده شد). و دست نوشته‌ی حافظ ضیاءالدین مقدسی نیز بر آن بود و روی جلد نوشته شده: از موقوفات ضیاء الدین مقدسی است.

۱- پیش از جنگ عراق با کویت، در حدود یک یا اندکی بیش از یک سال به نسخه‌ای تصویری از این رساله در کتابخانه «المخطوطات العربية» در دانشگاه کویت دست یافتیم و خود به نسخه‌برداری از آن اقدام کردیم اما تا آن زمان قصد تعلیق بر آن را نداشتیم، چون مشغول امور دیگری بودیم. دلیل دیگر آن بود که یکی از اساتید بزرگوار ما در مورد صحت نسبت این رساله به امام احمد رحمته چیزهایی گفته بود. ذکر این مطالب خواهد آمد. ان شاء الله.

نسخه بردار:

در آخر نسخه نوشته شده اسم نسخه بردار عبدالله بن محمد بن عبدالله حرانی می باشد.

تاریخ نسخه برداری

اول ربیع الاول سال ۵۲۹ هجری قمری.

اسم این نسخه

چنان که در روی جلد آمده است: «الجزء فيه رسالة عبدوس عن الامام احمد س».

اثبات صحت نسبت این رساله به امام احمد رحمته

یکی از اساتید بنده صحت نسبت این رساله به امام احمد را صحیح نمی دانست و قائل به مجهول بودن راوی آن بود که از عبدوس بن مالک عطار روایت می کند. این راوی ابوجعفر محمد بن سلیمان منقری بصری تنیسی است. و دیدگاه صحیح و صواب آن است که وی مجهول نیست بلکه او محمد بن سلیمان جوهری بصری می باشد.

ابوبکر خلّال در کتابش «السنة» در روایت شماره: ۶۸، بخشی از این رساله را روایت می کند؛ آنجا که می گوید: «محمد بن سلیمان جوهری روایت نموده که عبدوس بن مالک عطار روایت نموده که شنیدم ابوعبدالله می گوید: اصول سنت عبارت است از: ... که موارد بسیاری را ذکر نموده و می گوید: «قتال اللصوص والخوارج جائز...».

و ابن حبان در «المجروحین» (۳۰۹/۲) شرح حال محمد بن سلیمان جوهری را ذکر نموده و می گوید: «وی از اهل بصره می باشد که در انطاکیه سکونت داشته است. از ابوولید حوضی و اهل بصره روایت می کرد. اخبار راویان

تفه را تغییر می‌داد و از راویان ضعیف، اقوال ثابت نشده‌ای که به آنها نسبت داده شده، روایت می‌کرد، لذا به هیچ وجه استناد به وی درست نیست».

اما شواهدی وجود دارد که به صحت نسبت این رساله به امام احمد رحمته اشاره می‌کند، از جمله:

۱- علما در مصنفات خود از این رساله نام برده و از آن نقل قول کرده‌اند و حتی در سخنان خود به آن استدلال نموده‌اند.

یکی از این علما ابن تیمیه رحمته می‌باشد که به برخی از مطالب ذکر شده در این رساله، استدلال نموده و در برخی از مولفاته از آن نقل می‌کند. به عنوان مثال به مجموع الفتاوی (۱۴۴/۴) مراجعه شود آنجا که می‌گوید: «بنابر این دانسته شد که شعار اهل بدعت، ترک پیروی از سلف می‌باشد. و بر این اساس است که امام احمد در رساله عبدوس بن مالک می‌گوید: اصول سنت نزد ما تمسک به راه و روش اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله می‌باشد».

تردید نیست که جایگاه علمی و مقام و منزلت شیخ الاسلام ابن تیمیه در میان امت، بر کسی پوشیده نیست؛ و از آنجا که به احوال راویان به خوبی آگاه است چنین با قطعیت در مورد نسبت این رساله به امام احمد سخن می‌گوید؛ علاوه بر اینکه او از کسانی است که به اقوال امام احمد بن حنبل و آنچه از وی روایت شده آگاه است. این مساله ما را بر آن می‌دارد که با قاطعیت، در نسبت این رساله به امام احمد استدلال کنیم.

از دیگر علمایی که به این مساله اشاره دارد، امام اهل سنت و جماعت در زمان خود، ابوالحسن بن علی بن خلف بربهاری می‌باشد که شیخ حنبله در عصر خود بوده است.

وی کتابی را با مضمون این رساله‌ی امام احمد تالیف نمود و آن را «شرح السنة» نامید. و در برخی موارد، محتوای کتابش را بر مبنا و ترتیب این رساله به تحریر در آورد و حتی برخی از جملات آن را عیناً در کتابش

آورده است گرچه اشاره‌ای مبنی بر نقل آن از رساله امام احمد نکرده است؛ از این جمله می‌توان به صفحه ۲۹ از کتاب «شرح السنة» اشاره کرد که در آن چنین آمده است: «ويحل قتال الخوارج إذا عرضوا للمسلمين في أنفسهم وأموالهم وأهاليهم، وليس له إذا فارقه أن يطلبهم، ولا [يجهز] على جريحهم ولا يأخذ فيهم، ولا يقتل أسيرهم، ولا يتبع مُدبرهم»: «و جنگیدن با خوارج روا است، اگر به اموال و جان و خانواده مسلمانان تعرض کنند؛ و برای مسلمان جایز نیست که چون آنان را متفرق نمودند به تعقیب آنان بپردازند و به زخمی‌های آنان نپردازند و اموال آنان را به غنیمت گرفته و از آنان اسیر بگیرند. و حق ندارند که اسیرشان را بکشند؛ و فراری ایشان را رها کنند و او را تعقیب نکنند».

حافظ ابوالفرج ابن جوزی رحمته الله نیز تمام این رساله را در کتابش «مناقب الامام احمد» صفحه‌ی ۱۷۱ در بیان خلاصه‌ی اعتقاد امام احمد با تقدیم و تاخیر در برخی از مطالب و متن آن آورده است.

امام ابوالیمن العلیمی صاحب کتاب «المنهج الأحمد فی تراجم أصحاب الإمام أحمد» نیز بخشی از این رساله را در بیان شرح حال عبدوس بن مالک عطار در جلد یک، صفحه ۴۳۵ نیز آورده است و آن را چنین آغاز کرده است: «از ابو عبدالله مسائلی را روایت کرده که جز او کسی آنها را روایت نکرده و همگی آنها به ما نرسیده است؛ وی فوت شد و آن مسائل از وی روایت نشد و بلکه مسائل اندکی از میان آنها به ما رسیده است که ابو عبدالله در جمع آوری ابواب سنت آنها را روایت کرده است. اگر کسی برای دستیابی به آنها به چین هم سفر می‌کرد، جز اندکی را نمی‌یافت که ابو عبدالله آنها را تخریج نمود و به عبدوس منتقل کرده است».

علیمی این مطالب را از «طبقات الحنابلہ» نوشته‌ی فرزند ابویعلی نقل می‌کند و او نیز از «الطبقات» نوشته‌ی ابوبکر خلال نقل می‌کند. و در واقع از این منبع شرح حال عبدوس را نقل می‌کنند. و بعید نیست آنچه علیمی در این زمینه ذکر نموده، همان عبارت خلال باشد و بر این اساس نسبت این رساله به امام احمد را صحیح دانسته است بویژه که خلال بخشی از این رساله را در کتابش «السنة» روایت کرده است.

و خلال در روایت و فراگیری از اصحاب امام احمد و اینکه تلاش خود را معطوف به جمع‌آوری مسائل امام احمد داشته، معروف است، وی از داناترین مردم به مسائل امام احمد می‌باشد و سفر وی به انطاکیه (با همین هدف) در شرح حال وی ثابت می‌باشد و در آنجا بود که این رساله را از محمد بن سلیمان جوهری شنید؛ همچنین حسن بن عبدالوهاب بَیْتِیس^(۱) نیز آن را از جوهری شنیده است. و اگر این رساله از امام احمد نبوده و یا به دروغ به ایشان نسبت داده شده بود یا جوهری روایت آن را ضبط نمی‌کرد، در میان دو روایت اختلاف وجود داشت.

۲- اگر نسبت این رساله به امام احمد جعلی و دروغی می‌بود حتما در آن توطئه و دسیسه و موارد مخالف با عقیده امام احمد ملاحظه می‌شد و به نام وی مسایلی در آن گنجانده می‌شد؛ اما اینکه کسی چنین رساله‌ی متقن و استواری را به امام احمد نسبت دهد که در هیچ‌یک از ابواب و مطالب آن، مخالف با اعتقاد امام سخن نگفته است و حتی حدیث ضعیفی هم در آن وارد نشده است، خود گواه بر صحت نسبت این رساله به امام احمد می‌باشد.

۱- ذکر وی در سند این رساله خواهد آمد.

۳- بسیاری از نصوص این رساله در مسائلی که عنوان شده است، با آنچه از امام احمد در آن مسائل روایت شده، موافق می‌باشد. و حتی احادیثی که در این رساله وارد شده، از امام احمد وارد شده که آنان را صحیح دانسته است؛ مثلاً امام احمد در این رساله می‌گوید: «وَحَيْزُ هَذِهِ الْأُمَّةِ بَعْدَ نَبِيِّهَا أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ، ثُمَّ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ...». و در این مساله به حدیث ابن عمر استناد می‌کند که می‌گوید: ما حاضر بودیم و رسول الله زنده بود و اصحابش بسیار بودند (که برترین اصحاب رسول الله را به ترتیب چنین می‌دانستیم): ابوبکر و عمر و عثمان؛ سپس سکوت می‌کردیم».

عبدالمعظم سلیم می‌گوید: مانند این روایت را خلال با سند صحیح در «السنة» صفحه ۵۰۷ از صالح فرزند امام احمد روایت کرده است که وی از پدرش می‌پرسد: از چه کسانی ابوبکر و عمر برتر نیستند؟ امام احمد گفت: سنت نزد ما در برتری (اصحاب بر یکدیگر) آن است که ابن عمر می‌گوید: ما حاضر بودیم و رسول الله زنده بود (که برترین اصحاب رسول الله را به ترتیب چنین می‌دانستیم): ابوبکر و عمر و عثمان و پس از آن سکوت می‌کردیم»^(۱).

و نیز آنچه در این رساله در موضوع کشته شدن دجال توسط عیسی بن مریم علیه السلام ذکر شده، چنین است که: «و عیسی بن مریم علیه السلام (از آسمان) فرود می‌آید و دجال را در باب لُد می‌کشد».

۱- و در نامه‌ی امام به مُسَدِّد بن مُسَرِّهَد چنین آمده است: «می‌گفتیم: ابوبکر و عمر و عثمان و در مورد علی سکوت می‌کردیم. چون حدیث ابن عمر در مورد برتری میان اصحاب، نزد ما صحیح است». (مناقب الإمام أحمد، ابن جوزی، صفحه ۱۷۰)

عیدالمنعم سلیم می‌گوید: و همچون این سخن امام احمد در نامه‌اش به مسدد بن مسرهد^(۱) وارد شده است که مشهور است: «و عیسی بن مریم به زمین فرود می‌آید و دجال را در باب لُد می‌کشد».

و دیگر نصوصی که معنای آنها را بیان نمودیم و مانند آن را از امام احمد روایت کردیم که همه‌ی آنها ادعای ما مبنی بر اینکه مانند مطالب این رساله در جایی دیگر از امام احمد نیز روایت شده تایید می‌کند.

۴- نسخه خطی که ما در اختیار داشتیم، دست‌نوشته‌ی حافظ ضیاءالدین مقدسی بر آن می‌باشد که در ابتدای رساله به خطش چنین نوشته است: «وقف الحافظ ضیاءالدین ابن عبدالله محمد بن عبدالواحد المقدسی»؛ و حافظ ضیاء المقدسی از علمای بزرگ حنبله و از داناترین آنها به آنچه از امام احمد روایت شده، می‌باشد و علاوه بر این وی امام، عارف و دانشمند و از علم گسترده‌ای در احوال راویان و علل حدیث برخوردار بود. از اینرو گمان نمی‌کنم این رساله را بدون آنکه صحت نسبت آن به امام احمد نزد وی ثابت بوده است، وقف کرده باشد.

۵- آنجا که امام ذهبی رحمه الله شرح حال امام احمد رحمه الله را در کتاب بی‌نظیر خود «سیر اعلام النبلاء» ذکر می‌کند، به رساله و نوشته‌های جعلی که به امام احمد نسبت داده‌اند، اشاره می‌کند، از جمله رساله اصطخری و «الرد علی الجهمیة»؛ و حتی افکار زشت و کفریات و احادیث ضعیف و واهی را که در آنها آمده، ذکر می‌کند. اما رساله عبدوس، همین رساله، قبل از امام ذهبی در میان علما متداول بوده است، لذا اگر نسبت آن به امام احمد صحیح نبود یا اینکه در آن چیزی مخالف با اعتقاد امام احمد بود، امام ذهبی بدان

۱- مناقب الإمام أحمد، ابن الجوزی، صفحه ۱۶۹.

اشاره می‌کرد یا در مورد آن سخن می‌گفت، درحالی‌که چنین نکرده است و ذهبی در این باره چیزی نگفته است. و علاوه بر این اشاره‌ای ضعیف به تأیید این رساله داشته است آنجا که در ذکر شاگردان امام احمد در (۳۳۰/۱۱) می‌گوید: «و شاگردان بزرگ امام احمد، مسائل زیادی را از ایشان در مجلدهای متعددی تدوین کرده‌اند، شاگردانی همچون مروذی، اثرم، ... و عبدوس العطار...».

روش محقق در تحقیق این رساله

- ۱- ابتدا به نسخه‌برداری از نسخه‌ی خطی اقدام نمودم و سپس به تطبیق نسخه‌ی رونویس پرداختم تا دقت لازم رعایت گردد.
- ۲- سپس به نوشتن مقدمه‌ای بر این رساله مبارک پرداختم؛ مقدمه‌ای شامل: توصیف نسخه‌ی مورد اعتماد در تحقیق و اثبات صحت نسبت این رساله به امام احمد.
- ۳- شرح حال راوی این رساله از امام احمد رحمته الله را آوردم.
- ۴- به نوشتن شرح حالی بسیار مختصر از امام احمد رحمته الله پرداختم.
- ۵- به تعلیق و نوشتن حاشیه بر مهمترین مسائل وارد شده در این رساله پرداختم تا شرحی بر متن باشد و آن را «تمام المنة في التعليق على أصول السنة» نامیدم.
- ۶- به تخریج احادیث وارد شده در این رساله پرداختم که همه‌ی آنها صحیح بود -حمد و ستایش از آن الله است- و چرا احادیث آن صحیح نباشد درحالی‌که مصنف این رساله امام اهل علم و

- امیرالمومنین در حدیث است؟ و در تخریج احادیث به صورت گسترده عمل نکردم، چون در این مختصر گنجایش آن نبود.
- ۷- به اصلاح اشتباهات بسیار جزئی که در اصل کتاب بود، پرداختم و در حاشیه بدان اشاره نمودم.
- ۸- به تنظیم فهرست‌های علمی پرداختم از جمله: فهرست احادیث مرفوع و فهرست موضوعات و مطالب.
- و این تلاش متواضعانه‌ای بود که از خداوند بزرگ، پروردگار عرش بزرگ می‌خواهم این عمل و تلاش اندک را بپذیرد و به نیکی قبول کند و آن را در میزان حسنات بنده در روز قیامت قرار دهد، براستی که او بر هر چیزی قادر و تواناست.

والحمد لله رب العالمین

وصلی الله علی سیدنا محمد وعلی آله وصحبه وسلم

ابوعبدالرحمن عمرو بن عبدالمنعم بن سلیم - عفاالله عنه -

شرح حال راوی رساله از امام احمد رحمته الله

(شرح حالی مختصر)^(۱)

وی عبدوس بن مالک، ابو محمد عطار می‌باشد.

از شبابة بن سوار، اسحاق بن یوسف ازرق و احمد بن حنبل و یحیی بن معین روایت کرده است.

ابو ابراهیم احمد بن سعید زهری، عبدالله بن احمد بن حنبل و ابو العباس السراج و ... از او روایت کرده‌اند.

ابوبکر خلیل می‌گوید: «عبدوس بن مالک العطار نزد ابوعبدالله از جایگاه و منزلتی برخوردار بود».

هارون بن یعقوب الهاشمی می‌گوید: «از پدرم شنیدم که از ابوعبدالله در مورد عبدوس العطار پرسیده است: آیا از او (حدیث) بنویسم؟ امام احمد فرمود: بله، از او (حدیث) بنویس».

سلسله سند این رساله

رساله عبدوس از امام احمد رحمته الله؛

روایت عبدوس بن مالک العطار از امام ابوعبدالله؛

روایت ابوجعفر محمد بن سلیمان منقری بصری تنیسی از عبدوس؛

روایت ابومحمد الحسن بن عبدالوهاب از او؛

روایت عثمان بن احمد بن سماک از او؛

۱- تاریخ بغداد (۱۱/۱۱۵)؛ و «طبقات الحنابلة» (۳۳۸)؛ و «المنهج الأحمد» (۴۳۵/۱)؛

و «مناقب الإمام أحمد» (ص ۵۱۱).

روایت ابوالحسین علی بن محمد بن عبدالله بن بشران المعدل از او؛
 روایت شیخ ابوعلی الحسن بن احمد بن البنا از او؛
 روایت فرزندش ابوعبدالله یحیی بن الحسن بن احمد بن البنا از او؛
 وقف حافظ ضیاءالدین ابوعبدالله محمد بن عبدالواحد المقدسی رحمته الله.

شیخ ابوعبدالله یحیی بن ابوالحسن الحسن ابن البنا روایت کرده و می‌گوید: «پدرم ابوعلی الحسن بن البنا به ما خبر داده که ابوالحسن علی بن محمد بن عبدالله بن بشران المعدل به ما خبر داده که عثمان بن احمد بن سماک به ما خبر داده که ابومحمد الحسن بن عبدالوهاب ابوالعنبر از کتابش در ماه ربیع الاول سال ۲۷۳ بر وی خوانده و بیان داشته که ابوجعفر محمد بن سلیمان منقری بصری - بتنیس - گفته که عبدوس بن مالک العطار بیان داشته که شنیدم ابوعبدالله احمد بن محمد بن حنبل رحمته الله می‌گوید:

اصول و مبانی اعتقادی

اصول سنت نزد ما عبارت است از

تمسک جستن به آنچه اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله بر آن بودند و اقتدا به آنها و ترک بدعت‌ها؛ و هر بدعتی گمراهی^۱ است؛ و ترک جدال در دین.

۱- بخشی از حدیث عرباض بن ساریه رضی الله عنه است که می‌گوید: «روزی رسول الله بر ما نماز گزارد و پس از نماز رو به ما کرده و به پند و اندرز پرداخت، چنان پند و اندرزی رسا که در اثر آن اشک‌ها بر چشم‌ها جاری شده و قلب‌ها هراسان و لبریز از خوف گردید؛ کسی گفت: ای رسول خدا، گویا که این موعظه، موعظه‌ی خداحافظی است، ما را به چه امر می‌کنی؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «أُوصِيكُم بِتَقْوَى اللَّهِ وَالسَّمْعِ وَالطَّاعَةِ، وَإِنْ عَبْدًا حَبَشِيًّا، فَإِنَّهُ مَنْ يَعِشْ مِنْكُم بَعْدِي فَسَيَرَى اخْتِلَافًا كَثِيرًا، فَعَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الْمَهْدِيِّينَ الرَّاشِدِينَ، تَمَسَّكُوا بِهَا وَعَضُّوا عَلَيْهَا بِالنَّوَاجِذِ، وَإِيَّاكُمْ وَمُحَدَّثَاتِ الْأُمُورِ، فَإِنَّ كُلَّ مُحَدَّثَةٍ بَدْعَةٌ، وَكُلُّ بَدْعَةٍ ضَلَالَةٌ»؛ «شما را

به تقوای الهی و شنیدن و اطاعت کردن (از امیر مسلمان، حتی) اگر غلامی حبشی باشد، سفارش می‌کنم؛ هرکس پس از من زندگی کند، اختلافات بسیاری را خواهد دید و شاهد خواهد بود، پس (در چنین شرایطی) بر شماست که سنت مرا و راه و روش خلفای هدایت شده هدایت‌گر را بر خود لازم بگیرید و به آنها تمسک جوید و آنها را با دندان محکم بگیرید و از امور نوپیدای (در دین) برحذر باشید و دوری کنید، چرا که هر امر نوپیدایی (در دین) بدعت است و هر بدعتی گمراهی است». این حدیث، حدیث بزرگ و صحیحی است که امام احمد (۱۲۶/۴)، ابن ابی عاصم در «السنة» (۲۶)، أبوداود (۴۶۰۷)، ترمذی (۲۶۷۶)، ابن ماجه (۴۳ و ۴۴)، ابن وضاح در «البدع» (ص ۲۳)، حاکم (۹۵/۱)، عکبری در «الإبانه» (۳۰۵/۱)، آجری در «الشریعة» (ص ۴۶)، طبرانی در «الکبیر» (۲۴۶/۱۸)، ابونعیم در «الضعفاء»، ابن عبدالبر در «جامع بیان العلم» (۱۸۲/۲) و بیهقی در «الکبری» (۱۱۴/۱۰) آن را روایت کرده‌اند. طرق مختلف این حدیث و شواهد آن را در حاشیه خود بر کتاب «المذکر و التذکیر والذکر» از ابن ابی عاصم (ص ۴۶) ذکر کرده‌ام.

و سنت نزد ما احادیث رسول الله ﷺ می باشد؛ و سنت قرآن را تفسیر می کند و توضیح و شرح آیات قرآن است؛ در سنت قیاس نیست و نظیر و مانند ندارد و با عقل و هوی و هوس درک نمی شود؛ بلکه سنت، اتباع و پیروی و ترک هوی و هوس می باشد^۱.

۱- امام اوزاعی رحمه الله می گوید: «بر تو لازم است که روایت سلف را بر خود لازم بگیری، هرچند مردم تو را طرد کنند؛ و بر حذر باش از آرا و نظریات مردم هرچند سخنان خود را برای آراسته و مزخرف کنند». (به روایت آجری در «الشریعة» (ص ۵۸) با سند صحیح.

و ابو محمد الحسن بن علی بن خلف البربهاری - امام اهل سنت و جماعت در عصر خود - در «شرح السنة» (۲۴) می گوید: «خداوند بر تو رحم کند، بدان که در سنت قیاس نیست و نظیر و مانندی ندارد و در آن از هوی و هوس پیروی نمی شود بلکه تصدیق احادیث رسول الله ﷺ بدون چگونگی و کیفیت و شرح می باشد. و گفته نمی شود: برای چه؟ و چگونه؟ و کلام و جدال و اختلاف و نزاع و جر و بحث و مشاجره، نوپیدا و جدید است که شک و تردید را در قلب می کرد هرچند صاحب حق و سنت بدان مبتلا و دچار شود».

و از امور اعتقادی الزامی که هرکس یک مورد از آنها را ترک کند، درحقیقت دین را به کلی نپذیرفته و با ترک آن مورد - با وجود ایمان آوردن - از اهل سنت نیست، ایمان به خیر و شر تقدیر و تصدیق احادیث وارد شده در این مورد و ایمان به آن می‌باشد که در مورد آن گفته نمی‌شود: برای چه و چگونه؛ بلکه در این مورد فقط تصدیق است و ایمان به آن!

۱- درحقیقت این مذهب سلف صالح در تمام احادیثی است که در مورد صفات الهی وارد شده است. و تنها مخصوص احادیث تقدیر نیست.

- خلال در «السنة» (۳۱۳) و دارقطنی در «الصفات» (۶۷) و آجری در «الشریعة» (ص ۳۱۴) از ولید بن مسلم روایت کرده‌اند که: از سفیان و اوزاعی و مالک بن انس و لیث بن سعد در مورد این احادیث (احادیث صفات) سوال کردم؟ همه در پاسخ گفتند: «آن احادیث را چنان که وارد شده‌اند، می‌پذیریم و قبول می‌کنیم». و سند این روایت صحیح است.

- و ابن عبد البر نمری در «جامع بیان العلم» (۹۶/۲) از طریق عبد الوهاب بن نجده می‌گوید: «بقیة از اوزاعی روایت کرده که: «مکحول و زهری می‌گفتند: این احادیث را چنان که وارد شده‌اند می‌پذیریم و قبول می‌کنیم». و سند این روایت نیز صحیح است.

- ابن عبد البر می‌گوید: «در مورد احادیث صفات از مالک بن انس، اوزاعی، سفیان بن سعید، سفیان بن عیینه و معمر بن راشد برای ما روایت کرده‌اند که همگی آنها می‌گویند: «این احادیث را چنان که وارد شده‌اند، می‌پذیریم و قبول می‌کنیم». (یعنی معنای صفات را ثابت می‌دانیم و سخن در باب کیفیت آنها را رها می‌کنیم).

• و عبدالله بن امام احمد رحمهما الله در «السنة» (۴۹۵) با سند صحیح از وکیع بن جراح روایت می کند که: «این احادیث را چنان که وارد شده اند، می پذیریم و تصدیق می کنیم و از کیفیت آنها نمی پرسیم و نمی گوییم چرا چنین است؟ احادیثی همچون حدیث ابن مسعود که در آن آمده است: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَحْمِلُ السَّمَاوَاتِ عَلَى إَصْبَعٍ، وَالْجِبَالِ عَلَى إِصْبَعٍ»: «الله ﷻ آسمان ها را بر یک انگشت و کوه ها را بر یک انگشت حمل می کند».

و نیز این حدیث که رسول الله ﷺ می فرماید: «قَلْبُ ابْنِ آدَمَ بَيْنَ إِصْبَعَيْنِ مِنْ أَصَابِعِ الرَّحْمَنِ»: «قلب فرزند آدم میان دو انگشت از انگشتان خداوند رحمن است». و احادیثی که از این دسته اند.

• و لالکائی (۷۴۰) با اسنادش از محمد بن الحسن - فقیه عراق - روایت می کند که: «فقهائ از مشرق تا مغرب بر ایمان به قرآن و احادیثی که در مورد صفات خداوند از طریق راویان ثقه از رسول الله ﷺ وارد شده اند، آنها را بدون تفسیر و توصیف و تشبیه، اتفاق نظر دارند، پس هرکس چیزی از این صفات را تفسیر کند درحقیقت از راه و روش و سنت رسول الله ﷺ خارج شده و جماعت (مسلمانان) را ترک گفته است. و هرکس دیدگاه جهم (بن صفوان) را داشته باشد و با او هم نظر باشد، درحقیقت جماعت (مسلمانان) را ترک گفته است. چون خداوندی که جهم توصیف می کند، عدم است». (یعنی صفتی را برای خداوند ثابت نمی کند).

• و دار قطنی در «الصفات» (۵۷) با سند صحیح از عباس بن محمد الدوری روایت می کند که: «درحالی که ابوعبید القاسم بن سلام روایاتی را در زمینه رویت خداوند و کرسی و موضع قدم ها و

خندیدن پروردگاران از یاس و ناامیدی بندگان در حالی که تغییر این حالت نزدیک است و اینکه پیش از خلقت آسمانها پروردگاران کجا بوده و اینکه دوزخ پر نمی‌شود تا اینکه خداوند متعال قدمش را در آن قرار دهد و آنگاه دوزخ می‌گوید: بس است. بس است؛ و روایاتی از این دسته را ذکر کرد، شنیدم که می‌گوید: «این احادیث صحیح هستند که اصحاب حدیث و فقها آنها را با یکدیگر و در کنار هم توضیح می‌دهند. و نزد ما این احادیث حق است و شک و تردیدی در آن نداریم؛ اما اگر گفته شود چگونه خداوند قدمش را روی دوزخ می‌گذارد؟ و چگونه می‌خندد؟ می‌گوییم: این مساله (چگونگی و کیفیت) تفسیر نمی‌شود و از هیچ کس نشنیدیم که آن را تفسیر کند».

- و ابوبکر خلال در «السنة» (۲۸۳) می‌گوید: «ابوبکر مروزی رحمته الله برای ما روایت می‌کند که: «از ابوعبدالله در مورد احادیثی که جهیمه در باب صفات و رویت و اسراء و مساله عرش رد می‌کنند، سوال کردم؛ ابوعبدالله این احادیث را صحیح می‌دانست و گفت: «علما این احادیث را پذیرفته‌اند. این اخبار را چنان که وارد شده‌اند، می‌پذیریم و تصدیق می‌کنیم». مروزی می‌گوید: به ابوعبدالله گفتم: گاهی شخصی در برخی از این اخبار و روایات چنان که وارد شده‌اند، اعتراض می‌کند. گفت: «تعصب به خرج می‌دهد». و گفت: «اعتراض وی در این بخش وارد و معتبر نیست. اخبار و روایات چنان که وارد شده‌اند، پذیرفته شده و تصدیق می‌شوند».

- و امام حافظ ابوبکر احمد بن علی بن ثابت خطیب بغدادی رحمته الله در «الکلام فی الصفات» می‌گوید: «اما سخن در باب صفات؛ مذهب سلف -رضوان الله علیهم- در باب اخبار صحیحی که در سنن وارد

شده است، اثبات این صفات و حمل آنها بر معنای ظاهری شان و نفی کیفیت و تشبیه از آنها می باشد. اما گروهی این صفات را نفی کرده اند و صفاتی را که الله ﷻ برای خود ثابت دانسته است، باطل خواندند. و گروهی هم این صفات را برای خداوند اثبات کرده اند اما به تشبیه و بیان کیفیت روی آوردند. مقصود این است که باید راه میانه و وسط بین این دو را پیمود و دین الله بین غلو غالی و تفریط کسی است که در آن کوتاهی می کند. و اصل در این مساله آن است که: «سخن گفتن در صفات، بخشی از سخن گفتن در مورد ذات می باشد و سخن گفتن در این دو مورد (در ذات و صفات) شبیه هم بوده و یکسان است». (یعنی چنان که ذات الله را ثابت می دانیم و از کیفیت و تشبیه آن خودداری می کنیم، همچنین زمانی که از صفات الهی سخن می گوئیم، آنها را برای خداوند ثابت می دانیم و از کیفیت و تشبیه آنها خودداری می کنیم).

- و امام، حافظ، قوام السنة، ابوالقاسم اسماعیل بن محمد بن فضل تیمی اصفهانی در «الحجة في بيان المحجة» (۱/۱۷۴) همچون این سخن را در باب صفات می گوید که در بسیاری از عبارات موافق با سخنان خطیب بغدادی می باشد.

- و همچنین در (۲/۴۳۵) می گوید: «و این مذهب اهل سنت است که چون مسلمان روایتی را می شنود و عقلش آن را درک نمی کند، مانند حدیث رسول الله ﷺ که فرمودند: «خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ»: «خداوند آدم را بر صورتش خلق کرد». و روایاتی شبیه این؛ در این صورت بر وی لازم است که تسلیم باشد و آن را تصدیق کند و بپذیرد و (در مورد کیفیت) راه تفویض در پیش گرفته و بدان راضی

باشد؛ و در این موارد به رای و نظر و دیدگاه و هوی و هوس خود رجوع نکند، چراکه هرکس چیزی از این موارد را با رای و نظر و بر مبنای هوی و هوس خود تفسیر کند، قطعاً اشتباه کرده و به خطا رفته و گمراه شده است».

عبدالمنعم سلیم می‌گوید: اینکه گفتیم راه تفویض را در پیش گیرد، مقصود تفویض و سپردن کیفیت صفات و این روایات به خداوند متعال می‌باشد نه اینکه معنای صفات و این روایات را به خدا بسپارد، چنان‌که اهل بدعت همچون اشاعره و... این مذهب را اختیار کرده و معنای صفات را اثبات نکرده و آن را به خداوند می‌سپارند. زمانی که از امام مالک رحمته الله در مورد استواء سوال شد، فرمود: «الکیف غیر معلوم والاستواء غیر مجهول والایمان به واجب والسوال عنه بدعة»: «کیفیت و چگونگی استوی معلوم نیست و (معنای) استوی مجهول نیست و ایمان به آن واجب است و سوال از چگونگی و کیفیت آن بدعت است».

● استاد ما علامه عبدالله بن یوسف الجدیع حفظه‌الله در «العقیده السلفية» (ص ۵۸) می‌گوید: «هرکس در پاسخ امام مالک به سوال از کیفیت استواء بر عرش دقت کند، نکات مهم و دقیقی بر وی روشن می‌شود:

- ۱- کیفیت و چگونگی صفات بر بندگان معلوم نیست و مجهول است.
- ۲- معنای صفات در زبان عربی معلوم و واضح است.
- ۳- ایمان به صفات چنان‌که خداوند متعال از آنها خبر داده با وجود آگاهی از معنای آنها و جهل به کیفیت و چگونگی آنها امری واجب است چراکه در عموم ایمان به الله تعالی داخل است.
- ۴- کم یا زیاد سوال کردن و کندوکاو در این موارد، بدعتی مذموم است که از هیچ‌یک از سلف سراغ نداریم، چون به سخن گفتن در مورد الله بدون علم و آگاهی می‌انجامد.

- و امام ابوعثمان صابونی رحمته الله در رساله اش «اعتقاد اهل السنة» (ص ۴۳) در بیان مذهب سلف در باب صفات می گوید: «و سلف صالح پروردگارشان را با صفاتی می شناسند که وحی و قرآن، همان کلام الهی، از آنها سخن گفته اند یا اینکه رسول و فرستاده اش به آن صفات برای خداوند متعال گواهی داده است و در احادیث و روایات صحیح وارد شده و راویان عادل و ثقه از ایشان نقل کرده اند؛ و آنچه را الله تعالی برای خویش و به زبان پیامبرش ثابت دانسته، قبول دارند و معتقد به تشبیه صفات پروردگارشان به صفات مخلوقاتش نیستند».
- و امام موفق الدین ابن قدامه مقدسی در «ذم التاویل» (ص ۱۱) می گوید: «و مذهب سلف رحمه الله علیهم ایمان به اسماء و صفات الله متعال است که خود را با آنها در آیات قرآن یا توسط رسولش توصیف کرده است. ایمان به این اسماء و صفات بدون افزودن و کاستن از آنها، تجاوز در آنها، تفسیر و تاویل مخالف با ظاهرشان و تشبیه به صفات مخلوقات و توصیف اهل بدعت؛ بلکه این صفات را به همان صورت که وارد شده اند پذیرفته و تصدیق کرده اند و علم (کیفیت) آنها را به گوینده اش (خداوند متعال) و معنایش را به کسانی که در مورد آنها سخن می گویند (ما انسان ها) سپرده اند».
- و امام حافظ ابن رجب حنبلی رحمته الله در «فضل علم السلف علی الخلف» (ص ۲۹) می گوید: «و دیدگاه درست و صحیح همان دیدگاه سلف صالح می باشد که آیات صفات و احادیثی را که در باب صفات وارد شده اند، چنان که وارد شده اند پذیرفته و تصدیق کرده اند بدون اینکه آنها را تفسیر کنند و به بیان کیفیت و چگونگی آنها بپردازند و برای آنها مثال و مانند بیاورند؛ از هیچ یک از آنان خلاف این مساله

ثابت نشده است و صحیح نمی‌باشد، به ویژه امام احمد؛ و نیز سلف صالح در معانی آنها فرو نرفته و برای آنها مثال زده‌اند هرچند در میان برخی از معاصران امام احمد، عده‌ای به پیروی از روش مقاتل، به چیزی از این امور پرداختند؛ که البته در این مورد به مقاتل اقتدا نمی‌شود بلکه به ائمه و پیشوایان اسلام همچون ابن مبارک، مالک، ثوری، اوزاعی، شافعی، احمد، اسحاق و ابی‌عبید و مانند اینها اقتدا می‌شود؛ که در کلام تمام آنها، سخنی از جنس سخنان متکلمین چه رسد به فلاسفه - دیده نمی‌شود؛ و براستی چیزی از سخنان متکلمین و فلاسفه در کلام کسانی که از عیب و جرح سالم‌اند، وارد نمی‌شود.

معرفی مقاتل بن سلیمان: (نکاتی از مترجم)

مقاتل بن سلیمان بن بشر خراسانی، ابوالحسن بلخی، مقیم مرو بود. ابن حجر در مورد وی می‌گوید: «او را تکذیب نموده و روایتش را ترک کرده‌اند و او متهم به تجسیم است».

و ابن حبان می‌گوید: «بخشی از علم قرآن را که با کتب یهود و نصاری موافق بود، از آنان می‌گرفت و خداوند را به مخلوقات تشبیه می‌کرد و با این همه در حدیث دروغ می‌گفت. در سال ۱۵۰ هجری وفات کرد. به کتاب المجروحین (۱۴/۳) و تقریب التهذیب (۲۷۲/۲) و شرح حال وی در میزان الاعتدال (۱۷۳/۴) و تهذیب التهذیب (۲۷۹/۱۰) رجوع شود.

مشبهه: گروهی بودند که خداوند متعال را به مخلوقات تشبیه می‌کردند و صفات خالق را با صفاتی که از مخلوقات می‌دیدند و لمس می‌کردند، مقایسه می‌نمودند. و از کسانی که در اسلام به تشبیه سخن گفته و بدان مشهور شدند، مقاتل بن سلیمان است که در اثبات صفات خداوند متعال

مبالغه نمود و قایل به تجسیم بود. و چه بسا که غلو وی در اثبات صفات، منجر به غلو جهم بن صفوان در انکار صفات الهی گردید.

امام ذهبی می‌گوید: «در خراسان جهم بن صفوان ظهور کرد و به تعطیل (رد) صفات الهی و خلق قرآن دعوت می‌داد و در خراسان در برابر او مقاتل بن سلیمان مفسر ظهور کرد که در اثبات صفات غلو کرد تا جایی که به جسم بودن قایل شد». (تذکرۃ الحفاظ: ۵۹-۱۶۰) و اشعری در مقالات از وی نقل می‌کند که می‌گفت: «الله جسم است و او به صورت انسان است که گوشت و خون و مو و استخوان دارد و از اعضا و جوارح برخوردار است و دست و پا و سر چشم دارد و با این وجود شبیه غیر خود نیست». (مقالات الإسلامیین (۲۱۴/۱، ۲۵۸، ۲۵۹).

امام ابوحنیفه آنان را به بدترین مردم توصیف می‌کند، آنجا که می‌گوید: «دو گروه از مردم خراسان بدترین مردمانند: جهمیه و مشبهه؛ و چه بسا که می‌گفت: مقاتلیه؛ (پیروان مقاتل بن سلیمان)». (تاریخ بغداد ۳۸۲/۱۳). و علمای سلف به خاطر بدعتی که مقاتل بنیان نهاد، وی را نکوهش نمودند و روایت از وی را ترک کردند. اسحاق بن ابراهیم حنظلی می‌گوید: «سه نفر در خراسان ظهور کردند که در بدعت و دروغ نظیری برای آنها نیست: جهم بن صفوان و عمر بن صبیح و مقاتل بن سلیمان». (تاریخ بغداد ۱۶۴/۱۳).

و امام ابویوسف می‌گوید: «دو گروه از مردم روی زمین، منفورترین مردمان نزد من هستند: مقاتله و جهمیه». (تاریخ بغداد ۱۶۴/۱۳)

ابن تیمیه در «منهاج السنة النبویة» (۶۱۸/۲) می‌گوید: «مقاتل، خداوند به حقیقت حال وی آگاه‌تر است. و اشعری این مقالات را از کتب معتزله نقل می‌کند که آنان از مقاتل بن سلیمان روی گردانده‌اند؛ و چه بسا و شاید که در نقل از وی، دست برده یا اینکه خود به دروغ از وی نقل کرده‌اند، یا

اینکه از فردی غیر ثقه از او نقل کرده‌اند و گرنه من گمان نمی‌کنم که وی تا این حد رسیده باشد (که قائل به تجسیم باشد) درحالی‌که شافعی می‌گوید: «هرکس قصد تفسیر دارد، وی مدیون مقاتل است و هرکس اراده‌ی فقه دارد، او مدیون ابوحنیفه است».

و هرچند مقاتل بن سلیمان از کسانی نیست که به حدیث وی احتجاج شود - بر خلاف مقاتل بن حیان که ثقه است - اما در علم و آگاهی وی به تفسیر و... تردیدی نیست. مانند ابوحنیفه که برخی از علما در اموری با وی مخالفت کردند و مواردی را بر وی انکار کرده‌اند، اما هیچ‌کس در فقه و فهم و علم وی شکی ندارد؛ و در این راستا اموری را از وی نقل کرده‌اند که قصد عیبجویی از او را داشتند، درحالی‌که دروغ محض می‌باشد - و بعید نیست مسایلی که از مقاتل نقل شده از این باب باشد. [اما آنچه امام اشعری از مقاتل نقل کرده، همانند آن را نیز امام ابوحنیفه و... از وی نقل کرده‌اند چنان‌که پیش‌تر گذشت. والله اعلم].

و هرکس تفسیر حدیثی را نداند و عقلش به درک آن نرسد، برای وی همین اندازه کافی است که آن را تصدیق کند. و بر وی لازم است که به آن ایمان آورد و تسلیم شود. مثل حدیث صادق المصدوق^۱.

۱- اشاره به روایتی دارد که صحیحین و سنن و امام احمد از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت کرده‌اند که می‌گوید: «رسول الله صلی الله علیه و آله که صادق المصدوق است فرمودند: «إِنَّ أَحَدَكُمْ يُجْمَعُ خَلْقُهُ فِي بَطْنِ أُمِّهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا نُطْفَةً، ثُمَّ يَكُونُ فِي ذَلِكَ عِلَاقَةً مِثْلَ ذَلِكَ، ثُمَّ يَكُونُ فِي ذَلِكَ مُضْغَةً مِثْلَ ذَلِكَ، ثُمَّ يُرْسَلُ الْمَلَكُ فَيَنْفُخُ فِيهِ الرُّوحَ، وَيُؤَمَّرُ بِأَرْبَعِ كَلِمَاتٍ: بِكُتُبِ رِزْقِهِ، وَأَجَلِهِ، وَعَمَلِهِ، وَشَقِيٍّ أَوْ سَعِيدٍ، فَوَالَّذِي لَا إِلَهَ غَيْرُهُ إِنَّ أَحَدَكُمْ لَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ حَتَّى مَا يَكُونُ بَيْنَهُ وَبَيْنَهَا إِلَّا ذِرَاعٌ، فَيَسْبِقُ عَلَيْهِ الْكِتَابُ، فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ، فَيَدْخُلُهَا، وَإِنَّ أَحَدَكُمْ لَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ، حَتَّى مَا يَكُونُ بَيْنَهُ وَبَيْنَهَا إِلَّا ذِرَاعٌ، فَيَسْبِقُ عَلَيْهِ الْكِتَابُ، فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، فَيَدْخُلُهَا»: «نطفه هریک از شما مدت چهل روز در رحم مادر جمع می‌شود. سپس تا چهل روز دیگر به شکل خون بسته در می‌آید و بعد از چهل روز دیگر به پاره گوشتی تبدیل می‌شود. آنگاه خداوند فرشته‌ای را می‌فرستد که روح را در وی می‌دمد و او را به نوشتن چهار چیز مامور می‌کند: به نوشتن عمل، رزق، اجل و شقاوت و سعادتش. اینجاست که فردی از شما عمل بهشتیان را انجام می‌دهد تا جایی که بین او و بهشت فقط یک ذراع باقی می‌ماند ولی کتاب (تقدیرش) بر او پیشی می‌گیرد و اعمال دوزخیان را انجام می‌دهد و در نتیجه به دوزخ می‌رود. و شخص دیگری از شما عمل دوزخیان را انجام می‌دهد تا جایی که بین او و دوزخ فقط یک ذراع باقی می‌ماند ولی تقدیر بر او پیشی می‌گیرد و اعمال بهشتیان را انجام می‌دهد در نتیجه به بهشت می‌رود».

و از این قبیل است احادیث و اخبار و روایاتی که در مسالهی تقدیر وارد شده است؛

و نیز چنین است تمام احادیثی که در باب رویت وارد شده‌اند.^۱

۱- در اثبات اینکه مومنان در آخرت پروردگارشان را می‌بینند احادیث صحیح و متعددی وارد شده است از جمله:

- حدیث جریر بن عبدالله بجلی رضی الله عنه که می‌گوید: خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله نشستیم بودیم که به ماه شب چهارده نگاه کرد و فرمود: «أَمَّا إِنَّكُمْ سَتَرَوْنَ رَبَّكُمْ كَمَا تَرَوْنَ هَذَا الْقَمَرَ، لَا تُضَامُونَ فِي رُؤْيَيْهِ، فَإِنْ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ لَا تُغْلِبُوا عَلَى صَلَاةٍ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ، وَقَبْلَ غُرُوبِهَا» - يَعْنِي الْعَصْرَ وَالْفَجْرَ، ثُمَّ قَرَأَ جَرِيرٌ رضی الله عنه «وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا» [طه: ۱۳۰]: «بزودی پروردگارتان را می‌بینید، چنان‌که این ماه را می‌بینید، در این مورد هیچ مزاحمتی برای شما وجود نخواهد داشت. (اگر می‌خواهید دیدار خداوند نصیب شما شود) سعی کنید بر نمازهای صبح و عصر مواظبت کنید. سپس جریر این آیه را تلاوت نمود: «خداوند را قبل از طلوع و قبل از غروب آفتاب به پاکی یاد کنید». بخاری (۱۰۵/۱)؛ مسلم (۴۳۹/۱)؛ ابوداود (۴۷۲۹)؛ ترمذی (۲۵۵۱)؛ نسائی در «الکبری» (تحفه: ۴۲۷/۲) و ابن ماجه (۱۷۷) از طریق قیس بن ابی حازم از جریر.

- حدیث ابوهریره رضی الله عنه که می‌گوید: «کسانی گفتند: ای رسول خدا، آیا پروردگارمان صلی الله علیه و آله را در روز قیامت می‌بینیم؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «هَلْ تُضَارُّونَ فِي رُؤْيَا الشَّمْسِ فِي الظَّهْرِ، لَيْسَتْ فِي سَحَابَةٍ؟» (آیا در روز صاف و بدون ابر، مشقتی در دیدن خورشید هست؟! گفتند:

خیر؛ رسول خدا فرمودند: «هَلْ تُضَارُونَ فِي رُؤْيَةِ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ، لَيْسَ فِي سَحَابَةٍ؟» «آیا در دیدن ماه شب چهارده که در ابرها پنهان نیست، مشکلی دارید؟! گفتند: خیر؛ رسول الله ﷺ فرمودند: «فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا تُضَارُونَ فِي رُؤْيَةِ رَبِّكُمْ، إِلَّا كَمَا تُضَارُونَ فِي رُؤْيَةِ أَحَدِهِمَا»: «سوگند به کسی که جانم در دست اوست، در دیدن پروردگارتان دچار مشکل نخواهید شد و مشقتی نخواهید داشت مگر به اندازه‌ای که در دیدن یکی از آنها (ماه و خورشید) دچار مشکل می‌شوید». مسلم (۲۲۷۹/۴) و ابوداود (۴۷۳۰) از طریق سفیان بن عیینه از سهیل بن ابوهریره؛

- حدیث ابوسعید خدری ؓ که می‌گوید: گفتیم: ای رسول خدا، آیا در روز قیامت پروردگاران را می‌بینیم؟ فرمودند: «هَلْ تُضَارُونَ فِي رُؤْيَةِ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ إِذَا كَانَتْ صَحْوًا؟» «آیا در روز صاف و بی‌ابر، در دیدن ماه و خورشید مشکلی می‌بینید؟» گفتیم: خیر؛ فرمودند: «فَإِنَّكُمْ لَا تُضَارُونَ فِي رُؤْيَةِ رَبِّكُمْ يَوْمَئِذٍ، إِلَّا كَمَا تُضَارُونَ فِي رُؤْيَيْهِمَا»: «به طور قطع در دیدن پروردگارتان در آن روز مشکلی نخواهید داشت مگر چنان‌که در دیدن آنها (ماه و خورشید) دچار مشکل باشید». (یعنی هرگز مشکلی نخواهید داشت). بخاری (۲۸۵/۴) و مسلم (۱۶۷/۱) از طریق عطاء بن یسار از ابوسعید با متنی طولانی‌تر از آنچه بیان شد.

- حدیث صهیب بن سنان نمری ؓ که می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمودند: «إِذَا دَخَلَ أَهْلُ الْجَنَّةِ الْجَنَّةَ، قَالَ: يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: تُرِيدُونَ شَيْئًا أَزِيدُكُمْ؟ فَيَقُولُونَ: أَلَمْ تُبَيِّضْ وُجُوهَنَا؟ أَلَمْ تُدْخِلْنَا

الْجَنَّةَ، وَتُنَجِّنَا مِنَ النَّارِ؟ قَالَ: فَيَكْشِفُ الْحِجَابَ، فَمَا أُعْطُوا شَيْئًا أَحَبَّ إِلَيْهِمْ مِنَ النَّظَرِ إِلَى رَبِّهِمْ عَزَّ وَجَلَّ: «چون اهل بهشت وارد بهشت شوند، الله تبارک و تعالی می‌فرماید: می‌خواهید چیزی (را) بیش از نعمت‌هایی که پیش‌تر دریافت کردید، بر نعمت‌های‌تان بیفزاییم؟» بهشتیان می‌گویند: آیا چهره‌های‌مان را (با نعمت‌های بی‌شمار) روشن و شادمان نکردی؟ آیا ما را وارد بهشت نکردی و از آتش نجات‌مان ندادی؟ (بیش از این دیگر چه است؟) پس حجاب برداشته می‌شود (چنان احساس می‌کنند که) به آنان نعمتی که محبوب‌تر از نگاه کردن به سوی پروردگارشان باشد، عطا نشده است». مسلم (۱/۱۶۳)، ترمذی (۲۵۵۲)، نسائی در «الکبری» (تحفه: ۴/۱۹۸) و ابن ماجه (۱۸۷) از طریق عبدالرحمن بن ابی لیلی از صهیب.

حدیث ابوموسی اشعری رضی الله عنه که روایت می‌کند رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «جَنَّتَانِ مِنْ فَضَّةٍ أُنِيتُهُمَا، وَمَا فِيهِمَا، وَجَنَّتَانِ مِنْ ذَهَبٍ أُنِيتُهُمَا، وَمَا فِيهِمَا، وَمَا بَيْنَ الْقَوْمِ وَبَيْنَ أَنْ يَنْظُرُوا إِلَى رَبِّهِمْ إِلَّا رِذَاءَ الْكِبْرِيَاءِ عَلَى وَجْهِهِ فِي جَنَّةِ عَدْنٍ: «دو باغ است که ظرف‌ها و آنچه در آنهاست از نقره می‌باشد؛ و دو باغ است که ظرف‌ها و آنچه در آنهاست از طلا می‌باشد. و بین بهشتیان و اینکه به پروردگارشان در بهشت عدن نگاه کنند، مانعی جز حجاب کبرایی بر صورتش نیست». بخاری (۴/۲۸۷)؛ مسلم (۱/۱۶۳)؛ ترمذی (۲۵۲۸) و نسائی در «الکبری» (تحفه: ۶/۴۶۸) از طریق ابوبکر بن ابوموسی اشعری از پدرش.

هرچند از گوش‌ها به دور مانده و شنونده از شنیدن آنها احساس ترس و وحشت کند؛ بلکه باید به آنها ایمان آورد و حتی یک حرف از آن را هم رد نکند و در مورد احادیث دیگری که راویان ثقه روایت کرده‌اند نیز امر چنین است.^۱

-۱-

▪ ابوبکر خلال در «السنة» (۳۱۱) و آجری در «الشریعة» (ص ۲۵۴) با سند صحیح از ابوعبید قاسم بن سلام روایت می‌کنند که چون احادیث دیدار خداوند نزد وی ذکر شد، گفت: «این احادیث نزد ما حق است که برخی از مردم از برخی دیگر نقل کرده‌اند». و این الفاظی است که آجری روایت کرده است. و لفظ خلال آن است که ابوعبید گفت: «این احادیث حق است، شک و تردیدی در آنها نمی‌رود؛ افراد ثقه و مورد اعتماد از یکدیگر نقل کرده‌اند تا اینکه به ما رسیده است؛ آنها را تصدیق می‌کنیم و چنان که وارد شده‌اند به آنها ایمان می‌آوریم».

▪ و از عبدالوهاب وراق روایت است که می‌گوید: در مورد این احادیث از اسود بن سالم سوال کردم؟ در پاسخ گفت: ما به حق بودن این احادیث، به طلاق و حق بودن، سوگند یاد می‌کنیم». خلال (۳۱۲) و «الشریعة» (ص ۲۵۴) و سند آن صحیح است.

▪ و از لؤین - محمد بن سلیمان بن حبیب اسدی - روایت است که می‌گوید: «به سفیان بن عیینه گفته شد: (نظرت در مورد) احادیثی که در باب دیدن خداوند روایت شده (چیست؟) گفت: این احادیث حقا به همان صورتی که آنها را از افراد ثقه شنیدیم». «الشریعة» (ص ۲۵۴) با سند صحیح.

- و از فضل بن زیاد روایت است که می‌گوید: «در حالی که به ابوعبدالله احمد بن حنبل خبر رسیده بود که شخصی می‌گوید: خداوند در آخرت دیده نمی‌شود؛ و بسیار خشمگین شده بود، از وی شنیدم که فرمود: هر کس بگوید الله در آخرت دیده نمی‌شود، در حقیقت کافر شده و لعنت خداوند و خشم و غضب الهی و همه‌ی مردم بر او باد. آیا الله متعال نفرموده است: ﴿وَجُوهٌ يَّوْمَئِذٍ نَّاصِرَةٌ ۖ﴾ [إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ ۖ] [القیامة: ۲۲-۲۳]: «در آن روز چهره‌هایی شادمان و شادانند به پروردگار خود می‌نگرند». و نیز الله متعال فرموده است: ﴿كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَّحُجُونَ ۖ﴾ [المطففين: ۱۵]: «هرگز، قطعاً ایشان در آن روز (به سبب کارهایی که کرده‌اند) از دیدار پروردگارشان محروم و مطرودند». و این آیات بیانگر آن است که مومنان در آخرت الله متعال را می‌بینند». «الشريعة» (ص ۲۵۴) با سند صحیح.
 - و عبدالله بن امام احمد رحمهما الله در «السنة» (۵۸۴) می‌گوید: «دیدم که پدرم رحمه الله این احادیث را - احادیث دیدار خداوند - صحیح می‌داند و به آنها معتقد است و آنها را در کتابی جمع آوری نموده و برای ما از آن روایت می‌کرد».
- اقوال اهل علم در وجوب ایمان و تصدیق به اینکه مومنان پروردگارشان را در آخرت می‌بینند بیشتر از آن است که در این مختصر ذکر شود.

و با هیچ‌کس (در این زمینه) مجادله و مناظره نمی‌شود.^۱

-۱-

- آجری در «الشريعة» (ص ۵۶) با سند حسن از ابن عیسی روایت می‌کند که می‌گوید: «روزی مالک بن انس که در مسجد به دستانش تکیه زده بود، از مسجد بازگشت، مردی که به وی ابوالحوریه می‌گفتند - و متهم به بدعت ارجاء بود - خود را به او رسانده و گفت: ای ابوعبدالله، چیزی از من بشنو که در مورد آن با تو سخن می‌گویم و در برابر تو بدان استدلال می‌کنم و تو را از رای و دیدگاه خود آگاه می‌کنم؛ امام مالک گفت: اگر بر من چیره شده و غلبه نمودی؟ ابوالحوریه گفت: اگر بر تو غلبه کردم، از من پیروی می‌کنی. امام مالک فرمود: اگر کسی دیگر آمده و با ما سخن گفته و بر ما چیره شد؟ ابوالحوریه گفت: ما نیز از او پیروی می‌کنیم. امام مالک رحمه الله فرمود: ای بنده‌ی خدا، الله محمد را با یک دین فرستاد و تو در نظر داری از دینی به دینی دیگر منتقل شوی».
- عمر بن عبدالعزیز می‌گوید: «کسی که دینش را هدف مجادله و مناظره و مشاجره قرار دهد، بیشترین انتقال (در دین) را خواهد داشت».
- و از امام مالک بن انس نیز روایت است که می‌فرماید: «مجادله در دین خداوند امری است که آن را ناپسند می‌دانم و از آن نفرت دارم و پیوسته اهل این سرزمین از آن نفرت داشته و آن را ناپسند می‌دانستند و از آن نهی می‌کردند؛ همچون مجادله و سخن گفتن در مورد دیدگاه جهنم و تقدیر و هرچه شبیه اینهاست. و سخن گفتن را دوست ندارم مگر آن سخنی که در ورای آن عمل است، اما در مورد سخن گفتن و مجادله در دین الله و در مورد ذات الهی، سکوت نزد

من محبوب‌تر است چراکه اهل این سرزمین را دیدم که از مجادله در دین نهی می‌کنند مگر آنچه در ورای آن عمل نهفته است». ابن عبدالبر نمری در «جامع بیان العلم» (۹۴/۲) با سند صحیح تا احمد بن زهیر که می‌گوید: شنیدم مصعب بن عبدالله زبیری می‌گوید: مالک بن انس می‌گفت: ... و روایت را ذکر می‌کند.

عبدالمنعم سلیم می‌گوید: و احمد بن زهیر که در میان راویان این روایت ذکر شده، چه بسا که ابن عمرو است، همان کسی که ابن حبان وی را در «الثقات» (۵۵/۸) ذکر نموده و می‌گوید: «ممن جمع و صنف مع اتقان فیه»: «از جمله کسانی است که روایات را جمع آوری کرده و با دقت و استواری به تدوین آنها پرداخته است».

- و از سلام بن ابی مطیع روایت است که می‌گوید: «شخصی از اهل بدعت به ایوب سختیانی گفت: ای ابوبکر، از تو در مورد کلمه‌ای می‌پرسم؛ ایوب از او روی گردانده و با انگشتش اشاره کرد حتی نصف کلمه‌ای هم (حاضر نیستم بشنوم)». آجری در «الشریعة» (ص ۵۷) با سند جید.
- و از معاویه بن قرة روایت است که: «مجادله و مشاجره در دین، اعمال را نابود و تباه می‌سازد». آجری (ص ۵۶) با سند صحیح.

و حسن بن علی بربهاری رحمته الله در «شرح السنة» (ص ۳۶) می‌گوید: «و سخن گفتن و مجادله و مشاجره بویژه در باب تقدیر نزد همه‌ی فرقه‌ها ممنوع است، چرا که تقدیر از اسرار الله متعال می‌باشد و بلکه الله متعال پیامبران را از سخن گفتن در مساله تقدیر نهی کرده است و نیز رسول الله صلی الله علیه و آله از مشاجره و مجادله در این زمینه نهی کرده است و همچنین اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و تابعین آن را ناپسند دانسته و علما و پرهیزگاران امت آن را ناپسند دانسته‌اند و حتی از مجادله در این باره نهی کرده‌اند؛ بنابراین آنچه

بر تو واجب و لازم است تسلیم و اقرار و ایمان و اعتقاد به رهنمودهای نبوی در امور مختلف می باشد. و لازم است در برابر آنچه جز این است سکوت کنی.

و جدال آموخته نمی‌شود.^۱ چراکه سخن گفتن در مساله تقدیر و رویت خداوند و قرآن و... مکروه است و از آن نهی شده است. و کسی که در این موارد و شبیه آنها به جدال می‌پردازد هرچند با جدالش به سنت برسد، از اهل سنت نمی‌باشد تا اینکه جدال را رها کرده و به احادیث ایمان آورد.

۱- مراد از جدال در اینجا، علم کلام است که هرکس به آن می‌پردازد در دینش دچار وسوسه و شک و تردید می‌شود؛ و اقوال سلف صالح رحمهم‌الله اجمعین در ذم کلام و برحذر داشتن از آموختن آن بسیار است.

▪ امام شافعی رحمته‌الله می‌گوید: «اگر بنده مرتکب هر عملی شود که الله متعال از آن نهی کرده جز شرک، برای او بهتر است از اینکه مبتلا به کلام شود؛ و از اصحاب کلام (متکلمین) به چیزی اطلاع یافتم که گمان نکنم هیچ مسلمانی آن را بگوید». ابن ابی حاتم در «آداب الشافعی» (ص ۱۸۲) از یونس بن عبدالاعلی از شافعی. و سند آن صحیح است. و نیز قوام السنة (۱۰۴/۱) از طریق ابن خزیمه که از یونس بن عبدالاعلی روایت کرده است.

▪ و از ربیع بن سلیمان روایت است که می‌گوید: «محمد بن ادريس شافعی با مردی از اهل عراق مناظره می‌کرد، چون آن شخص اندکی به کلام متمایل شد، شنیدم که امام شافعی به وی گفت: این سخنان از مباحث کلام است، آن را رها کن. و فرمود: هرکس در علم تعصب داشته باشد، شهادت (و گواهی) وی مردود و باطل است و اگر بنده پروردگارش را با هر گناهی جز شرک ملاقات کند برای او بهتر است از اینکه خداوند را با یکی از این بدعت‌های علم کلام ملاقات کند». ابن ابی حاتم در «آداب الشافعی» (ص ۱۸۷) و قوام

السنة در «الحجة» (۱۰۶/۱) و سند آن صحیح است.

▪ و ابن عبدالبر نمری در «جامع بیان العلم» (ص ۹۵/۲) می گوید: «اهل علم و حدیث در همه ی شهرها اجماع کرده اند که اهل کلام، اهل بدعت و گمراهی هستند. و اینها در همه ی شهرها از طبقات علما به شمار نمی آیند و علما تنها کسانی هستند که اهل حدیث و تفقه در آن هستند و در اتقان و درک حدیث و فقه آن، با یکدیگر متفاوتند.

▪ و بغوی رحمته در «شرح السنة» (۲۱۶/۱) می گوید: «علمای سلف از اهل سنت بر نهی از جدال و مشاجره در باب صفات و نیز نهی از کندوکاو در علم کلام و آموختن آن اتفاق نظر دارند».

▪ و امام ابومحمد بریهاری رحمته در «شرح السنة» (ص ۳۸) می گوید: «بدان که زندقه، کفر، شرک، تردید، بدعت، گمراهی، سرگستگی و سرگردانی در دین نیست مگر به سبب کلام و جدال و مشاجره و جر و بحث؛ و جای تعجب است! چگونه انسان به مشاجره و مجادله و جر و بحث روی می آورد در حالی که الله تعالی می فرماید: ﴿مَا يُجِدِلُ فِيْ عَايَةِ اللّٰهِ اِلَّا الَّذِيْنَ كَفَرُوْا﴾ [غافر: ۴]: «هیچ کس به جدال و نزاع باطل در برابر آیات الله بر نمی خیزد مگر کسانی که کافر باشند». بنابراین بر تو لازم است که تسلیم احادیث بوده و به آنها راضی باشی و از جدال در مورد آنها خوداری و سکوت اختیار کنی».

▪ اما شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمته در «موافقة صحيح المنقول لصريح المعقول» (۵۴/۱) دلیل ذم و نکوهش علم کلام از سوی سلف رضوان الله علیهم را بیان کرده است و می گوید: «سلف صالح و ائمه

اسلام تنها به این دلیل به نکوهش و ذم کلام نپرداخته‌اند که در آن اصطلاحاتی جدید همچون جوهر و عرض و جسم و ... بیان شده است، بلکه دلیل مذمت علم کلام از سوی آنها، معانی است که با این عبارتها به آنها تعبیر می‌کنند؛ معانی باطل و مضمومی در ادله و احکام که نهی از آنها واجب است چراکه این الفاظ شامل معانی مجمل در نفی و اثبات می‌باشند چنان‌که امام احمد در توصیف اهل بدعت می‌گوید: «آنها در قرآن (با دیگران) مختلف‌اند و مخالف‌اند، بر ترک قرآن اتفاق نظر دارند و سخنان متشابهی می‌گویند و با تلبیس خود مردم جاهل و نادان را فریب می‌دهند». بنابراین اگر معانی مورد نظر آنان از امثال این عبارات را دانستی و آنان را با کتاب و سنت سنجیدی - چنان‌که حقی را که کتاب و سنت ثابت نمودند، ثابت شود و باطلی که کتاب و سنت آن را نفی می‌کند، نفی شود - این همان حق است، بر خلاف روشی که اهل بدعت پیش روی دارند و با این الفاظ در وسایل و مسائل نفی و اثباتا سخن می‌گویند بدون هیچ بیانی در راستای تفصیل و تقسیم؛ بیانی که از راه راست و مستقیم است؛ و این از انگیزه‌های شبهه افکنی است».

■ و حافظ ابن رجب رحمته الله در «فضل علم السلف علی الخلف» (ص ۶۱) می‌گوید: «هرکس جایگاه و منزلت سلف را بداند و بشناسد، می‌داند که سکوت آنها از آنچه در آن سکوت کرده‌اند مانند سکوت در بخش های کلام و کثرت جدال و مشاجره، از روی جهل و نادانی و کوتاهی نبوده است؛ و می‌داند که به تفصیل سخن گفتن آنان در مساله‌ای به مقدار نیاز، از این جهت نبوده است، بلکه از باب پرهیزگاری و ترس از خداوند و نیز خودداری از آنچه سودی ندارد و پرداختن به آنچه سودمند است، بوده است؛ و این رفتار آنان در

بیان اصول دین و فروع آن، تفسیر قرآن و حدیث، زهد و پارسایی، نرم‌دلی، حکمت‌ها، پند و اندرز و اموری که در مورد آنها سخن گفته‌اند، یکسان است. از اینرو هرکس راه آنان را در پیش گیرد، درحقیقت هدایت شده است و هرکس راه غیر آنان را در پیش گیرد و وارد سوال‌های زیاد و بحث و جدال و قیل و قال شود ... پس اگر به فضل آنان و به نقص خویش اعتراف کند، (درست اعتراف کرده و) حال وی نزدیک به این است».

بسیار عجیب است! با اینکه ذم و نکوهش علم کلام در دیدگاه سلف صالح و نیز سبب نهی از آن و کندوکاو در آن را ذکر نمودیم، اما با این همه برخی از متکلمان متشدد برای کسانی که وارد اسلام می‌شوند - در راستای نگارش و بازبینی ادله‌ی شرائع دین - فرورفتن در کلام را واجب می‌دانند. که برخی از علما این عملکرد آنان را مردود خوانده و توضیح داده‌اند که این امر بر خلاف اجماع سلف صالح می‌باشد.

▪ حافظ ابو‌عبدالله ذهبی رحمته الله در «مسائل فی طلب العلم» (ص ۲۰۱) می‌گوید: «بر هر انسانی تصدیق اجمالی هرچه رسول الله صلی الله علیه و آله آورده، واجب می‌باشد و باید نسبت به دین اسلام اعتقادی جازم داشته باشد؛ و بر کسی که این‌گونه دلش آرامش یافته است، آموختن چیزی از کلام لازم نمی‌گردد و همچنین بازبینی ادله بر وی واجب نمی‌شود؛ و همه‌ی علمای خَلَف و سلف و هر مصنفی چنین گفته است مگر افرادی نادر از میان متکلمان؛ ابو‌عمر بن صلاح می‌گوید: «این امری است که ابتدای این امت بر آن اجماع کرده‌اند و آن مذهب فقها و کسانی از متکلمان اصحاب ما می‌باشد که ذکر همگی آنان میسر نیست».

امام نووی رحمته در «المجموع» (۲۴/۱) می‌گوید: «اما در اصل واجب اسلام و آنچه مربوط به عقاید است، همین کافی است که انسان هرچه پیامبر آورده است، تصدیق کند و نسبت به آن اعتقادی جازم و سالم از هر شک و تردیدی داشته باشد؛ و بر کسی که چنین باشد، لازم نیست که ادله‌ی متکلمین در این امور را بداند و بیاموزد؛ و این همان دیدگاه صحیح است که سلف صالح و فقها و متکلمان محقق از اصحاب ما ... بر آن اتفاق نظر دارند. چراکه هرگز رسول الله صلی الله علیه و آله (از کسانی که اسلام می‌آوردند)، جز آنچه ذکر نمودیم، نخواستند و نیز خلفای راشدین و دیگر صحابه و کسانی که در خیر القرون بودند، چنین بودند و این روش و دیدگاه درست و صحیح در مورد توده‌ی مردم و کسانی که در راه علم گام نهاده‌اند و نیز فقها است که از فرورفتن در پیچیدگی‌های کلام خودداری کنند؛ و این از آن‌روست که مبدا خللی در عقاید آنها راه پیدا کند که بیرون کردن آن از دایره‌ی عقاید کار مشکلی باشد. بلکه صحیح آن است که بر آنچه ذکر نمودیم یعنی اکتفا به تصدیق جازم، کفایت کنند. و بسیاری از اصحاب و یاران محقق و ماهر ما ... به این مساله تصریح کرده‌اند».

و قرآن کلام الله است و مخلوق نیست^۱.

۱- بخاری در «خلق أفعال العباد» و از طریق ابواحمد الحاکم در «شعار اصحاب الحديث» (ص ۳۷) می گوید: «حکم بن محمد طبری - که از او در مکه نوشتم - برای من روایت کرد و گفت: سفیان بن عیینه به ما روایت گفت: اساتید ما از جمله عمرو بن دینار را هفتاد سال چنان یافتیم که می گفتند: قرآن کلام الله است و مخلوق نیست».

▪ و ابوسعید دارمی در «الرد علی الجهمیة» (ص ۱۰۰) می گوید: «شنیدم که اسحاق بن ابراهیم حنظلی می گوید: سفیان بن عیینه گفت که عمرو بن دینار می گوید: هفتاد سال اصحاب رسول الله و جز آنان را چنان یافتیم که می گفتند: الله خالق است و آنچه جز اوست مخلوق است و قرآن کلام الله است، از او خارج می شود و به او باز می گردد». و سند آن صحیح است.

▪ و بیهقی در «الأسماء و الصفات» (۲۴۵) از طریق ابن راهویه با سند صحیح آن را روایت کرده که اضافه بر آن آمده است: «اسحاق بن راهویه گفت: و عمرو بن دینار بزرگان اصحاب رسول الله ﷺ از جمله اهل بدر و مهاجرین و انصار همچون جابر بن عبدالله و ابوسعید خدری و عبدالله بن عمرو و عبدالله بن عباس و عبدالله بن زبیر رضی الله عنهم و نیز بزرگان تابعین رضی الله عنهم را درک کرده است که همگی آنان و بلکه ابتدای این امت بر این اعتقاد و باور بودند و در این امر هیچ اختلافی نداشتند».

▪ و بخاری در «خلق أفعال العباد» (۳۳) می گوید: «علی بن عبدالله (بن مدینی) می گوید: «قرآن کلام الله است، هرکس بگوید قرآن مخلوق است، کافر است و پشت سر او نماز خواندن جایز نیست».

و اینکه گفته شود مخلوق نیست، ایراد و ضعفی به قرآن وارد نمی‌شود، چراکه کلام الله از خداوند جدا نیست^۱ و هیچیک از صفات الهی مخلوق نیست.

۱- یعنی از خداوند جدا نمی‌شود و از او به غیر او منتقل نمی‌شود. تعالی الله عن هذا علوا کبیرا.

شیخ ما، علامه، محدث عبدالله بن یوسف الجدیع در کتابش «العقیده السلفیة فی کلام رب البریة» (ص ۱۷۷) می‌گوید: «باید دانست معنای اینکه گفته شد: «از او خارج می‌شود» این نیست که صفت کلام از خداوند متعال جدا می‌شود و در غیرالله حلول می‌کند و آنچه بدان تکلم می‌کند به غیر او نسبت داده می‌شود و وصفی برای آن غیر می‌شود - چنان‌که برخی از اهل بدعت به این مساله وسوسه شده‌اند - چون این معنا در حق انسان که مخلوقی ضعیف است، معقول نیست که چون سخنی بگوید با این سخن گفتن صفت کلام از وی زایل و جدا شود و به دیگری ملحق گردد، چراکه اگر کسی چنین باشد جز یک‌بار، دیگر این امکان برای وی وجود نخواهد داشت که سخن بگوید و تکلم کند، چون اگر یک بار سخن بگوید، صفت کلام از وی جدا می‌شود، زیرا کلام از وی خارج شده و از او جدا شده است. و با جدا شدن و دور شدن کلام از او، صفت کلام از وی زایل شده و به غیر او ملحق شده است. برآستی این سخنی است که آنکه می‌داند چه می‌گوید، هرگز آن را نمی‌گوید؛ چراکه هرکس با این معنا موصوف به کلام باشد، درحقیقت موصوف به عجز و ناتوانی از سخن گفتن و کلام می‌باشد. و این در حق مخلوق ضعیفی که سخن می‌گوید، قابل تصور نیست، پس چگونه آن گمراهان این مساله را در حق الله ﷻ آن خداوندی که هیچ‌کس و هیچ چیز مانند او نیست - تصور می‌کنند؛ الله متعال خویشتن را چنان توصیف

نموده که به کلامی تکلم می‌کند که متعلق به مشیئت و قدرت اوست، که هرگاه بخواهد آن را به هریک از مخلوقاتش که بخواهد، می‌شنواند؛ و نیز خود را چنین توصیف نموده که کلماتش هرگز به پایان نمی‌رسد و تمام نمی‌شود؛ و کسی که وصف وی چنین باشد، صفت او با یک یا چندین بار تکلم و سخن گفتن، از او جدا نمی‌شود. و هرسخنی که می‌گوید به او منسوب است نه به غیر او.

حافظ ابوالولید طیالسی می‌گوید: «قرآن کلام الله است، از الله جدا نیست».

و شیخ الاسلام می‌گوید: «این قول سلف که می‌گویند: «منه بدا»: «از او آغاز می‌شود». مقصودشان این نیست که کلام از ذات الهی جدا می‌شود و در غیر او حلول می‌یابد، چراکه کلام مخلوق و بلکه سایر صفاتش از او جدا نمی‌شود و نیز به غیر او منتقل نمی‌شوند، پس چگونه جایز است که کلام الهی یا دیگر صفاتش از ذاتش جدا شوند».

عبدالمنعم سلیم می‌گوید: الله متعال می‌فرماید: ﴿وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلِمَ اللَّهِ﴾ [التوبة: ۶]: «(ای پیامبر) اگر یکی از مشرکان از تو پناهندگی طلبید، او را پناه بده تا کلام الله را بشنود».

پس آنچه مشرک پناه خواسته از قاری می‌شنود، همان کلام الله است که به الله نسبت داده می‌شود نه به غیر او؛ اما اگر کلام خداوند از او جدا می‌بود و جدا می‌شد دیگر انتساب آن به خداوند و نسبت صفت به موصوف صحیح نبود. و بدون هیچ شک و تردیدی عین این کلام همان است که در مصحف‌های مسلمانان می‌باشد، بر خلاف باور لفظیه از اشاعره و کسانی که معتقدند آنچه در مصحف‌ها می‌باشد، دلالت بر کلام الله می‌کند و آن کلام الله نیست.

و الله متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّهُ لَقَرَّءَانٌ كَرِيمٌ ﴿۷۶﴾ فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ ﴿۷۷﴾ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ ﴿۷۸﴾ تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۷۹﴾﴾ [الواقعة: ۷۷-۸۰]: «این (کتاب) قرآنی کریم (و گرامی‌قدر) است. در کتاب پوشیده (لوح محفوظ) است. که جز پاکان (فرشتگان) به آن دست نمی‌زنند. از سوی پروردگار جهانیان نازل شده است».

با توجه به این آیه روشن می‌گردد که کلام خداوند که وحی او و از سوی او نازل شده در کتاب مکنون (پنهان) می‌باشد. و همچنین باید در نظر داشت علاوه بر اینکه کلام الله در کتاب مکنون است، همچنین در مصحف‌ها نیز می‌باشد و ما قرآنی جز همین کلام عربی نازل شده نمی‌دانیم و نمی‌شناسیم و این همان است که الله ﷻ آن را کلام خود نامیده است». پایان سخن استاد ما حفظه‌الله.

از اینکه بحث در این زمینه طولانی شد، عذرخواهی می‌کنم، اما اهمیت این مساله شرح و تفصیل بیشتری می‌طلبد و من کسی را نیافتم که بهتر از استاد ما الجدیع حفظه‌الله به شرح و تفصیل این مساله پرداخته باشد.

و بر حذر باش از مناظره با کسانی که به مجادله در این مساله می پردازند^۱ و نیز کسانی که در باب لفظ^۲ و غیر آن جدال می کنند و در آن توقف می کند و می گوید: نمی دانم آن مخلوق است یا غیر مخلوق، آن فقط کلام الله است؛^۳ چنین شخصی اهل بدعت است و همچون کسی است که می گوید: قرآن مخلوق است، درحالی که آن کلام الله است و مخلوق نیست.

۱- ابو عبد الرحمن عبدالله بن احمد بن حنبل رحمهما الله تعالی در «السنة» (۸۰) می گوید: «از پدرم شنیدم که چون در مورد قرآن از وی سوال شد، فرمود: «کلام الله ﷻ است، مخلوق نیست و در مورد آن جدال و جر و بحث جایز نیست؛ و با کسی که در این زمینه مجادله می کند، ننشینید».

۲- یعنی بگوید: لفظ من در قرائت قرآن مخلوق است؛ این روش دیگر اهل بدعت است، همان کسانی که می گویند: قرآن مخلوق است؛ آنان پس از رسوا شدن این روش را ایجاد کردند تا بدعت خود را ترویج دهند و این گونه خواستند تا آن را دستاویزی قرار داده و در پس آن خود را پنهان کنند؛ گفتند: لفظی که به هنگام قرائت قرآن از ما خارج می شود، مخلوق است. امام احمد و دیگر علما آنان را از جهمیه شمرده اند.

عبدالله بن امام احمد رحمهما الله تعالی در «السنة» (۱/۱۸۰) می گوید: «از پدرم سوال کردم: گروهی می گویند: لفظ ما در قرائت قرآن مخلوق است. گفت: آنها جهمیه هستند و آنها بدتر از کسانی هستند که در مورد کلام الله توقف می کنند. این قول جهم است». و این امر برای وی بسیار گران آمد و گفت: این کلام جهم است».

۳- الواقفة: آنها کسانی هستند که گفتند: قرآن کلام الله است، اما توقف کرده و گفتند: نمی‌گوییم مخلوق نیست. آنها نیز از اهل بدعت می‌باشند. کسی از آنان که جاهل است، باید سوال کند و کسی از آنها که معروف به کلام است، جهمی است چنان‌که از امام احمد وارد شده است.

▪ عبدالله بن احمد در «السنة» (۲۲۳) می‌گوید: «شنیدم از پدرم در مورد واقفه سوال شد و در پاسخ گفت: کسی که (در مورد کلام الهی) مجادله و مشاجره کند و با کلام شناخته می‌شود، جهمی است و کسی که معروف به کلام نیست از وی دوری می‌شود، تا از دیدگاه خود بازگردد؛ و کسی که علم و آگاهی ندارد، سوال کند. و یک بار گفت: آنان بدتر از جهمیه هستند».

▪ و آجری در «الشریعة» (۸۷) می‌گوید: «از ابوداود سجستانی روایت است که: شنیدم از امام احمد سوال شد: آیا این اجازه و رخصت برای آنان هست که بگویند: قرآن کلام الله است و سپس ساکت شوند. امام احمد گفت: چرا ساکت می‌شود؟! اگر مردم دچار فتنه خلق قرآن نمی‌شدند برای وی گنجایش سکوت بود، اما زمانی که گفتند آنچه گفتند، چرا سخن نمی‌گویید؟!

و ایمان به دیدن پروردگار در روز قیامت^۱ به همان ترتیب که در احادیث صحیح از رسول خدا روایت شده است؛ و ایمان به اینکه رسول الله ﷺ پروردگارش را دیده است؛ چنان که این مساله به طور صحیح از رسول الله ﷺ روایت شده است. قتادة از عکرمه از ابن عباس آن را روایت کرده است^۲. و نیز حکم بن ابان از عکرمه از ابن عباس روایت کرده است^۳. و نیز علی بن زید از یوسف بن مهران از ابن عباس روایت کرده است^۴.

و نزد ما این حدیث به همان صورتی که از رسول الله ﷺ وارد شده، بر ظاهرش می‌باشد. و سخن گفتن در مورد آن بدعت است، اما به آن، به همان صورت که وارد شده است، ایمان داریم و در مورد آن با هیچ‌کس مناظره نمی‌کنیم^۵.

۱- پیش‌تر سخن در احادیث دیدن خداوند متعال و ذکر اقوال اهل علم در وجوب تصدیق و ایمان به آن گذشت.

۲- امام احمد در «المسند» (۲۸۵/۱، ۲۹۰) و ابن ابی‌عاصم در «السنة» (۴۳۳) و آجری در «الشریعة» (۴۹۴) و بیهقی در «الأسماء والصفات» (۴۴۴) و قوام السنة در «الحجة» (۵۰۹/۱) از طریق حماد بن سلمه از قتاده از عکرمه از ابن عباس روایت کرده‌اند که: رسول الله ﷺ فرمودند: «رَأَيْتُ رَبِّي ﷻ»: «پروردگارم ﷻ را دیدم». و سند آن حسن است.

۳- ابن ابی‌عاصم در «السنة» (۴۳۷)، ترمذی (۳۲۷۹)، نسائی در «الکبری» (تحفة: ۱۵-۱۲۳-۱۲۴) و ابن خزیمه در «التوحید» (۱۹۸) از طریق حکم بن ابان از عکرمه از ابن عباس روایت کرده‌اند که می‌گوید: «محمد پروردگارش را دید. گفتم: آیا الله نفرموده

است: ﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ﴾ [الأنعام: ۱۰۳]: «چشم ها او را در نمی یابند و او چشم ها را در می یابد». پس ابن عباس گفت: وای بر تو، این عدم ادراک چشم ها زمانی است که خداوند با نوری که نور اوست ظاهر شود و تجلی پیدا کند؛ و گفت: خداوند دو بار خود را به او نشان داد.

ترمذی می گوید: با این طریق، این حدیث حسن غریب است. می گویم: بلکه سند آن صحیح است. هرچند برخی آن را به سبب ضعف حکم بن ابان معلل دانسته اند. اما بسیاری از اهل علم همچون ابن معین و نسائی، حکم بن ابان را ثقة دانسته اند. و ابن خلفون توثیق وی را از ابن نمیر و ابن مدینی و احمد بن حنبل حکایت نموده و به کسانی که در مورد جرح وی سخن گفته اند، پاسخ داده که اکنون جای شرح آن نیست.

۴- این روایت یافت نشد.

۵- این سخن، قول ابن تیمیه را تایید می کند. بحثی که ابن قیم جوزی در «زادالمعاد» (۳۷/۳) از وی با این مضمون نقل می کند که: «امام احمد رحمته الله نگفته که رسول الله صلی الله علیه و آله پروردگارش را با دو چشم سر دیده است».

ابن تیمیه می گوید: «سخن ابن عباس مبنی بر اینکه رسول الله پروردگارش را دیده با اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «نُورٌ أَنَّى أَرَاهُ»: «نوری است چگونه او را دیدم» در تناقض نیست؛ و نیز با اینکه گفته است: «با قلبش الله را دیده است» درحالی که از رسول الله صلی الله علیه و آله به طور صحیح روایت است که فرمودند: «رَأَيْتُ رَبِّي عَلَيْهِ السَّلَام»: «پروردگارم علیه السلام را دیدم». اما این دیدار در اسراء نبوده است بلکه در مدینه بوده است، زمانی که از نماز صبح خواب ماندند و به صحابه خبر دادند که در آن شب، در خواب پروردگارشان را دیده اند. و بر

این اساس است که امام احمد رحمته می گوید: بله، به حق که پروردگارش را دیده است. چراکه رویای پیامبران حق است؛ اما امام احمد نگفته است که رسول الله صلی الله علیه و آله با دو چشم سر در بیداری پروردگارش را دیده است؛ و هرکس این مساله را از او حکایت کند، او را متهم کرده است. لیکن یکبار گفته است: پروردگارش را دیده است. و بار دیگر گفته است: با قلبش او را دیده است. و این دو روایت از او حکایت شده است و نیز روایت سومی که از تصرف برخی از اصحابش می باشد از او ذکر شده است که رسول الله صلی الله علیه و آله پروردگارش را با دو چشم سر دید. درحالی که نصوص احمد موجود است و این روایت سوم در آن نیست.

و ایمان به میزان در روز قیامت به همان صورت که وارد شده است؛ بنده در روز قیامت وزن می‌شود که به اندازه‌ی پَر^۱ پشه‌ای وزن ندارد و اعمال بندگان وزن می‌شود چنان‌که در حدیث^۲ آمده است. و ایمان به آن و تصدیق آن و اعراض و روی‌گردانی از کسانی که این امور را رد می‌کنند و نیز ترک مجادله و مشاجره با وی از مبانی اعتقادی دین است.

و در روز قیامت الله متعال بدون واسطه با بندگان سخن می‌گوید.^۳

۱- اشاره به حدیث ابوهریره رضی الله عنه دارد که از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمودند: «إِنَّهُ لَيَأْتِي الرَّجُلَ الْعَظِيمُ السَّمِينُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، لَا يَزِرُنْ عِنْدَ اللَّهِ جَنَاحَ بَعُوضَةٍ، اقْرَءُوا: ﴿فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَزْنًا﴾ [الكهف: ۱۰۵]: «روز قیامت مردی درشت اندام و چاق می‌آید که نزد الله به اندازه‌ی پَر پشه‌ای وزن ندارد، بخوانید (کلام الله را که می‌فرماید): روز قیامت وزنی برای آنها بر پا نخواهیم کرد». بخاری (۱۵۷/۳) و مسلم (۲۱۴۷/۴).

۲- احادیث صحیح زیادی در اثبات میزان (ترازوی اعمال) وارد شده است، از جمله:

- از نواس بن سمعان کلابی روایت است که می‌گوید: شنیدم رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «الْمِيزَانُ بِيَدِ الرَّحْمَنِ يَرْفَعُ قَوْمًا وَيَخْفِضُ آخَرِينَ: «میزان به دست خداوند رحمن است، گروهی را بالا می‌برد و گروهی دیگر را پایین می‌آورد». امام احمد (۱۸۲/۴) و ابن ابی‌عاصم در «السنة» (۵۵۲) و آجری در «الشریعة» (۳۸۶) و حاکم (۲۸۹/۲) و سند آن صحیح است.

- و آجری در «الشریعة» (ص ۳۸۲) و قوام السنة در «الحجة» (۴۶۴/۱) - با سند حسن - از سلمان فارسی روایت کرده‌اند که می‌

گوید: «روز قیامت، صراط قرار داده می‌شود که دارای لبه‌ای همچون تیغ (آرایشگری) می‌باشد. و اگر در دو کفه آن آسمان‌ها و زمین و آنچه در آنهاست قرار داده شود، گنجایش (همه‌ی) آنها را دارد و همه را در خود جای می‌دهد. پس فرشتگان می‌گویند: پروردگارا، چه کسی با این میزان وزن می‌شود؟ خداوند متعال می‌فرماید: «مَنْ شَتَّ مِنْ خَلْقِي»: «هریک از مخلوقاتم را که بخواهم». فرشتگان می‌گویند: پروردگارا، چنان که حق عبادت تو بود، تو را عبادت نکردیم».

- و بخاری و مسلم از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده‌اند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «كَلِمَتَانِ خَفِيفَتَانِ عَلَى اللِّسَانِ، ثَقِيلَتَانِ فِي الْمِيزَانِ، حَبِيبَتَانِ إِلَى الرَّحْمَنِ: سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ، سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ»: «دو کلمه وجود دارد که بر زبان سبک، ولی در ترازوی اعمال (میزان) سنگین و نزد خداوند محبوب‌اند (که عبارتند از): سبحان الله العظیم و سبحان الله و بحمده»: پاک و منزّه است خداوند بزرگ، پاک و منزّه است الله و حمد و ستایش او را می‌گوییم».

- و از عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَسْتَخْلِصُ رَجُلًا مِنْ أُمَّتِي عَلَى رُءُوسِ الْحُلَاثِقِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَيَنْشُرُ عَلَيْهِ تِسْعَةَ وَتِسْعِينَ سِجْلًا، كُلُّ سِجْلٍ مَدَّ الْبَصَرِ، ثُمَّ يَقُولُ لَهُ: أَتَنْكَرُ مِنْ هَذَا شَيْئًا؟ أَظَلَمْتُكَ كَتَبْتِي الْخَافِظُونَ؟ قَالَ: لَا، يَا رَبِّ، فَيَقُولُ: أَلَاكَ عُذْرٌ، أَوْ حَسَنَةٌ؟ فَيُبْهِتُ الرَّجُلُ، فَيَقُولُ: لَا، يَا رَبِّ، فَيَقُولُ: بَلَى، إِنَّ لَكَ عِنْدَنَا حَسَنَةً وَاحِدَةً، لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ، فَتُخْرِجُ لَهُ بِطَاقَةً فِيهَا: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا

عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، فَيَقُولُ: أَحْضَرُوهُ، فَيَقُولُ: يَا رَبِّ، مَا هَذِهِ الْبِطَاقَةُ مَعَ هَذِهِ السَّجَلَاتِ؟ فَيَقَالُ: إِنَّكَ لَا تُظْلَمُ، قَالَ: «فَتَوَضَّعُ السَّجَلَاتُ فِي كِفَّةٍ»، قَالَ: «فَطَاشَتِ السَّجَلَاتُ، وَثَقُلَتِ الْبِطَاقَةُ، وَلَا يَثْقُلُ شَيْءٌ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»: «خداوند متعال در روز قیامت مردی از امت مرا نجات می‌دهد که نود و نه کارنامه‌ی اعمال را بر وی می‌گشاید چنان‌که هر کارنامه به اندازه‌ی دید چشم وسیع است. سپس می‌فرماید: آیا از محتوای این کارنامه‌ها چیزی را انکار می‌کنی؟ آیا فرشتگانی که نوشتن اعمال تو را بر عهده داشتند و نگهبان و مراقب تو بودند، بر تو ظلم کرده‌اند؟ می‌گویند: خیر، یارب؛ خداوند متعال می‌فرماید: آیا عذر یا نیکی (که برای تو شفاعت کند) داری؟ پس وی شگفت‌زده می‌شود. سپس خداوند متعال می‌فرماید: بلکه برای تو نزد ما یک نیکی می‌باشد. امروز بر تو ظلم نمی‌شود. پس کارتی برای وی بیرون می‌آورند که در آن «أشهد أن لا إله إلا الله وأن محمدا عبده ورسوله» می‌باشد. خداوند متعال می‌فرماید: برای وزن کردن آن آماده باش. آن شخص می‌گوید: «پروردگارا، این کارت در برابر آن کارنامه‌ها چیزی به حساب نمی‌آید؟ گفته می‌شود: قطعا به تو ظلمی نمی‌شود. رسول الله ﷺ فرمودند: پس کارنامه‌ها در یک کفه ترازو (میزان) قرار داده می‌شود و آن کارت در کفه‌ی دیگر قرار داده می‌شود. همه‌ی کارنامه‌ها بالا آمده و کارت بر آنها سنگینی می‌کند؛ و براستی چیزی در برابر نام خداوند مهربان و بخشنده، سنگینی نمی‌کند». امام احمد (۲۱۳/۲)، ترمذی (۲۶۳۹) و ابن ماجه (۴۳۰۰) از طریق لیث بن سعد از عامر بن یحیی از عبدالرحمن حلبی که می‌گوید: شنیدم عبدالله بن عمرو بن عاص

می‌گوید:... آن را روایت کرده‌اند و سند آن صحیح است.

۳- در این زمینه حدیث صحیحی از عدی بن حاتم رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «مَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا سَيُكَلِّمُهُ رَبُّهُ، لَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ تُرْجُمَانٌ، وَلَا حِجَابٌ يَحْجُبُهُ»: «هیچ‌یک از شما نیست مگر اینکه پروردگارش با او سخن می‌گوید، چنانکه بین او و پروردگارش واسطه و پرده‌ای که مانع شود، نیست». امام احمد (۲۵۶/۴) و عبدالله بن احمد در «السنة» (۴۳۸) و بخاری (۲۸۷/۴) و ترمذی (۲۴/۵) و ابن ماجه (۱۸۵) و ابن خزیمه در «التوحيد» (ص ۱۵۰) و آجری در «الشریعة» (ص ۲۷۰) آن را روایت کرده‌اند.

و از دیگر مبانی اعتقادی است: ایمان به حوض و اینکه در روز قیامت حوضی به رسول الله ﷺ اختصاص دارد که امتش بر آن وارد می‌شوند و عرض آن همچون طول آن است و به فاصله یک ماه؛ و ظرف‌های آن به تعداد ستارگان آسمان‌اند؛ احادیث صحیح متعددی در این زمینه با طرق مختلف وارد شده است.^۱

۱- در این زمینه امام بخاری (۱۴۱/۴) و مسلم (۲۱۷/۱) از عبدالله بن عمرو رضی الله عنه روایت کرده‌اند که رسول خدا فرمودند: «حَوْضِي مَسِيرَةُ شَهْرٍ، مَأْوُهُ أَبْيَضُ مِنَ اللَّبَنِ، وَرِيحُهُ أَطْيَبُ مِنَ الْمِسْكِ، وَكِبْرَانُهُ كَنُجُومِ السَّمَاءِ، مَنْ شَرِبَ مِنْهَا فَلَا يَظْمَأُ أَبَدًا»؛ «حوض من به اندازه مسافت یک ماه راه است. آبش سفیدتر از شیر و بویش خوشبوتر از مشک و پارچه‌هایش به اندازه ستارگان آسمان است. هرکس از آن پارچه‌ها آب بنوشد، هرگز تشنه نخواهد شد».

و از مبانی اعتقادی است: ایمان به عذاب قبر^۱ و اینکه این امت در قبرهای شان آزمایش می‌شوند و از ایمان و اسلام و اینکه پروردگارش چه کسی بوده؟ و پیامبرش چه کسی بوده؟ سوال می‌شوند.^۲

و نکیر و منکر نزد وی می‌آیند، چنان که خداوند بخواهد و آنگونه که او اراده کند؛ و ایمان به آن و تصدیق آن از امور اعتقادی است.

۱- امام مسلم (۴۱۱/۱) از ام المومنین عایشه رضی الله عنها روایت می‌کند که: «دو پسر از پسران یهود مدینه نزد من آمدند و گفتند: مرده‌ها در قبر عذاب داده می‌شوند؛ من آنان را تکذیب کردم. دوست نداشتم آنان را تصدیق کنم. چون آنان رفتند و رسول الله آمد، به رسول الله گفتم: ای رسول خدا، دو پسر از پسران یهود مدینه نزد من آمده و گمان می‌کردند که مرده‌ها در قبرهای شان عذاب می‌شوند. رسول خدا فرمودند: «صَدَقْتَا، إِنَّهُمَا يُعَذَّبُونَ عَذَابًا تَسْمَعُهُ الْبَهَائِمُ كُلُّهَا»؛ «درست گفتند، مرده‌ها (در قبرهای شان) عذاب می‌شوند، عذابی که حیوانات آن را می‌شنوند». ام المومنین عایشه می‌گوید: پس از این ماجرا هیچگاه پیامبر را در نماز ندیدم مگر اینکه از عذاب قبر به الله پناه می‌برد».

۲- از براء بن عازب رضی الله عنه روایت است که می‌گوید: «همراه رسول خدا برای تشییع جنازه‌ی مردی از انصار بیرون شدیم و درحالی به قبر رسیدیم که هنوز لحد آماده نبود و حفر آن تمام نشده بود. رسول الله صلی الله علیه و آله نشستند و ما نیز اطراف ایشان نشستیم چنان که گویا بر روی سر ما پرنده‌ای بود. در دست رسول خدا تکه چوبی بود که با آن به زمین می‌زد، سپس سرش را بلند کرده و دو یا سه بار فرمود: «اسْتَعِيدُوا بِاللَّهِ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ»؛ «از عذاب قبر به الله پناه ببرید». سپس فرمودند: «إِنَّ الْعَبْدَ الْمُؤْمِنَ إِذَا كَانَ فِي انْقِطَاعِ

مِنَ الدُّنْيَا وَإِقْبَالٍ مِنَ الْآخِرَةِ، نَزَلَ إِلَيْهِ مَلَائِكَةٌ مِنَ السَّمَاءِ يَبِصُّ الْوُجُوهَ، كَأَنَّ
وُجُوهَهُمُ الشَّمْسُ، مَعَهُمْ كَفَنٌ مِنْ أَكْفَانِ الْجَنَّةِ، وَحَنُوطٌ مِنْ حَنُوطِ الْجَنَّةِ، حَتَّى
يَجْلِسُوا مِنْهُ مَدَّ الْبَصَرِ، ثُمَّ يَجِيءُ مَلَكُ الْمَوْتِ، عَلَيْهِ السَّلَامُ، حَتَّى يَجْلِسَ عِنْدَ
رَأْسِهِ، فَيَقُولُ: أَيْتَهَا النَّفْسُ الطَّيِّبَةُ، أَخْرِجِي إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ. قَالَ:
«فَتَخْرُجُ تَسِيلٌ كَمَا تَسِيلُ الْقُطْرَةُ مِنْ فِي السَّقَاءِ، فَيَأْخُذُهَا، فَإِذَا أَخَذَهَا لَمْ
يَدْعُوهَا فِي يَدِهِ طَرْفَةً عَيْنٍ حَتَّى يَأْخُذُوهَا، فَيَجْعَلُوهَا فِي ذَلِكَ الْكَفَنِ، وَفِي ذَلِكَ
الْحَنُوطِ، وَيَخْرُجُ مِنْهَا كَأَطْيَبِ نَفْحَةٍ مِسْكٍ وَجِدَتْ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ» قَالَ:
«فَيَصْعَدُونَ بِهَا، فَلَا يَمُرُّونَ، يَعْنِي بِهَا، عَلَى مَلَأٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ، إِلَّا قَالُوا: مَا هَذَا
الرُّوحُ الطَّيِّبُ؟ فَيَقُولُونَ: فَلَانُ بْنُ فُلَانٍ، بِأَحْسَنِ أَسْمَائِهِ الَّتِي كَانُوا يُسَمُّونَهُ بِهَا
فِي الدُّنْيَا، حَتَّى يَنْتَهَوْا بِهَا إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا، فَيَسْتَفْتِحُونَ لَهُ، فَيَفْتَحُ لَهُمْ فَيُشَيِّعُهُ
مِنْ كُلِّ سَمَاءٍ مُقَرَّبُوهَا إِلَى السَّمَاءِ الَّتِي تَلِيهَا، حَتَّى يُنْتَهَى بِهِ إِلَى السَّمَاءِ السَّابِعَةِ،
فَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: اكْتُبُوا كِتَابَ عَبْدِي فِي عِلِّيَّينَ، وَأَعِيدُوهُ إِلَى الْأَرْضِ، فَإِنِّي
مِنْهَا خَلَقْتُهُمْ، وَفِيهَا أَعِيدُهُمْ، وَمِنْهَا أَخْرِجُهُمْ تَارَةً أُخْرَى. قَالَ: «فَتَعَادُ رُوحُهُ
فِي جَسَدِهِ، فَيَأْتِيهِ مَلَكَانِ، فَيُجْلِسَانِهِ، فَيَقُولَانِ لَهُ: مَنْ رَبُّكَ؟ فَيَقُولُ: رَبِّي اللَّهُ،
فَيَقُولَانِ لَهُ: مَا دِينُكَ؟ فَيَقُولُ: دِينِي الْإِسْلَامُ، فَيَقُولَانِ لَهُ: مَا هَذَا الرَّجُلُ الَّذِي
بُعِثَ فِيكُمْ؟ فَيَقُولُ: هُوَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَيَقُولَانِ لَهُ: وَمَا
عِلْمُكَ؟ فَيَقُولُ: قَرَأْتُ كِتَابَ اللَّهِ، فَأَمَنْتُ بِهِ وَصَدَّقْتُ، فَيَنَادِي مُنَادٍ فِي السَّمَاءِ:
أَنْ صَدَقَ عَبْدِي، فَأَفْرِشُوهُ مِنَ الْجَنَّةِ، وَالْبَسُوهُ مِنَ الْجَنَّةِ، وَافْتَحُوا لَهُ بَابًا إِلَى
الْجَنَّةِ. قَالَ: «فَيَأْتِيهِ مِنْ رَوْحِهَا، وَطَيِّبِهَا، وَيُفْسَحُ لَهُ فِي قَبْرِهِ مَدَّ بَصَرِهِ. قَالَ:
«وَيَأْتِيهِ رَجُلٌ حَسَنُ الْوَجْهِ، حَسَنُ الثِّيَابِ، طَيِّبُ الرِّيحِ، فَيَقُولُ: أَبَشِّرُ بِالَّذِي
يَسُرُّكَ، هَذَا يَوْمُكَ الَّذِي كُنْتَ تُوعَدُ، فَيَقُولُ لَهُ: مَنْ أَنْتَ؟ فَوَجْهَكَ الْوَجْهُ يَجِيءُ
بِالْحَيْرِ، فَيَقُولُ: أَنَا عَمَلُكَ الصَّالِحُ، فَيَقُولُ: رَبِّ أَقِمِ السَّاعَةَ حَتَّى أَرْجِعَ إِلَى أَهْلِي،

وَمَالِي". قَالَ: "وَإِنَّ الْعَبْدَ الْكَافِرَ إِذَا كَانَ فِي انْقِطَاعٍ مِنَ الدُّنْيَا وَإِقْبَالٍ مِنَ الْآخِرَةِ، نَزَلَ إِلَيْهِ مِنَ السَّمَاءِ مَلَائِكَةٌ سَوْدُ الْوُجُوهِ، مَعَهُمُ الْمُسُوحُ، فَيَجْلِسُونَ مِنْهُ مَدَّ الْبَصَرِ، ثُمَّ يَجِيءُ مَلَكُ الْمَوْتِ، حَتَّى يَجْلِسَ عِنْدَ رَأْسِهِ، فَيَقُولُ: أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْحَبِيثَةُ، أَخْرِجِي إِلَى سَخَطٍ مِنَ اللَّهِ وَغَضَبٍ". قَالَ: "فَتَفَرِّقُ فِي جَسَدِهِ، فَيَنْتَزِعُهَا كَمَا يُنْتَزَعُ السَّقُودُ مِنَ الصُّوفِ الْمَبْلُولِ، فَيَأْخُذُهَا، فَإِذَا أَخَذَهَا لَمْ يَدْعُوهَا فِي يَدِهِ طَرْفَةَ عَيْنٍ حَتَّى يَجْعَلُوهَا فِي تِلْكَ الْمُسُوحِ، وَيَخْرُجُ مِنْهَا كَأَنَّ رِيحَ حَيْفَةٍ وُجِدَتْ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ، فَيَصْعَدُونَ بِهَا، فَلَا يَمُرُّونَ بِهَا عَلَى مَلَأٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ، إِلَّا قَالُوا: مَا هَذَا الرُّوحُ الْحَبِيثُ؟ فَيَقُولُونَ: فَلَانُ بْنُ فَلَانٍ بِاقْبِجْ أَسْمَائِهِ الَّتِي كَانَ يُسَمِّي بِهَا فِي الدُّنْيَا، حَتَّى يُنْتَهَى بِهِ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا، فَيُسْتَفْتَحُ لَهُ، فَلَا يُفْتَحُ لَهُ"، ثُمَّ قَرَأَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: ﴿لَا تَفْتَحْ لَهُمْ أَبْوَابَ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ﴾ [الأعراف: ٤٠] فَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «اكْتُبُوا كِتَابَهُ فِي سَجِينٍ فِي الْأَرْضِ السُّفْلَى، فَتُطْرَحَ رُوحُهُ طَرَحًا». ثُمَّ قَرَأَ: ﴿وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ﴾ [الحج: ٣١] "فَتُعَادُ رُوحُهُ فِي جَسَدِهِ، وَيَأْتِيهِ مَلَكَانِ، فَيُجْلِسَانِهِ، فَيَقُولَانِ لَهُ: مَنْ رَبُّكَ؟ فَيَقُولُ: هَاهُ هَاهُ لَا أَدْرِي، فَيَقُولَانِ لَهُ: مَا دِينُكَ؟ فَيَقُولُ: هَاهُ هَاهُ لَا أَدْرِي، فَيَقُولَانِ لَهُ: مَا هَذَا الرَّجُلُ الَّذِي بَعَثَ فِيكُمْ؟ فَيَقُولُ: هَاهُ هَاهُ لَا أَدْرِي، فَيُنَادِي مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ أَنْ كَذَبَ، فَأَفْرِشُوا لَهُ مِنَ النَّارِ، وَافْتَحُوا لَهُ بَابًا إِلَى النَّارِ، فَيَأْتِيهِ مِنْ حَرِّهَا، وَسُمُومِهَا، وَيُضَيِّقُ عَلَيْهِ قَبْرُهُ حَتَّى تَحْتَلِفَ فِيهِ أَضْلَاعُهُ، وَيَأْتِيهِ رَجُلٌ قَبِيحُ الْوَجْهِ، قَبِيحُ الثِّيَابِ، مُنْتِنُ الرِّيحِ، فَيَقُولُ: أَبَشِّرْ بِالَّذِي يَسُوءُكَ، هَذَا يَوْمُكَ الَّذِي كُنْتَ تُوعَدُ، فَيَقُولُ: مَنْ أَنْتَ؟ فَوَجْهُكَ الْوَجْهُ يَجِيءُ بِالْشَّرِّ، فَيَقُولُ: أَنَا عَمَلُكَ الْحَبِيثُ، فَيَقُولُ: رَبِّ لَا

تُقِيمُ السَّاعَةَ: «زمانی که بنده‌ی مومن در لحظه جدایی از دنیا و رو کردن به آخرت قرار گیرد، فرشتگانی از آسمان با چهره‌های سفید، چهره‌هایی همچون خورشید، به سوی وی فرود می‌آیند. با آنها کفنی از کفن‌های بهشت و عطری از عطرها‌ی بهشت (حنوط: عطر ویژه‌ی مردگان است مانند کافور و...) می‌باشد. این فرشتگان تا آنجا که چشم وی می‌بیند، (در اطراف وی) می‌نشینند. سپس ملک الموت (فرشته مرگ) عَلَيْهِ السَّلَام می‌آید تا اینکه نزدیک سرش می‌نشیند و می‌گوید: ای نفس پاک، به سوی مغفرت و آمرزش و رضوان پروردگار خارج شو. رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «روح از بدن وی چنان به آسانی خارج می‌شود که قطره‌ای آب از مشک آب خارج می‌گردد. سپس ملک الموت آن را می‌گیرد. چون روح وی را گرفت، فرشتگان حتی به اندازه‌ی یک چشم بر هم زدن هم آن را در دست ملک‌الموت رها نمی‌کنند، مگر اینکه آن را می‌گیرند و در آن کفن و در آن عطر قرار می‌دهند. و این‌گونه روح از جسد خارج می‌شود با بهترین بوی مشکی که بر روی زمین یافت می‌شود. رسول خدا فرمودند: سپس روح او را بالا می‌برند و بر هیچ گروهی از فرشتگان نمی‌گذرند مگر اینکه فرشتگان می‌گویند: این روح خوشبو، روح چه کسی است؟! می‌گویند: فلان بن فلان است. و او را با بهترین اسم‌هایی که او را در دنیا بر آن نام نهادند، معرفی می‌کنند. تا اینکه به آسمان دنیا می‌رسند؛ برای باز شدن درهای آسمان دنیا به روی وی اجازه می‌گیرند، درهای آسمان بروی آنها باز می‌شود و این‌گونه در هر آسمان فرشتگانی که نزدیک آن روح هستند تا آسمان بعدی آن را همراهی می‌کنند تا اینکه با آن به آسمان هفتم می‌رسند. آنجا الله عَزَّ وَجَلَّ می‌فرماید: نامه‌ی اعمال بنده‌ی مرا در علین ثبت کنید و او را به زمین باز گردانید، من او را از زمین خلق کرده و آنان را به زمین باز می‌گردانم و بار دیگر آنان

را از آن بیرون می‌کنم. رسول الله ﷺ فرمودند: روح وی به جسدش باز گردانده می‌شود و دو فرشته نزد وی آمده و او را می‌نشانند و به او می‌گویند: پروردگارت کیست؟ می‌گوید: پروردگار من الله است. سپس به او می‌گویند: دین تو چیست؟ می‌گوید: دین من اسلام است. سپس به وی می‌گویند: مردی که در میان شما مبعوث شده کیست؟ می‌گوید: او رسول الله است. به او می‌گویند: عمل تو چیست؟ می‌گوید: کتاب الله را خواندم و بدان ایمان آوردم و آن را تصدیق نمودم. منادی از آسمان ندا می‌دهد که: بنده‌ام راست گفت، از بهشت برای او فرش کنید و از بهشت او را لباس بپوشانید و دری به سوی بهشت بر او باز کنید. رسول الله ﷺ فرمودند: از بهشت بوهای خوش و زیبا به مشام وی می‌رسد و قبرش به اندازه‌ی دید چشم وسعت می‌یابد. رسول الله ﷺ فرمودند: و مردی خوش‌روی و خوش لباس و با بوی خوش و خوب نزد وی می‌آید و می‌گوید: «بشارت بده به چیزی که تو را شادمان می‌کند، این روزی است که بدان وعده داده شده بودی؛» به او می‌گوید: تو کیستی؟ چهره‌ات، چهره‌ی کسی است که با خیر و خوبی می‌آید؛ آن شخص می‌گوید: من عمل صالح تو هستم. می‌گوید: پروردگارا، قیامت را بر پا کن تا به خانواده و اموالم بازگردم.

رسول الله ﷺ فرمودند: و چون بنده‌ی کافر در لحظه جدا شدن از دنیا و رو کردن به آخرت قرار می‌گیرد، فرشتگانی از آسمان با چهره‌های سیاه همراه با پارچه‌هایی بافته شده از مو (با الیاف زیر و درشت) به سوی وی فرود می‌آیند و تا آنجا که چشم می‌بیند، اطراف او می‌نشینند، سپس ملک الموت می‌آید تا اینکه کنار سرش می‌نشیند و می‌گوید: ای نفس خبیث خارج شو به سوی خشم الله و غضب او. رسول الله ﷺ فرمودند: پس روحش در جسدش پراکنده می‌گردد، که ملک الموت آن را از جسدش بیرون

می‌کشد چنان‌که خار از پشم خیس بیرون آورده می‌شود (که با خود پشم‌های دیگری می‌کشد و با دشواری بیرون می‌آید) و روحش را می‌گیرد. چون ملک الموت روح وی را می‌گیرد، فرشتگان به اندازه‌ی یک چشم بر هم زدن هم روح وی را در دست ملک الموت رها نمی‌کنند و آن را در پارچه‌ی زیر و مویی قرار می‌دهند. و از وی مانند بدترین بوی مرده‌ای که در زمین پیدا می‌شود، خارج می‌گردد؛ فرشتگان با روح وی به بالا می‌روند و از هیچ گروهی از فرشتگان نمی‌گذرند مگر اینکه فرشتگان می‌گویند: این روح خبیث کیست؟ می‌گویند: فلان بن فلان است؛ و او را با بدترین نام‌هایی که در دنیا صدایش می‌زدند، معرفی می‌کنند تا اینکه با او به آسمان دنیا می‌رسند و برای وی درخواست باز شدن درهای آسمان می‌کنند، اما دری برای او باز نمی‌شود. سپس رسول الله ﷺ این آیه را خواندند: «لَا تُفْتَحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجُمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ»: «درهای آسمان بروی آنان باز نمی‌گردد و به بهشت وارد نمی‌شوند مگر اینکه شتر از سوراخ سوزن خیاطی بگذرد». پس الله ﷻ می‌فرماید: کتاب او را در «سجین» (در پایین‌ترین طبقه‌ی جهنم بنویسید). و روح وی انداخته می‌شود. سپس رسول الله ﷺ این آیه را خواندند: ﴿وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ﴾ [الحج: ۳۱]: «و هرکس به الله شرک آورد، پس گویی از آسمان سقوط کرده است، آنگاه پرندگان (گوشت‌خوار) او را می‌ربایند، یا باد او را به جایی بسیار دور پرتاب می‌کند». سپس روح وی به جسدش باز گردانده می‌شود و دو فرشته نزد وی آمده و او را می‌نشانند و به او می‌گویند: پروردگار تو کیست؟ می‌گوید: هاه هاه، (این کلمه در اینجا به معنای ترس و بیم و هراس است). نمی‌دانم. فرشته‌ها به او می‌گویند: دین تو چیست؟ می‌گوید: هاه هاه، نمی‌دانم.

سپس به او می‌گویند: این مردی که در میان شما مبعوث شده، کیست؟ می‌گوید: هاه هاه، نمی‌دانم. منادی از آسمان ندا می‌دهد که: دروغ گفت. پس برای او از دوزخ فرش کنید و دری از دوزخ به سوی او باز کنید؛ و از گرمی و سموم دوزخ به وی می‌رسد و قبر وی چنان تنگ می‌شود که استخوان‌های دنده‌اش در هم فرو می‌رود؛ و مردی با چهره‌ی زشت نزد وی می‌آید که لباس زشت بر تن دارد و بوی بد و متعفن به همراه دارد. پس می‌گوید: بشارت بده به چیزی که موجب اذیت و آزار و زیان تو می‌شود، این روزی است که بدان وعده داده شده بودی. کافر می‌گوید: تو کیستی؟ چهره‌ات چهره‌ی کسی است که شر و بدی به همراه دارد. می‌گوید: من عمل خبیث تو هستم. سپس کافر می‌گوید: پروردگارا قیامت را برپا مکن». مسند احمد (۲۸۷/۴) و عبدالله بن احمد در «السنة» (۱۴۳۸) و ابوداود (۴۷۵۳) و سند آن حسن است. و احادیث در این زمینه بسیارند.

شارح عقیده‌ی طحاوی رحمته الله (ص ۳۳۳) می‌گوید: «اخبار و احادیث روایت شده از رسول الله صلی الله علیه و آله در ثبوت عذاب قبر و نعمت و خوشی آن برای کسی که مستحق آن است و نیز سوال دو فرشته، متواتر است. بنابراین اعتقاد به ثبوت آن و ایمان بدان واجب است و در مورد کیفیت و چگونگی آن سخن نمی‌گوییم چون عقل نمی‌تواند به کیفیت و چگونگی آن پی برده و از آن مطلع و آگاه شود، زیرا در این دنیا به عقل توانایی درک آن داده نشده است و از سوی دیگر شرع هم چیزی را نمی‌آورد که عقل آن را محال و غیرممکن می‌داند، اما گاهی مسائلی را می‌آورد که عقل‌ها در آن متحیر می‌مانند.

و ایمان به شفاعت رسول الله ﷺ و اینکه گروهی پس از سوختن در دوزخ - که مانند خاکستر شده‌اند - از آن خارج می‌شوند و به نهری در دروازه‌ی بهشت شستشو داده می‌شوند، آن گونه که در حدیث آمده است^۱ و با کیفیتی که خداوند خواسته و چنان که می‌خواهد، از امور اعتقادی است؛ بلکه فقط ایمان به آن و تصدیق آن از دین و امور اعتقادی است.

۱- اشاره به حدیث ابوسعید خدری رضی الله عنه دارد که رسول الله ﷺ فرمودند: «يَدْخُلُ اللَّهُ أَهْلَ الْجَنَّةِ الْجَنَّةَ، يَدْخُلُ مَنْ يَشَاءُ بِرَحْمَتِهِ، وَيَدْخُلُ أَهْلَ النَّارِ النَّارَ، ثُمَّ يَقُولُ: انْظُرُوا مَنْ وَجَدْتُمْ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ إِيْمَانٍ فَأَخْرِجُوهُ، فَيُخْرِجُونَ مِنْهَا مُمَمًا قَدْ امْتَحَشُوا، فَيُلْقَوْنَ فِي نَهْرِ الْحَيَاةِ، أَوْ الْحَيَا، فَيَنْبُتُونَ فِيهِ كَمَا تَنْبُتُ الْحَبَّةُ إِلَى جَانِبِ السَّيْلِ، أَلَمْ تَرَوْهَا كَيْفَ تَخْرُجُ صَفْرَاءَ مُلْتَوِيَةً؟»: «خداوند اهل بهشت را وارد بهشت می‌کند و هرکس را که می‌خواهد با رحمت خود وارد بهشت می‌کند. و دوزخیان را به دوزخ می‌اندازد، سپس می‌فرماید: بنگرید هرکس در قلبش به اندازه‌ی دانه‌ی خردلی ایمان می‌یابد، او را از دوزخ بیرون کنید؛ پس (این افراد از دوزخ) بیرون آورده می‌شوند در حالی که چنان سوخته‌اند که خاکستر شده‌اند. سپس در رود حیات یا حیا (باران) انداخته می‌شوند و در آن می‌رویند چنان که دانه در کنار سیل می‌روید؛ آیا ندیدی که چگونه زرد رنگ و پیچ خورده بیرون می‌آید؟» بخاری (۱۳/۱) و مسلم (۱۷۲/۱).

و ایمان به اینکه مسیح دجال (در نزدیکی قیامت) خارج می‌شود و بین دو چشمانش نوشته شده: کافر؛ و ایمان به احادیثی که در مورد وی آمده است.^۱ و ایمان به اینکه این امر شدنی است، از امور اعتقادی است. و ایمان به اینکه عیسی بن مریم (از آسمان) نازل می‌شود و دجال را در باب لد می‌کشد.^۲

۱- احادیث در این زمینه بسیارند و توضیح و برشمردن آنها در این مختصر نمی‌گنجد، اما به عنوان مثال حدیث انس بن مالک رضی الله عنه را ذکر می‌کنیم که می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمودند: «مَا مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا وَقَدْ أُنْذِرَ أُمَّتُهُ الْأَعْوَرَ الْكَذَّابَ، أَلَا إِنَّهُ أَعْوَرُ، وَإِنَّ رَبَّكُمْ لَيْسَ بِأَعْوَرَ، وَمَكْتُوبٌ بَيْنَ عَيْنَيْهِ ك ف ر»؛ «هیچ پیامبری نبوده مگر اینکه امتش را در مورد یک چشم (راست) کور دروغگو بیم و هشدار داده است؛ آگاه باشید که یک چشم او کور است و به طور قطع پروردگارتان چنین نیست؛ و در بین دو چشمش نوشته شده: ک ف ر». مسلم (۲۲۴۸/۴) از طریق هشام دستوائی از قتاده از انس؛ و در روایتی آمده است: «الدَّجَالُ مَكْتُوبٌ بَيْنَ عَيْنَيْهِ ك ف ر أَيُّ كَاْفِرٍ»؛ «در بین دو چشم دجال نوشته شده، کفر یعنی کافر».

۲- نواس بن سمان رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ در مورد دجال فرمودند: «إِنْ يَخْرُجُ وَأَنَا فِيكُمْ فَأَنَا حَاجِبُهُ دُونَكُمْ، وَإِنْ يَخْرُجُ وَلَسْتُ فِيكُمْ، فَأَمْرُو حَاجِبِ نَفْسِهِ، وَاللَّهُ خَلِيفَتِي عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ، فَمَنْ أَدْرَكَهُ مِنْكُمْ فَلْيَقْرَأْ عَلَيْهِ قَوَاتِحَ سُورَةِ الْكَهْفِ، فَإِنَّهَا جَوَارِكُمْ مِنْ فِتْنَتِهِ»؛ «اگر زمانی بیرون آید که من در میان شما هستم، پس من خود به تنهایی با او مبارزه خواهم کرد؛ اما اگر زمانی خارج شد که

من در میان شما نبودم، هرکس به اندازه توان خود برای سرکوب او بکوشد. خداوند پس از من حامی و یاور هر مسلمان است. هریک از شما که او را درک نمود، باید اولین آیات سوره کهف را بر او بخواند، این آیات شما را در برابر فتنه او پناه می‌دهد». گفتیم: مدت زمان ماندن وی در زمین چقدر است؟ فرمودند: «أَرْبَعُونَ يَوْمًا: يَوْمٌ كَسَنَةٍ، وَيَوْمٌ كَشْهَرٍ، وَيَوْمٌ كَجُمُعَةٍ، وَسَائِرُ أَيَّامِهِ كَأَيَّامِكُمْ»: «چهل روز، روزی مانند یکسال و روزی مانند یک ماه و روزی مانند جمعه؛ و سایر روزها همچون روزهای عادی و معمولی شماست». گفتیم: ای رسول خدا، این روز به اندازه‌ی یک سال است، آیا نماز یک شبانه روز را بخوانیم؟ فرمودند: «لَا، اقْدُرُوا لَهُ قَدْرَهُ، ثُمَّ يَنْزِلُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ عِنْدَ الْمَنَارَةِ الْبَيْضَاءِ شَرْقِيَّ دِمَشْقَ، فَيَدْرِكُهُ عِنْدَ بَابِ لُدٍّ، فَيَقْتُلُهُ»: «خیر، بلکه روزها را تخمین زده و نمازهای یکسال را کامل ادا کنید. سپس عیسی بن مریم در ناحیه مناره‌ی بیضاء در شرق دمشق (از آسمان) فرود می‌یابد که دجال را در نزدیک باب لد دستگیر کرده و او را می‌کشد». مسلم (۲۲۵۰/۴) و ابوداود (۴۳۲۱) و لفظ ذکر شده از اوست. و ترمذی (۲۲۴۰) و نسائی در «اليوم و الليلة» (۹۵۳) و ابن ماجه (۴۰۷۵) از طریق عبدالرحمن بن جبیر از پدرش از نواس؛

باب لد سرزمینی نزدیک بیت المقدس می‌باشد.

و ایمان عبارت است از قول و عمل، کم و زیاد می‌شود.^۱ همان طور که در حدیث آمده است: «أَكْمَلُ الْمُؤْمِنِينَ إِيمَانًا أَحْسَنُهُمْ خُلُقًا»^۲: «از میان مومنان کامل‌ترین ایمان را کسی دارد که بهترین اخلاق را دارد».

-۱-

▪ عبدالله بن احمد در «السنة» (۵۹۹) می‌گوید: «از پدرم رحمته شنیدم که چون از ارجاء سوال شد، گفت: ما می‌گوییم ایمان عبارت است از قول و عمل، کم و زیاد می‌شود. چون زنا کند و شراب بنوشد، ایمانش کم می‌شود».

▪ و اسحاق بن هانی نیشابوری در «مسائل» (۱۸۹۴) روایت می‌کند که: «از امام احمد شنیدم که می‌گوید: مردم را چنان یافتیم که می‌گفتند: ایمان عبارت است از قول و عمل که کم و زیاد می‌شود و نیت صادقانه می‌باشد».

عبدالمنعم سلیم می‌گوید: و این نیز مذهب سلف رضوان الله علیهم اجمعین در باب ایمان می‌باشد.

▪ و آجری در «الشریعة» (ص ۱۱۷) و ابواحمد حاکم در «شعار اصحاب الحدیث» (ص ۳۳) از عبدالرزاق صنعانی رحمته روایت کرده‌اند که: «از مالک و اوزاعی و ابن جریج و ثوری و معمر شنیدم که می‌گویند: ایمان قول و عمل است که افزایش می‌یابد و کاهش می‌یابد». و سند آن صحیح است.

▪ و خلال در «السنة» (۱۰۱۵) با سند صحیح از امام احمد رحمته روایت می‌کند که: «یحیی بن سعید کم و زیاد شدن ایمان را تحسین می‌کرد و به آن معتقد بود».

- و خلال در «السنة» (۱۰۱۶) با سند صحیح از امام احمد رحمته نقل می‌کند که ذکری از ابن عیینیه کرده و گفت: «از او شنیدم که می‌گوید: ایمان افزایش می‌یابد... و از اباعبدالله شنیدم که می‌گوید: شنیدم که سفیان می‌گوید: کسی که بگوید ایمان کاهش می‌یابد، ملامت نمی‌شود».
- و خلال در «السنة» (۱۰۱۲) با سند صحیح از یحیی بن معین رحمته روایت می‌کند که می‌گوید: «ایمان عبارت است از قول و عمل و کم و زیاد می‌شود».
- و عبدالله بن احمد در «السنة» (۷۰۰) روایت می‌کند: «عثمان بن محمد بن ابی شیبۀ روایت کرده که: از ابن ادريس و جریر و وکیع (در مورد ایمان) سوال کردم، گفتند: ایمان زیاد و کم می‌شود».
- و همچنین با سند صحیح (۷۰۵) از موسی بن اعین جزری روایت می‌کند که می‌گوید: «از عبدالکریم بن مالک جزری و خصیف بن عبدالرحمن شنیدم که می‌گویند: ایمان زیاد و کم می‌شود».
- و امام بخاری در صحیحش (۱۷/۱) بابی را تحت این عنوان: «باب زیادة الايمان و نقصانه»: «باب افزایش و کاهش ایمان» ذکر کرده است و این آیات از کلام الله را ذکر می‌کند که می‌فرماید: ﴿وَزِدْنَهُمْ هُدًى﴾ [الکھف: ۱۳]: «و ما بر هدایت‌شان افزوده بودیم». ﴿وَزِدَادَ الَّذِينَ ءَامَنُوا اِيْمَانًا﴾ [المذثر: ۳۱]: «و بر ایمان مومنان نیز بیفزاید».
- ﴿الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِيْنَكُمْ﴾ [المائدة: ۳]: «امروز دین‌تان را برای شما کامل کردم». و چون از کمال چیزی ترک شود، ناقص می‌گردد. (که دلیل بر کاهش آن است).

▪ و حافظ ابوالعطاء حسن بن احمد العطار در فتوایی که به امام ابوالعباس احمد بن حسین مقرئ می‌فرستد با سند صحیح از عبدالرحمن بن ابی‌حاتم روایت می‌کند که می‌گوید: «از پدرم و ابوزرعه رحمتهما در مورد مذاهب اهل سنت و اعتقادی که علما را در شهرهای مختلف: حجاز، عراق، مصر، شام و یمن بر آن یافتند، سوال کردم؛ که (گفت): مذهب آنان این بود که ایمان عبارت است از قول و عمل و افزایش و کاهش می‌یابد...». «ذکر الاعتقاد و ذم الاختلاف» (۳۰)

▪ و آجری در «مناقب الشافعی» چنان که در «توالی التاسیس» نوشته حافظ بن حجر (ص ۱۱۰) آمده است، روایت می‌کند که: «شنیدم زبیر بن عبدالواحد می‌گوید: شنیدم که یوسف بن عبدالاحد الثقة المامون می‌گوید: شنیدم که ربیع می‌گوید: شنیدم شافعی می‌گوید: ایمان قول و عمل است، افزایش می‌یابد و کاهش می‌یابد».

▪ و به «الإبانة عن شريعة الفرقة الناجية» (۸۱۴/۲) نوشته ابن بطه عکبری مراجعه شود که در آن ابوعبید قاسم بن سلام از شهرهای مختلف اسم کسانی را ذکر می‌کند که می‌گویند: «ایمان قول و عمل است و زیاد و کم می‌شود».

۲- این حدیث صحیح است. مسند احمد (۲/۲۵۰ و ۴۲۷)، ابن ابی شیبہ در «الإیمان» (۱۷)، أبوداود (۴۶۸۲) و ترمذی (۱۱۶۲) از طریق محمد بن عمرو بن علقمه از ابوهریره به صورت مرفوع روایت کرده‌اند.

عبدالمنعم سلیم می‌گوید: اسناد این حدیث صحیح است. محمد بن عمرو بن علقمه ثقة است، البته یک‌بار بخشی از روایتش را از ابوسلمه روایت می‌کند و بار دیگر آن را از ابوسلمه از ابوهریره روایت می‌کند. اما این روایت

وی متابع نیز دارد که محمد بن عجلان از قعقاع بن حکیم از ابوصالح از ابوهریره روایت کرده است.

ابن ابی شیبہ در «الایمان» (۲۰) و عبدالله بن احمد در «السنة» (۷۴۷) این حدیث را تخریج کرده‌اند و سند آن صحیح است. والله اعلم.

و هرکس نماز را ترک کند، درحقیقت کافر شده است؛ و ترک هیچ‌یک از اعمال کفر نیست مگر نماز؛ هرکس آن را ترک کند، کافر است و خداوند کشتن او را حلال قرار داده است.^۱

و بهترین این امت پس از پیامبرش، ابوبکر صدیق می‌باشد. سپس (به ترتیب) عمر بن خطاب، عثمان و علی افضل این امت هستند. این سه نفر را بر دیگر اصحاب مقدم می‌داریم چنان‌که اصحاب رسول الله ﷺ آنها را بر دیگران مقدم می‌داشتند و در این مورد هیچ اختلافی نداشتند.^۲

۱- [دلایل این مساله در کتاب «نماز و حکم تارک آن» به طور تفصیلی و در «مختصری در بیان اهمیت نماز و حکم تارک آن» به طور مختصر مطالعه شود. (این دو کتاب توسط مترجم ترجمه شده است).]

-۲

▪ عبدالله بن احمد در «السنة» (۱۴۰۱) می‌گوید: «از پدرم در مورد فضیلت و برتری میان ابوبکر و عمر و عثمان و علی سوال کردم. پدرم رحمته الله گفت: (ترتیب فضیلت و برتری میان آنها چنین است): ابوبکر و عمر و عثمان و علی چهارمین خلیفه است. به پدرم گفتم: گروهی می‌گویند: علی خلیفه نیست. فرمود: این سخنی، زشت و پلید است. و گفت: اصحاب رسول الله به او می‌گفتند: یا امیرالمومنین؛ آیا آنها را تکذیب می‌کنیم؟! با اینکه با مردم حج کرده و (دست دزد را) قطع کرده و زناکار متاهل را رجم کرده است و این امور را جز خلیفه انجام نمی‌دهد و فقط وظیفه‌ی اوست. به پدرم گفتم: هرکس به حدیث عبیده استدلال کند که به علی گفت: رای تو همراه صحابه نزد من محبوب‌تر است از اجتهاد

تو به تنهایی؛ پدرم گفت: امیرالمومنین مقصودش از اینکه می‌گوید: فتنه ما را لگدمال کرد و به سختی انداخت، تواضع بوده و این‌گونه تواضع نموده است.

■ و ابوحاتم و ابوزرعه در بیان اعتقاد مورد اجماع و اتفاق علما در همه شهرها می‌گویند: «و بهترین این امت پس از پیامبرش، ابوبکر صدیق می‌باشد؛ سپس عمر بن خطاب و پس از او عثمان بن عفان و پس از وی علی بن ابی‌طالب می‌باشد. و آنان خلفای راشدین هدایت شده هستند». «فتیای وجوابها فی ذکر الاعتقاد و ذم الاختلاف» نوشته‌ی ابوالعطاء حسن بن احمد العطار (۳۰).

■ و بربهاری در «شرح السنة» (ص ۵۸) می‌گوید: «طعمة بن عمرو و سفیان بن عیینة می‌گویند: «هرکس در برتری میان عثمان و علی توقف کند، اهل بدعت است و عادل شمرده نمی‌شود، با او سخن گفته نمی‌شود و با وی همنشینی نمی‌شود. و هرکس علی را بر عثمان مقدم دارد رافضی است و این‌گونه روایات اصحاب رسول الله را رد نموده است. و هرکس این چهار نفر را بر همه‌ی اصحاب مقدم بدارد و بر دیگران رحمت فرستد و از سخن گفتن در مورد لغزش های آنان خودداری کند، به طور قطع در این مورد راه راست و درست و هدایت را برگزیده و در این مسیر حرکت می‌کند.

برترین اصحاب بعد از این سه نفر، اصحاب شوری می‌باشند که پنج نفرند: علی بن ابی‌طالب، زبیر، عبدالرحمن بن عوف، سعد و طلحه؛ که همگی آنان شایستگی خلافت را داشتند و همگی آنان امام هستند.

و در این زمینه به حدیث ابن عمر^۱ استناد می‌شود که می‌گوید: «ما حاضر بودیم و رسول الله زنده بود و اصحابش فراوان بودند (که به ترتیب) ابوبکر و سپس عمر و عثمان (را از همه برتر می‌دانستیم) و پس از این سکوت می‌کردیم.^۲»

۱- خلال در «السنة» (۵۰۷) با سند صحیح از صالح بن امام احمد رحمهما الله روایت می‌کند که وی از پدرش سوال کرد: از چه کسانی ابوبکر و عمر برتر شمرده نمی‌شوند؟ فرمود: سنت نزد ما در فضیلت و برتری همان است که ابن عمر می‌گوید: «ما (صحابه) حاضر بودیم و رسول الله زنده بود که ابوبکر و عمر و عثمان (را به ترتیب) برترین اصحاب رسول الله می‌دانستیم. و پس از آن سکوت می‌کردیم».

۲- این حدیث صحیح است. امام احمد در «المسند» (۱۴/۲) و در «فضائل الصحابة» (۵۸) و عبدالله بن احمد در «السنة» (۱۳۵۰) و ابن ابی عاصم در «السنة» (۱۱۹۵) از طریق ابومعاویه از سهیل بن ابوصالح از پدرش از ابن عمر آن را روایت کرده‌اند. و اسناد آن صحیح است.

و بخاری (۲۸۹/۲) از طریق یحیی بن سعید انصاری از نافع از ابن عمر روایت می‌کند که می‌گوید: «ما در زمان رسول الله ﷺ میان برگزیدن مردم اختیار داشتیم: نخست ابوبکر و سپس عمر بن خطاب و پس از او عثمان رضی الله عنهما را برتر می‌دانستیم».

پس از اصحاب شوری، مهاجرینِ اهل بدر نسبت به دیگر صحابه از فضیلت و برتری برخوردارند و پس از آنها انصارِ اهل بدر می‌باشند و این برتری بر مبنای هجرت و سابقه مسلمان شدن می‌باشد که هرکس هجرت و سابقه ایمانش زودتر باشد، در درجه‌ی بالاتری قرار دارد. پس از این عده از صحابه، برترین مردم سایر اصحاب رسول الله می‌باشند، مردم عصر و زمانی که رسول الله ﷺ در میان آنها مبعوث گردید^۱. و هرکس با رسول خدا ﷺ یک سال یا یک ماه یا یک روز یا یک لحظه همراه و هم صحبت بوده، یا اینکه [با ایمان] او را دیده باشد، از اصحاب رسول الله شمرده می‌شود و فضیلت و مقام صحابی بودن به اندازه‌ی سابقه‌ی همراهی او با رسول الله ﷺ و شنیدن از او و نگاه کردن به ایشان می‌باشد. و از میان آنها کسی که کمتر از دیگران با او همراه بوده، از مردمان دورانی که او را ندیدند برتر است ولو اینکه خداوند را با انجام همه‌ی اعمال نیک ملاقات کنند؛ آنان که رسول الله ﷺ را همراهی کرده و از اصحاب او بودند و او را دیدند و از او شنیدند، به خاطر همراهی و مصاحبت با رسول الله ﷺ از تابعین برترند، ولو اینکه تابعین همه‌ی اعمال نیک را انجام دهند.

۱- رسول خدا فرمودند: «خَيْرُ النَّاسِ قَرْنِي، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ»: «بهترین مردم، مردم عصر و زمان من است، سپس کسانی که بعد از آنها می‌آیند و سپس کسانی که بعد از آنها می‌آیند». بخاری (۴/۱۱۸)، مسلم (۴/۱۹۶۳)، ترمذی (۳۸۵۹) و ابن ماجه (۲۳۶۲).

و از اصول سنت است: شنیدن و اطاعت کردن از زمامداران و امیر مومنان - چه نیک باشد و چه بد - و از کسی که خلافت را عهده‌دار است و مردم بر وی اتفاق نظر داشته و نسبت به وی راضی هستند و همچنین (اطاعت) از کسی که با شمشیر بر علیه مردم برخاسته و چنین خلیفه شده و امیر مومنان نامیده شده است.

و جهاد همراه امیر نیک و بد تا روز قیامت ادامه دارد و ترک نمی‌شود؛ و تقسیم مال غنیمت و اقامه‌ی حدود شرعی همیشه حق حاکمان است. و این حق برای کسی وجود ندارد که بر آنها طعنه زده و خرده گیرد و یا اینکه در این امور به نزاع با آنها برخیزد؛

و پرداختن زکات به آنها جایز و نافذ است؛ هرکس زکات را به آنها بپردازد، زکات وی ادا می‌شود، چه نیک باشند یا بد؛

و نماز جمعه پشت سر او و کسی که او زمامدار امور قرار داده است، جایز و کامل است؛ دو رکعت که هرکس آن را اعاده کند، بدعت‌گزار است و مبتدعی است که احادیث و روایات را در این زمینه ترک کرده است و مخالف سنت عمل کرده است. و در این صورت اگر معتقد به نماز خواندن پشت سر حاکمان نباشد چه نیک‌شان و چه بدشان، چیزی از فضل جمعه برای او نیست. بنابراین سنت این است که همراه آنان دو رکعت نماز جمعه بخوانند و آن دو رکعت کامل و بدون نقص در نظر گرفته می‌شود و در این مورد شک و تردیدی در دل نباشد.

و هرکس بر حاکمی از حکام مسلمانان خروج کند - درحالی‌که مسلمانان بر او اتفاق نظر دارند و به خلافت وی اعتراف و اقرار کرده‌اند، با رضایت یا غلبه‌ی آن حاکم - درحقیقت چنین شخصی عصای (تکیه‌گاه) مسلمانان را به دو نیم کرده است و بر خلاف آثار و روایاتی که از رسول الله ﷺ در این زمینه وارد شده، عمل کرده است؛ و اگر بر این حالت بمیرد، بر مرگی جاهلی مرده است.^۱

۱- و امام احمد (۳۰۶/۲ و ۴۴۸) و نسائی (۱۷۷/۲) از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده‌اند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «مَنْ خَرَجَ مِنَ الطَّاعَةِ، وَفَارَقَ الْجَمَاعَةَ، فَمَاتَ، فَمِيتُهُ جَاهِلِيَّةٌ، وَمَنْ قَاتَلَ تَحْتَ رَايَةٍ عِمِّيَّةٍ، يَغْضَبُ لِعَصْبَتِهِ، وَيُقَاتِلُ لِعَصْبَتِهِ وَيَنْصُرُ عَصْبَتَهُ فَقَتِلَ، فَقَتْلُهُ جَاهِلِيَّةٌ، وَمَنْ خَرَجَ عَلَى أُمَّتِي، يَضْرِبُ بَرَّهَا وَفَاجِرَهَا، لَا يَنْحَاشُ لِمُؤْمِنِهَا، وَلَا يَفِي لِذِي عَهْدِهَا، فَلَيْسَ مِنِّي، وَلَسْتُ مِنْهُ»: «هرکس از اطاعت سر باز زند و گروه (مسلمانان را که بر یک امام اتفاق نظر دارند) رها کند و در این حالت بمیرد، بر مرگ جاهلیت مرده است. و هرکس زیر پرچمی که هدفش معلوم نیست و به خاطر تعصب قومی خشمگین شده و می‌جنگد و تعصب قومی را یاری می‌کند و در این مسیر کشته می‌شود، در عین جاهلیت مرده است. و هرکس بر امت من خروج کند و نیک و بد آنان را گردن زند و از کشتن مومنان باکی نداشته باشد و به عهد هیچ صاحب عهدی وفا نکند، نه او از من است و نه من از اویم». و امام مسلم (۱۴۶۷/۳) از ابوذر روایت می‌کند که می‌گوید: «دوستم مرا سفارش کرد که بشنوم و اطاعت کنم، گرچه برده‌ای دست و پا بریده امیر بود».

و جنگ با حاکم و خروج بر وی برای هیچیک از مردم حلال نیست؛ و هر کس چنین کند مبتدعی است که بر راه و روشی جز سنت و راه راست میبازد. و برای کسی که دزدان و خوارج او را مورد حمله جانی و مالی قرار دادند جایز است که با آنها بجنگد و بلکه بر او واجب است در راستای دفاع از جان و مالش با آنها بجنگد و با هر چه در توان دارد از جان و مالش دفاع کند؛ اما این حق را ندارد که چون از او دست برداشتند و از او جدا شده و او را ترک گفتند در پی آنها برود و به تعقیب آنان بپردازد؛ این حق فقط و فقط از آن امام یا زمامداران امور مسلمانان می باشد. وظیفه‌ی او در چنین حالتی فقط این است که از جان خود دفاع کند و در این تلاش (در دفاع از جان خود) نیتش آن باشد که کسی را نمی کشد. اما اگر در دفاع از جان خود و در درگیری میان او و تجاوزگر، متجاوز کشته شود، خداوند مقتول را چنین دور کرده است. و اگر در دفاع از جان و مال خود کشته شود، مقام شهادت را برای وی امیدواریم و این مساله در احادیث و همهی آثار و روایات وارد شده در این زمینه آمده است.^۱

۱- یکی از این احادیث، روایت مسلم (۱/۱۲۴) از ابوهریره می باشد که می گوید: «مردی نزد رسول خدا آمد و گفت: ای رسول خدا، اگر کسی بیاید و (به زور) قصد گرفتن مالم را داشته باشد، چه کنم؟ فرمودند: «فَلَا تُعْطِهِ مَالَكَ»: «مالت را به او مده». آن مرد گفت: اگر با من جنگید چه کنم؟ فرمودند: «فَاتِلُهُ»: «با او بجنگ». آن مرد گفت: اگر مرا کشت چه؟ فرمودند: «فَأَنْتَ شَهِيدٌ»: «در اینصورت شهید هستی». آن مرد گفت: اگر او را کشتم چه؟ فرمودند: «هُوَ فِي النَّارِ»: «او در دوزخ است».

و عبدالله بن عمرو بن العاص از رسول الله ﷺ روایت می کند که فرمودند: «مَنْ قُتِلَ دُونَ مَالِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ»: «هرکس در دفاع از مالش کشته شود، شهید است». (مسلم ۱/۱۲۵)

در این مساله، به جنگ با متجاوز (از هر گروهی که باشد) امر شده است اما به کشتن و تعقیب وی و سخت گرفتن بر او و رفتار عجولانه در راستای کشتن وی دستور داده نشده است.

و اگر او را اسیر گرفت، حق ندارد او را بکشد و یا حد را بر او اجرا کند، بلکه باید امر او و تصمیم در مورد او را به کسی بسپارد که الله متعال او را زمامدار امور قرار داده است تا در مورد وی حکم شود^۱.

۱- نصوص ذکر شده از امام احمد در این مساله بسیار است. از جمله روایت خلال در «السنة» (۱۶۲) می‌باشد که می‌گوید: «عبدالملك میمونی مرا خبر داده که به ابوعبدالله گفته است: آیا کسی را می‌شناسی که از روی پرهیز از گناه، جنگ با دزدها را ترک کرده باشد؟ فرمود: نه؛ گفتم: گروهی می‌گویند: اگر با آنان روبرو شدی، با آنان بجنگ اما با شمشیر چنان او را مزین که قصد کشتنش را داشته باشی؟ گفت: من او را می‌زنم تا او را از جان و مالم بازدارم. و اگر این به کشتن وی انجامید، اشکالی در آن نیست. گفتم: بله ای ابوعبدالله، می‌دانم که او را با شمشیر می‌زنم اما قصد قطع دست یا پایش را ندارم و او را با تمام توان و به هر طریق ممکن از خود باز می‌دارم. گفت: بله، (چنین است)؛ و در مورد کسی که بر وی حمله می‌کند، با او سخن گفتم؛ فرمود: و او نیز تو را فرا می‌خواند که بر او حمله کنی. آنان بدتر از این هستند؛ و او را دیدم از کسی تعجب می‌کند که می‌گوید: «با متجاوز می‌جنگم و او را باز می‌دارم و قصد جان او را ندارم». مقصودش از این تعجب آن بود که این مساله از جمله اموری نیست که ذهن انسان بدان مشغول گردد، بر او لازم است که با وی بجنگد و با هر آنچه توان دارد و مقدور است از جان خود در برابر او دفاع کند، چه متجاوز بمیرد یا باقی بماند.

و با سند صحیح از امام احمد (۱۷۵) روایت می‌کند که فرمود: «چون دزدان قصد جان و مالت را داشتند، به جنگ با آنها معتقد هستیم، اما اینکه

با پشت کردن و فرار کردن دزدها در پی آنان رفته و به تعقیبشان پردازی،
در این صورت جنگ با آنان جایز نیست».

و به خاطر عملی که اهل قبله انجام می‌دهند، به بهشتی یا دوزخی بودن آنها گواهی نمی‌دهیم و حکم نمی‌کنیم؛ بلکه برای نیکوکار به بهشت امیدواریم و بیم آن داریم که گنهکار به دوزخ انداخته شود و برای وی رحمت الله را امیدواریم.

و کسی که خداوند را با گناهی ملاقات کند که به خاطر آن آتش بر وی واجب می‌باشد، اما (پیش‌تر در دنیا) از آن توبه کرده و بدان اصرار نورزیده، الله متعال به سوی وی بازگشته و توبه را از بندگان می‌پذیرد و از گناهان چشم‌پوشی می‌کند؛ و هرکس الله را با گناهی ملاقات کند که حد آن در دنیا بر وی اقامه شده باشد، حد اجرا شده بر وی، کفاره‌ی گناهش می‌باشد، چنان‌که در حدیث از رسول الله ﷺ وارد شده است.^۱

۱- از عبادة بن صامت روایت است: درحالی‌که گروهی از صحابه پیرامون رسول خدا ﷺ بودند، فرمودند: «بَايَعُونِي عَلَى أَنْ لَا تُشْرِكُوا بِاللَّهِ شَيْئًا، وَلَا تَسْرِقُوا، وَلَا تَزْنُوا، وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ، وَلَا تَأْتُوا بِبُهْتَانٍ تَفْتَرُونَهُ بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَأَرْجُلِكُمْ، وَلَا تَعْصُوا فِي مَعْرُوفٍ، فَمَنْ وَفَى مِنْكُمْ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ، وَمَنْ أَصَابَ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا فَعُوقِبَ فِي الدُّنْيَا فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ، وَمَنْ أَصَابَ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا ثُمَّ سَرَّهٗ اللَّهُ فَهُوَ إِلَى اللَّهِ، إِنْ شَاءَ عَفَا عَنْهُ وَإِنْ شَاءَ عَاقَبَهُ»: «با من بر این بیعت کنید که هیچ چیزی را شریک الله قرار ندهید و دزدی نکنید و زنا نکنید و فرزندان‌تان را نکشید و دامن هیچ‌کس را به لک‌هی ننگ افترا و بهتان آلوده نکنید. و در امور معروف سرپیچی و نافرمانی نکنید. هرکس از شما به این بیعت وفا کند، اجر و پاداش وی بر الله است و هرکس مرتکب چیزی از این امور شود و به خاطر آن در دنیا مجازات شود، این مجازات کفاره‌ی گناهش می‌باشد و هرکس چیزی از این امور را انجام دهد و خداوند گناهش را پوشیده دارد، امر وی موکول به خداوند می‌شود، اگر بخواهد از او

در گذرد و آن را ببخشد و اگر بخواهد او را مجازات کند». و بر این امور با رسول الله ﷺ بیعت کردیم. (بخاری (۱۲/۱)، مسلم (۱۳۳۳/۳)، ترمذی (۱۴۳۹) و نسائی (۱۴۲/۷)).

و هرکس الله را در حالی ملاقات کند که بر گناه اصرار داشته و از گناهانی که مستوجب مجازات‌اند توبه نکرده باشد، امر وی موقوف به خداوند است؛ اگر بخواهد او را به سبب گناهش عذاب می‌کند و اگر بخواهد او را می‌بخشد. و هرکس الله را در حالی ملاقات کند که کافر باشد او را عذاب خواهد کرد و وی را نمی‌بخشد.

و مجازات متاهلی که زنا می‌کند، رجم و سنگسار است. و این حد زمانی بر او اجرا می‌شود که یا خودش اعتراف کند یا اینکه بر علیه وی بینه اقامه شود. به طور قطع رسول الله ﷺ و خلفای راشدین رجم کردند.^۱

۱- دلیل این امر، روایتی است که بخاری و مسلم و سنن اربعه روایت کرده‌اند؛ حدیث ابن عباس که می‌گوید: عمر بن خطاب که بر منبر رسول الله ﷺ نشسته بود، گفت: الله ﷻ محمد را به حق مبعوث کرد و کتاب (قرآن) را بر او نازل کرد. یکی از مواردی که بر او نازل گردید، آیه‌ی رجم (سنگسار) بود. ما این آیه را تلاوت کردیم، حفظ نمودیم و خوب فهمیدیم. براساس این آیه رسول خدا ﷺ [زنان و مردان زناکار] را سنگسار نمود و ما هم بعد از ایشان این کار را کردیم. (تلاوت این آیه نسخ گردید ولی حکم آن باقی است) من از آن می‌ترسم که گذشت زمان باعث شود تا بعضی بگویند: ما حکم سنگسار را در کتاب خدا (قرآن) نمی‌بینیم و این‌گونه با ترک فرضی که خداوند نازل فرموده است، همراه شوند. باید دانست که سنگسار در قرآن کریم برای زن و مرد متاهلی که مرتکب زنا شوند و گواه بر زنای ایشان وجود داشته باشد یا زن حامله گردد یا اعتراف کند، ثابت و حق است». متن از مسلم (۱۶۹۱) می‌باشد.

و هرکس از یکی از اصحاب رسول الله ﷺ عیبجویی و خرده‌گیری کند یا به خاطر عملی که از او سر زده، دشمنی و کینه وی را در دل داشته باشد یا اینکه عمل یا گفتار ناشایست آنان را ذکر نماید، مبتدع و بدعت‌گزار می‌باشد تا اینکه به همگی آنها رحمت فرستد و قلب وی نسبت به آنها سالم باشد^۱.

۱- ابوبکر خلال در «السنة» (۷۵۸) با سند صحیح از امام احمد روایت می‌کند که فرمود: «هرکس نسبت به یکی از اصحاب رسول الله عیبجویی و بدگویی کند، گرفتار بلا و مصیبت می‌شود و بلا و مصیبت او را احاطه می‌کند؛ اگر بهترین مردمان یعنی اصحاب رسول الله را هدف بدگویی و عیبجویی قرار دهد، برای وی (حیاتی) ناپاک و بد و پلید خواهد بود.

عبدالمنعم سلیم می‌گوید: و دلیل این امر، روایتی است که امام احمد (۴۶۵۸)، بخاری (۲۹۲/۲)، مسلم (۱۹۶۷/۴)، ابوداود (۴۶۵۸)، ترمذی (۳۸۶۱)، نسائی در «الکبری» (تحفة: ۳/۳۴۳) و ابن ماجه (۱۶۱) و العشاری در «فضائل ابی بکر» (۵۹) - با تحقیق ما - از ابوسعید خدری روایت کرده‌اند که می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمودند: «لَا تَسُبُّوا أَصْحَابِي، فَلَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ أَنْفَقَ مِثْلَ أُحُدٍ، ذَهَبًا مَا بَلَغَ مُدًّا أَحَدِهِمْ، وَلَا نَصِيفَهُ»: «اصحاب و یاران مرا دشنام ندهید، اگر یکی از شما به اندازه‌ی کوه احد طلا انفاق کند با یک یا نصف مدی (پیمانهای که برخی آن را به اندازه پری دو کف دست دانسته‌اند) که اصحاب من انفاق می‌کنند، برابری نمی‌کند».

ابن تیمیه رحمه الله در عقیده‌ی واسطیه (۷۷) می‌گوید: «اهل سنت و جماعت از روش روافض که نسبت به صحابه عداوت و دشمنی ورزیده و آنان را دشنام می‌دهند، بیزاری می‌جوید. و نیز از روش نواصب که اهل بیت را با گفتار و کردار (قول و عمل) اذیت می‌کنند، بیزاری می‌جویند. و از بحث در

آنچه میان صحابه اتفاق افتاد، خودداری می‌کنند و می‌گویند: روایاتی که در مورد اعمال ناشایست آنان روایت شده، برخی دروغ‌اند و برخی از آنها اضافه و کم و دگرگون شده‌اند. و آنچه در مورد آنها به طور صحیح روایت شده، در آن معذور می‌باشند که یا در آن مورد مجتهدانی مصیب می‌باشند و یا مجتهدانی که بر خطا رفته‌اند؛ با این همه اهل سنت معتقد نیستند که تک تک صحابه از گناهان کبیره و صغیره معصوم می‌باشند. بلکه به طور کلی ارتکاب گناه از سوی آنها متصور است و آنها سوابق و فضائلی دارند که موجب مغفرت و آمرزش آنچه از آنان سر زده - اگر سرزده باشد می‌شود».

و نفاق کفر است، اینکه به الله کفر ورزی و غیر او را عبادت کنی و در ظاهر اظهار اسلام کنی. مثل منافقانی که در عهد و زمان رسول الله ﷺ بودند.

«ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ فَهُوَ مُنَافِقٌ»^۱: «سه خصلت است که هرکس این سه خصلت در وی باشد، منافق است». و این حدیث از باب تغلیظ و شدت می باشد. آن را چنانکه وارد شده، روایت می کنیم و آن را تفسیر نمی کنیم. (یعنی این احادیث را تفسیر نمی کنیم مگر چنان که وارد شده اند اما با این دیدگاه که این امور موجب خروج انسان از دین نمی گردد و میان عمل و عامل تفاوت می گذاریم و نفاق عملی وارد شده در حدیث را به نفاق اعتقادی تفسیر نمی کنیم که موجب خروج از دین می باشد).

و نیز اینکه فرمودند: «لَا تَرْجِعُوا بَعْدِي كُفَّارًا ضَلَالًا يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ»^۲: «پس از من با زدن کردن یکدیگر کافرانی گمراه نگردید». و همچون این حدیث که فرمودند: «إِذَا التَقَى الْمُسْلِمَانِ بِسَيْفَيْهِمَا فَلَا قَاتِلَ وَالْمَقْتُولُ فِي النَّارِ»^۳: «چون دو مسلمان (به قصد کشتن هم) با شمشیر روبروی یکدیگر قرار گیرند، قاتل و مقتول در دوزخ است». و همچون اینکه فرمودند: «سَبَابُ الْمُسْلِمِ فُسُوقٌ، وَقِتَالُهُ كُفْرٌ»^۴: «دشنام دادن مسلمان فسق و کشتن او کفر است».

و فرمودند: «مَنْ قَالَ لِأَخِيهِ: يَا كَافِرٌ، فَقَدْ بَاءَ بِهَا أَحَدُهُمَا»^۵: «هرگاه کسی به برادر (مسلمانش) بگوید: ای کافر، کفر به یکی از آن دو باز می گردد». و اینکه فرمودند: «كُفْرٌ بِاللَّهِ تَبَرُّؤٌ مِنْ نَسَبٍ وَإِنْ دَقَّ»^۶: «برائت جستن از نَسَب، هرچند ادعایی ضعیف است اما کفر ورزیدن به خداوند است».

ما در برابر این احادیث و احادیثی از این قبیل که صحیح و محفوظ اند، تسلیم هستیم و آنان را چنان که وارد شده اند می پذیریم هرچند تفسیر آنها را ندانیم. و در مورد آنها سخن نمی گوئیم و به جدال و

مشاجره و مناقشه نمی‌پردازیم و این احادیث را جز به همان صورت که وارد شده‌اند، تفسیر نمی‌کنیم (یعنی همان‌طور که وارد شده‌اند آنها را بر ظاهرشان حمل می‌کنیم و تاویل نمی‌کنیم). و آنها را جز با حق‌تر از آنها رد نمی‌کنیم.

۱- حدیث صحیح است. امام مسلم (۸۷/۱ - ۸۸) و ابونعیم در «الحلیة» (۲۵۵/۶) آن را از طریق داود بن ابی هند از سعید بن مسیب از ابوهریره رضی الله عنه به صورت مرفوع روایت کرده‌اند که کامل آن چنین است: «ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ فَهُوَ مُنَافِقٌ، وَإِنْ صَامَ وَصَلَّى، وَزَعَمَ أَنَّهُ مُسْلِمٌ، مَنْ إِذَا حَدَّثَ كَذَبَ، وَإِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ، وَإِذَا أُتُمِّنَ حَانَ: «سه خصلت است که چون در کسی این سه خصلت باشد، منافق است، هرچند روزه بگیرد و نماز بخواند و گمان برد مسلمان است: چون سخن گوید، دروغ می‌گوید و اگر وعده دهد، خلاف وعده می‌کند و هرگاه به او امانتی دهند، خیانت می‌کند». این حدیث مشهور است و برای آن طرق دیگری از ابوهریره با این لفظ می‌باشد: «آيَةُ الْمُنَافِقِ ثَلَاثٌ: إِذَا حَدَّثَ كَذَبَ، وَإِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ، وَإِذَا أُتُمِّنَ حَانَ: «نشانه‌ی منافق سه چیز است: چون سخن گوید، دروغ می‌گوید؛ اگر وعده دهد، خلاف وعده می‌کند و اگر به او امانتی دهند، خیانت می‌کند».

و از عبدالله بن عمر به صورت مرفوع با این متن روایت است که: «أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَ مُنَافِقًا خَالِصًا، وَمَنْ كَانَتْ فِيهِ خَلَّةٌ مِنْهُنَّ كَانَتْ فِيهِ خَلَّةٌ مِنْ نِفَاقٍ حَتَّى يَدْعَهَا: إِذَا حَدَّثَ كَذَبَ، وَإِذَا عَاهَدَ عَدَرَ، وَإِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ، وَإِذَا خَاصَمَ فَجَرَ: «چهار خصلت است که چون در کسی این خصلت‌ها باشد، منافقی خالص است و هرکس خصلتی از این خصلت‌های چهارگانه در وجود وی باشد، در واقع خصلتی از خصلت‌های نفاق در او می‌باشد تا اینکه آن را

رها کند: چون سخن گوید، دروغ می گوید؛ چون عهد و پیمان بندد، خیانت می کند؛ چون وعده دهد، خلاف وعده می کند از حق خارج شده و ناحق گفته و بی انصافی می کند». (بخاری (۱۵/۱)؛ مسلم (۸۷/۱)؛ ابوداود (۴۶۸۸)؛ ترمذی (۲۶۳۲) و نسائی (۱۱۶/۸).

۲- حدیث صحیح است. بخاری (۳۵/۱)، مسلم (۸۱/۱-۸۲)، نسائی (۱۲۸/۱۲۷) و ابن ماجه (۳۹۴۲) آن را از طریق ابوزرعه بن عمرو بن جریر از جدش جریر روایت کرده اند که می گوید: رسول خدا در حجة الوداع به من فرمودند: «اسْتَنْصَبِ النَّاسَ»: «مردم را ساکت کن». سپس فرمودند: «لَا تَرْجِعُوا بَعْدِي كُفَّارًا، يَضْرِبُ بَعْضُكُم رِقَابَ بَعْضٍ»: «پس از من با زدن گردن یکدیگر کافر نشوید».

۳- حدیث صحیح است. بخاری (۱۵/۱)، مسلم (۲۲۱۴/۴)، ابوداود (۴۲۶۸) و نسائی (۱۲۵/۷).

۴- حدیث صحیح است. بخاری (۱۸/۱)، مسلم (۸۱/۱)، ترمذی (۲۶۳۵) و نسائی (۱۲۳/۷).

۵- حدیث صحیح است. مسلم (۷۹/۱) آن را از طریق عبدالله بن دینار از ابن عمر به صورت مرفوع روایت کرده است. با این لفظ: «أَيُّمَا امْرِئٍ قَالَ لِأَخِيهِ: يَا كَافِرُ، فَقَدْ بَاءَ بِهَا أَحَدُهُمَا، إِنْ كَانَ كَمَا قَالَ، وَإِلَّا رَجَعَتْ عَلَيْهِ»: «هرگاه کسی به برادر (مسلمانش) بگوید: ای کافر، کفر به یکی از آنها باز می گردد، اگر کسی که به او کافر گفته شده، کافر باشد، چنان است وگرنه کفر به خود گوینده باز می گردد».

و امام احمد (۱۱۲/۲) از طریق سفیان از عبدالله بن دینار با این متن روایت می کند: «مَنْ قَالَ لِأَخِيهِ: يَا كَافِرُ، فَقَدْ بَاءَ بِهَا أَحَدُهُمَا»: «هرکس به برادر مسلمانش گفت: ای کافر، کفر به یکی از آن دو بازمی گردد».

۶- این حدیث حسن است. امام احمد (۲/۲۱۵) آن را روایت کرده است: علی بن عاصم از مثنی بن صباح از عمرو بن شعیب از پدرش از جدش روایت کرده که رسول الله ﷺ فرمودند: «كُفِّرَ تَبَرُّؤُ مِنْ نَسَبٍ وَإِنْ دَقَّ، أَوْ ادَّعَاءٌ إِلَى نَسَبٍ لَا يُعْرَفُ»: «برائت جستن از نسب هرچند ادعایی ضعیف است یا ادعای نسب دیگری که او را نمی‌شناسد، کفر است».

عبدالمنعم سلیم می‌گوید: اسناد این روایت ضعیف است؛ در علی بن عاصم و مثنی بن صباح ضعف است. اما ابن قطان در زیادات خود بر «سنن ابن ماجه» (سنن: ۲۷۴۴) می‌گوید: «حدثنا محمد بن يحيى، حدثنا عبدالعزيز بن عبدالله، حدثنا سليمان بن بلال عن يحيى بن سعيد عن عمرو بن شبيب».

بوصیری در «مصباح الزجاجة» می‌گوید: «این حدیث در برخی از نسخه‌ها می‌باشد و در برخی از نسخه‌ها نیست. و مزی آن را در «الأطراف» ذکر نکرده است. و اسناد آن صحیح است و گمان می‌کنم که آن در زیادات ابن قطان باشد». و طبرانی در «الصغیر» (الروض الدانی: ۱۰۷۲) با سند حسن از طریق انس بن عیاض از یحیی بن سعید انصاری از عمرو بن شعیب از پدرش این حدیث را با این لفظ روایت می‌کند: «كُفِّرَ بامْرِئٍ ادَّعَاءٌ إِلَى نَسَبٍ لَا يُعْرَفُ، وَجَحْدُهُ وَإِنْ دَقَّ»: «اینکه شخصی ادعای نسب کسی را کند که او را نمی‌شناسد یا اینکه نسبش را انکار کند، هرچند ادعایی ضعیف است، اما کفر می‌باشد».

و بهشت و دوزخ مخلوق هستند^۱ چنان که از رسول الله ﷺ وارد شده است؛ «دَخَلْتُ الْجَنَّةَ فَرَأَيْتُ فِيهَا قَصْرًا...»^۲. «وارد بهشت شدم و در آن قصری دیدم...».

و اینکه فرمودند: «وَرَأَيْتُ الْكَوْثَرَ»^۳: «و کوثر را دیدم». «اَطَّلَعْتُ فِي الْجَنَّةِ فَرَأَيْتُ أَكْثَرَ أَهْلِهَا كَذَا»، «و اَطَّلَعْتُ فِي النَّارِ فَرَأَيْتُ أَكْثَرَ أَهْلِهَا كَذَا و كَذَا»^۴

بنابراین هرکس گمان برد بهشت و دوزخ خلق نشده‌اند، درحقیقت قرآن و احادیث رسول الله ﷺ را تکذیب کرده است و گمان نمی‌کنم به بهشت و دوزخ ایمان داشته باشد.

۱- اهل سنت و جماعت بر این اعتقاد هستند که بهشت و دوزخ دو مخلوق از مخلوقات خداوند هستند و اکنون وجود دارند. اما برخی فرقه‌ها همچون معتزله و قدریه، آفریده شدن بهشت و دوزخ و اینکه اکنون وجود دارند و موجودند، انکار کرده‌اند. و دلیل این امر قرآن کریم است که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَعَادَمُ أَسْكُنُ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ [البقرة: ۳۵]: «ای آدم، تو با همسرت در بهشت سکونت کن و از (نعمت‌های فراوان و گوارای) آن، هرچه و هر کجا که می‌خواهید، خوش و آسوده بخورید اما نزدیک این درخت نشوید و از آن نخورید. چه (اگر چنین کنید) از ستمگران خواهید شد».

و نیز الله متعال می‌فرماید ﴿يَبْنِيْ عَادَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ﴾ [الأعراف: ۲۷]: «ای فرزندان آدم، شیطان شما را نفریبد همانگونه که پدر و مادرتان را (فریفت و) از بهشت بیرون‌شان کرد».

و می‌فرماید: ﴿قَالَ فَأَخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ﴾ [ص: ۷۷]: «از بهشت بیرون شو چرا که تو مطرود و رانده شده هستی».

و آیات دیگری که در این زمینه وارد شده است.

اما دلایل در این زمینه از سنت نبوی نیز بسیار است، که امام احمد در این رساله برخی از این احادیث صحیح را ذکر نمود که تخریج آن پیش‌تر گذشت.

۲- حدیث صحیح است. امام احمد (۳۰۹/۳) آن را از سفیان از عمرو و ابن منکدر روایت کرده است که آن دو (عمرو و ابن منکدر) از جابر شنیدند که هریک از آنها در روایت‌شان افزوده‌هایی نسبت به دیگری دارد - که رسول الله ﷺ فرمودند: «دَخَلْتُ الْجَنَّةَ فَرَأَيْتُ فِيهَا دَارًا أَوْ قَصْرًا فَسَمِعْتُ فِيهَا صَوْتًا، فَقُلْتُ: لِمَنْ هَذَا؟ فَقِيلَ: لِعُمَرَ، فَأَرَدْتُ أَنْ أَدْخُلَهَا فَذَكَّرْتُ غَيْرَتَكَ يَا ابْنَحَفْصٍ» فبکی عمر، وقال مرة أخرى: فأخبر بها عمر فقال: يا رسول الله، وعليك يغار: «وارد بهشت شدم و در آن قصر یا خانه‌ای دیدم سپس صدایی در آن شنیدم. گفتم: این قصر از آن کیست؟ گفته شد: برای عمر است. ای ابوحفص، خواستم وارد آن شوم که غیرت تو را به یاد آوردم». عمر با شنیدن این سخنان به گریه افتاد؛ و باری دیگر می‌گوید: چون عمر از این مساله مطلع شد، گفت: یا رسول الله، آیا در مورد تو هم به غیرت می‌آیم؟!» سفیان می‌گوید: این روایت را از ابن منکدر و عمرو شنیدم که این دو آن را از جابر شنیده بودند.

و حمیدی در «المسند (ش: ۱۲۳۵) و مسلم (۱۸۶۲/۴) آن را از طریق عمرو بن دینار و ابن منکدر از جابر روایت کرده‌اند و بخاری (۲۹۳/۲) آن را از طریق عبدالعزيز الماجشون از ابن منکدر روایت کرده است.

۳- حدیث صحیح است. بخاری (۱۴۱/۴)، (ش: ۶۵۸۱) و ترمذی (۳۳۶۰) آن را از طریق قتاده از انس از رسول الله ﷺ روایت کرده‌اند که می‌فرماید: «بَيْنَمَا أَنَا أَسِيرُ فِي الْجَنَّةِ، إِذَا أَنَا بِنَهْرٍ، حَافَتَاهُ قَبَابُ الدَّرِّ الْمُجَوَّفِ، قُلْتُ: مَا هَذَا يَا جِبْرِيلُ؟ قَالَ: هَذَا الْكُوْثَرُ، الَّذِي أَعْطَاكَ رَبُّكَ، فَإِذَا طِينُهُ - أَوْ طَبِيبُهُ - مِسْكٌ أَذْفَرُ:» «درحالی که (شب معراج) در بهشت سیر می‌کردم، ناگاه به نهري رسیدم که در هر دو سوی آن گنبدهایی از مروارید میان تهی بود. گفتم: ای جبرئیل، این چیست؟ گفت: این همان کوثر است که پروردگارت بر تو ارزانی داشته است. و گل آن یا بوی آن مشک اذفر بود». امام احمد (۱۰۳/۳، ۱۱۵) نیز مانند این روایت را از طریق حمید از انس روایت کرده است.

۴- حدیث صحیح است. بخاری (۲۶۱/۳) و ترمذی (ش: ۲۶۰۳) آن را از عمران بن حصین از رسول الله ﷺ روایت کرده‌اند که می‌فرماید: «أَظْلَعْتُ فِي الْجَنَّةِ فَرَأَيْتُ أَكْثَرَ أَهْلِهَا الْفُقَرَاءَ، وَأَظْلَعْتُ فِي النَّارِ فَرَأَيْتُ أَكْثَرَ أَهْلِهَا النِّسَاءَ:» «بر اهل بهشت اطلاع یافتم که بیشتر اهل آن را فقرا تشکیل می‌دادند و نیز بر اهل دوزخ اطلاع یافتم که بیشتر اهل آن را زنان تشکیل می‌دادند».

برای این حدیث شاهی صحیح از حدیث عبدالله بن عباس نیز می‌باشد. والله اعلم.

و هریک از اهل قبله که موحد بمیرد، بر او نماز خوانده می‌شود و برای وی طلب مغفرت و آمرزش می‌شود. و گناه صغیره یا کبیره‌ای که مرتکب شده مانع نماز خواندن بر وی و طلب آمرزش و مغفرت برای او نمی‌شود. امر وی موکول به خداوند متعال است.

پایان رساله

والحمد لله وحده وصلواته علی محمد وآله وسلم تسلیماً.

۱- محقق این رساله که خداوند او را ببخشد، می‌گوید: تعلیق بر این نوشتار مبارک در شب سه شنبه موافق با چهاردهم رمضان المبارک سال ۱۴۱۲ هجری به پایان رسید.

والحمد لله رب العالمین. وصلی الله علی سیدنا محمد وعلی آله وصحبه وسلم تسلیماً کثیراً.

ابوعبدالرحمن عمرو بن عبدالمنعم سلیم، طنطا؛ خداوند آن را حفاظت کند.

متن رساله

اصول سنت نزد ما عبارت است از:

تمسک جستن به آنچه اصحاب رسول الله ﷺ بر آن بودند و اقتدا به آنها و ترک بدعت‌ها؛ و هر بدعتی گمراهی^۱ است؛ و ترک جدال در دین.

و سنت نزد ما احادیث رسول الله ﷺ می‌باشد؛ و سنت قرآن را تفسیر می‌کند و توضیح و شرح آیات قرآن است؛ در سنت قیاس نیست و نظیر و مانند ندارد و با عقل و هوی و هوس درک نمی‌شود؛ بلکه سنت، اتباع و پیروی و ترک هوی و هوس می‌باشد.

و از امور اعتقادی الزامی که هرکس یک مورد از آنها را ترک کند، در حقیقت دین را به کلی نپذیرفته و با ترک آن مورد - با وجود ایمان آوردن - از اهل سنت نیست، ایمان به خیر و شر تقدیر و تصدیق احادیث وارد شده در این مورد و ایمان به آن می‌باشد که در مورد آن گفته نمی‌شود: برای چه و چگونه؛ بلکه در این مورد فقط تصدیق است و ایمان به آن.

و هرکس تفسیر حدیثی را نداند و عقلش به درک آن نرسد، برای وی همین اندازه کافی است که آن را تصدیق کند. و بر وی لازم است که به آن ایمان آورد و تسلیم شود. مثل حدیث صادق المصدوق.

و از این قبیل است احادیث و اخبار و روایاتی که در مساله‌ی تقدیر وارد شده است؛

و نیز چنین است تمام احادیثی که در باب رویت وارد شده‌اند.

هرچند از گوش‌ها به دور مانده و شنونده از شنیدن آنها احساس ترس و وحشت کند؛ بلکه باید به آنها ایمان آورد و حتی یک حرف از آن را هم رد نکند و در مورد احادیث دیگری که راویان ثقه روایت کرده‌اند نیز امر چنین است. و با هیچ‌کس (در این زمینه) مجادله و مناظره نمی‌شود.

و جدال آموخته نمی‌شود. چراکه سخن گفتن در مساله تقدیر و رویت خداوند و قرآن و... مکروه است و از آن نهی شده است. و کسی که در این موارد و شبیه آنها به جدال می‌پردازد هرچند با جدالش به سنت برسد، از اهل سنت نمی‌باشد تا اینکه جدال را رها کرده و به احادیث ایمان آورد.

و قرآن کلام الله است و مخلوق نیست. و اینکه گفته شود مخلوق نیست، ایراد و ضعفی به قرآن وارد نمی‌شود، چراکه کلام الله از خداوند جدا نیست و هیچیک از صفات الهی مخلوق نیست.

و بر حذر باش از مناظره با کسانی که به مجادله در این مساله می‌پردازند و نیز کسانی که در باب لفظ و غیر آن جدال می‌کنند و در آن توقف می‌کند و می‌گوید: نمی‌دانم آن مخلوق است یا غیر مخلوق، آن فقط کلام الله است؛ چنین شخصی اهل بدعت است و همچون کسی است که می‌گوید: قرآن مخلوق است، درحالی‌که آن کلام الله است و مخلوق نیست.

و ایمان به دیدن پروردگار در روز قیامت به همان ترتیب که در احادیث صحیح از رسول خدا روایت شده است؛ و ایمان به اینکه رسول الله ﷺ پروردگارش را دیده است؛ چنان‌که این مساله به طور صحیح از رسول الله ﷺ روایت شده است. قتاده از عکرمه از ابن عباس آن را روایت کرده است. و نیز حکم بن ابان از عکرمه از ابن عباس روایت کرده است. و نیز علی بن زید از یوسف بن مهران از ابن عباس روایت کرده است.

و نزد ما این حدیث به همان صورتی که از رسول الله ﷺ وارد شده، بر ظاهرش می‌باشد. و سخن گفتن در مورد آن بدعت است، اما به آن، به همان

صورت که وارد شده است، ایمان داریم و در مورد آن با هیچ کس مناظره نمی کنیم.

و ایمان به میزان در روز قیامت به همان صورت که وارد شده است؛ بنده در روز قیامت وزن می شود که به اندازه ی پَر پشه ای وزن ندارد و اعمال بندگان وزن می شود چنان که در حدیث آمده است. و ایمان به آن و تصدیق آن و اعراض و روی گردانی از کسانی که این امور را رد می کنند و نیز ترک مجادله و مشاجره با وی از مبانی اعتقادی دین است.

و در روز قیامت الله متعال بدون واسطه با بندگان سخن می گوید.
و از دیگر مبانی اعتقادی است: ایمان به حوض و اینکه در روز قیامت حوضی به رسول الله ﷺ اختصاص دارد که امتش بر آن وارد می شوند و عرض آن همچون طول آن است و به فاصله یک ماه؛ و ظرف های آن به تعداد ستارگان آسمان اند؛ احادیث صحیح متعددی در این زمینه با طرق مختلف وارد شده است.

و از مبانی اعتقادی است: ایمان به عذاب قبر و اینکه این امت در قبرهای شان آزمایش می شوند و از ایمان و اسلام و اینکه پروردگارش چه کسی بوده؟ و پیامبرش چه کسی بوده؟ سوال می شوند.

و نکیر و منکر نزد وی می آیند، چنان که خداوند بخواهد و آنگونه که او اراده کند؛ و ایمان به آن و تصدیق آن از امور اعتقادی است.

و ایمان به شفاعت رسول الله ﷺ و اینکه گروهی پس از سوختن در دوزخ - که مانند خاکستر شده اند - از آن خارج می شوند و به نهی در دروازه ی بهشت شستشو داده می شوند، آنگونه که در حدیث آمده است و با کیفیتی که خداوند خواسته و چنان که می خواهد، از امور اعتقادی است؛ بلکه فقط ایمان به آن و تصدیق آن از دین و امور اعتقادی است.

و ایمان به اینکه مسیح دجال (در نزدیکی قیامت) خارج می‌شود و بین دو چشمانش نوشته شده: کافر؛ و ایمان به احادیثی که در مورد وی آمده است. و ایمان به اینکه این امر شدنی است، از امور اعتقادی است.

و ایمان به اینکه عیسی بن مریم (از آسمان) نازل می‌شود و دجال را در باب لد می‌کشد.

و ایمان عبارت است از قول و عمل، کم و زیاد می‌شود. همان‌طور که در حدیث آمده است: «أَكْمَلُ الْمُؤْمِنِينَ إِيمَانًا أَحْسَنُهُمْ خُلُقًا»: «از میان مومنان کامل‌ترین ایمان را کسی دارد که بهترین اخلاق را دارد».

و هرکس نماز را ترک کند، درحقیقت کافر شده است؛ و ترک هیچ‌یک از اعمال کفر نیست مگر نماز؛ هرکس آن را ترک کند، کافر است و خداوند کشتن او را حلال قرار داده است.

و بهترین این امت پس از پیامبرش، ابوبکر صدیق می‌باشد. سپس (به ترتیب) عمر بن خطاب، عثمان و علی افضل این امت هستند. این سه نفر را بر دیگر اصحاب مقدم می‌داریم چنان‌که اصحاب رسول الله ﷺ آنها را بر دیگران مقدم می‌داشتند و در این مورد هیچ اختلافی نداشتند.

برترین اصحاب بعد از این سه نفر، اصحاب شوری می‌باشند که پنج نفرند: علی بن ابی‌طالب، زبیر، عبدالرحمن بن عوف، سعد و طلحه؛ که همگی آنان شایستگی خلافت را داشتند و همگی آنان امام هستند.

و در این زمینه به حدیث ابن عمر استناد می‌شود که می‌گوید: «ما حاضر بودیم و رسول الله زنده بود و اصحابش فراوان بودند (که به ترتیب) ابوبکر و سپس عمر و عثمان (را از همه برتر می‌دانستیم) و پس از این سکوت می‌کردیم.

پس از اصحاب شوری، مهاجرین اهل بدر نسبت به دیگر صحابه از فضیلت و برتری برخوردارند و پس از آنها انصار اهل بدر می‌باشند و این

برتری بر مبنای هجرت و سابقه مسلمان شدن می‌باشد که هرکس هجرت و سابقه ایمانش زودتر باشد، در درجه‌ی بالاتری قرار دارد. پس از این عده از صحابه، برترین مردم سایر اصحاب رسول الله می‌باشند، مردم عصر و زمانی که رسول الله ﷺ در میان آنها مبعوث گردید. و هرکس با رسول خدا ﷺ یک سال یا یک ماه یا یک روز یا یک لحظه همراه و هم‌صحبت بوده، یا اینکه [با ایمان] او را دیده باشد، از اصحاب رسول الله شمرده می‌شود و فضیلت و مقام صحابی بودن به اندازه‌ی سابقه‌ی همراهی او با رسول الله ﷺ و شنیدن از او و نگاه کردن به ایشان می‌باشد. و از میان آنها کسی که کمتر از دیگران با او همراه بوده، از مردمان دورانی که او را ندیدند برتر است ولو اینکه خداوند را با انجام همه‌ی اعمال نیک ملاقات کنند؛ آنان که رسول الله ﷺ را همراهی کرده و از اصحاب او بودند و او را دیدند و از او شنیدند، به خاطر همراهی و مصاحبت با رسول الله ﷺ از تابعین برترند، ولو اینکه تابعین همه‌ی اعمال نیک را انجام دهند.

و از اصول سنت است: شنیدن و اطاعت کردن از زمامداران و امیر مومنان - چه نیک باشد و چه بد - و از کسی که خلافت را عهده‌دار است و مردم بر وی اتفاق نظر داشته و نسبت به وی راضی هستند و همچنین (اطاعت) از کسی که با شمشیر بر علیه مردم برخاسته و چنین خلیفه شده و امیر مومنان نامیده شده است.

و جهاد همراه امیر نیک و بد تا روز قیامت ادامه دارد و ترک نمی‌شود؛ و تقسیم مال غنیمت و اقامه‌ی حدود شرعی همیشه حق حاکمان است. و این حق برای کسی وجود ندارد که بر آنها طعنه زده و خرده گیرد و یا اینکه در این امور به نزاع با آنها برخیزد؛ و پرداختن زکات به آنها جایز و نافذ است؛ هرکس زکات را به آنها بپردازد، زکات وی ادا می‌شود، چه نیک باشند یا بد؛

و نماز جمعه پشت سر او و کسی که او زمامدار امور قرار داده است، جایز و کامل است؛ دو رکعت که هرکس آن را اعاده کند، بدعتگزار است و مبتدعی است که احادیث و روایات را در این زمینه ترک کرده است و مخالف سنت عمل کرده است. و در این صورت اگر معتقد به نماز خواندن پشت سر حاکمان نباشد چه نیک‌شان و چه بدشان، چیزی از فضل جمعه برای او نیست. بنابراین سنت این است که همراه آنان دو رکعت نماز جمعه بخوانند و آن دو رکعت کامل و بدون نقص در نظر گرفته می‌شود و در این مورد شک و تردیدی در دل نباشد.

و هرکس بر حاکمی از حکام مسلمانان خروج کند - درحالی‌که مسلمانان بر او اتفاق نظر دارند و به خلافت وی اعتراف و اقرار کرده‌اند، با رضایت یا غلبه‌ی آن حاکم - درحقیقت چنین شخصی عصای (تکیه گاه) مسلمانان را به دو نیم کرده است و بر خلاف آثار و روایاتی که از رسول الله ﷺ در این زمینه وارد شده، عمل کرده است؛ و اگر بر این حالت بمیرد، بر مرگی جاهلی مرده است.

و جنگ با حاکم و خروج بر وی برای هیچیک از مردم حلال نیست؛ و هرکس چنین کند مبتدعی است که بر راه و روشی جز سنت و راه راست می‌باشد.

و برای کسی که دزدان و خوارج او را مورد حمله جانی و مالی قرار دادند جایز است که با آنها بجنگد و بلکه بر او واجب است در راستای دفاع از جان و مالش با آنها بجنگد و با هرچه در توان دارد از جان و مالش دفاع کند؛ اما این حق را ندارد که چون از او دست برداشتند و از او جدا شده و او را ترک گفتند در پی آنها برود و به تعقیب آنان بپردازد؛ این حق فقط و فقط از آن امام یا زمامداران امور مسلمانان می‌باشد. وظیفه‌ی او در چنین حالتی فقط این است که از جان خود دفاع کند و در این تلاش (در دفاع از جان

خود) نیتش آن باشد که کسی را نمی‌کشد. اما اگر در دفاع از جان خود و در درگیری میان او و تجاوزگر، متجاوز کشته شود، خداوند مقتول را چنین دور کرده است. و اگر در دفاع از جان و مال خود کشته شود، مقام شهادت را برای وی امیدواریم و این مساله در احادیث و همه‌ی آثار و روایات وارد شده در این زمینه آمده است.

در این مساله، به جنگ با متجاوز (از هر گروهی که باشد) امر شده است اما به کشتن و تعقیب وی و سخت گرفتن بر او و رفتار عجولانه در راستای کشتن وی دستور داده نشده است.

و اگر او را اسیر گرفت، حق ندارد او را بکشد و یا حد را بر او اجرا کند، بلکه باید امر او و تصمیم در مورد او را به کسی بسپارد که الله متعال او را زمامدار امور قرار داده است تا در مورد وی حکم شود.

و به خاطر عملی که اهل قبله انجام می‌دهند، به بهشتی یا دوزخی بودن آنها گواهی نمی‌دهیم و حکم نمی‌کنیم؛ بلکه برای نیکوکار به بهشت امیدواریم و بیم آن داریم که گنهکار به دوزخ انداخته شود و برای وی رحمت الله را امیدواریم.

و کسی که خداوند را با گناهی ملاقات کند که به خاطر آن آتش بر وی واجب می‌باشد، اما (پیش‌تر در دنیا) از آن توبه کرده و بدان اصرار نورزیده، الله متعال به سوی وی بازگشته و توبه را از بندگان می‌پذیرد و از گناهان چشم پوشی می‌کند؛ و هرکس الله را با گناهی ملاقات کند که حد آن در دنیا بر وی اقامه شده باشد، حد اجرا شده بر وی، کفاره‌ی گناهش می‌باشد، چنان‌که در حدیث از رسول الله ﷺ وارد شده است.

و هرکس الله را در حالی ملاقات کند که بر گناه اصرار داشته و از گناهی که مستوجب مجازات‌اند توبه نکرده باشد، امر وی موکول به خداوند است؛ اگر بخواهد او را به سبب گناهش عذاب می‌کند و اگر بخواهد او را می

بخشد. و هرکس الله را در حالی ملاقات کند که کافر باشد او را عذاب خواهد کرد و وی را نمی‌بخشد.

و مجازات متاهلی که زنا می‌کند، رجم و سنگسار است. و این حد زمانی بر او اجرا می‌شود که یا خودش اعتراف کند یا اینکه بر علیه وی بینه اقامه شود. به طور قطع رسول الله ﷺ و خلفای راشدین رجم کردند.

و هرکس از یکی از اصحاب رسول الله ﷺ عیبجویی و خرده‌گیری کند یا به خاطر عملی که از او سر زده، دشمنی و کینه وی را در دل داشته باشد یا اینکه عمل یا گفتار ناشایست آنان را ذکر نماید، مبتدع و بدعت‌گزار می‌باشد تا اینکه به همگی آنها رحمت فرستد و قلب وی نسبت به آنها سالم باشد. و نفاق کفر است، اینکه به الله کفر ورزی و غیر او را عبادت کنی و در ظاهر اظهار اسلام کنی. مثل منافقانی که در عهد و زمان رسول الله ﷺ بودند.

«ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ فَهُوَ مُنَافِقٌ»: «سه خصلت است که هرکس این سه خصلت در وی باشد، منافق است». و این حدیث از باب تغلیظ و شدت می‌باشد. آن را چنانکه وارد شده، روایت می‌کنیم و آن را تفسیر نمی‌کنیم. (یعنی این احادیث را تفسیر نمی‌کنیم مگر چنان که وارد شده‌اند اما با این دیدگاه که این امور موجب خروج انسان از دین نمی‌گردد و میان عمل و عامل تفاوت می‌گذاریم و نفاق عملی وارد شده در حدیث را به نفاق اعتقادی تفسیر نمی‌کنیم که موجب خروج از دین می‌باشد).

و نیز اینکه فرمودند: «لَا تَرْجِعُوا بَعْدِي كُفَّارًا ضَلَالًا يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ»: «پس از من با زدن گردن یک‌دیگر کافرانی گمراه نگردید».

و همچون این حدیث که فرمودند: «إِذَا التَّقَى الْمُسْلِمَانِ بِسَيَفَيْهِمَا فَالْقَاتِلُ وَالْمَقْتُولُ فِي النَّارِ»: «چون دو مسلمان با شمشیرهایشان با یکدیگر روبرو شوند، قاتل و مقتول در دوزخ است».

و همچون اینکه فرمودند: «سَبَابُ الْمُسْلِمِ فُسُوقٌ، وَقِتَالُهُ كُفْرٌ»: «دشنام دادن مسلمان فسق و کشتن او کفر است».

و فرمودند: «مَنْ قَالَ لِأَخِيهِ: يَا كَافِرُ، فَقَدْ بَاءَ بِهَا أَحَدُهُمَا»: «هرگاه کسی به برادر (مسلمانش) بگوید: ای کافر، کفر به یکی از آن دو باز می‌گردد».

و اینکه فرمودند: «كُفْرٌ بِاللَّهِ تَبَرُّؤٌ مِنْ نَسَبٍ وَإِنْ دَقَّ»: «برائت جستن از نَسَب، هرچند ادعایی ضعیف است اما کفر ورزیدن به خداوند است».

ما در برابر این احادیث و احادیثی از این قبیل که صحیح و محفوظاند، تسلیم هستیم و آنان را چنان که وارد شده‌اند می‌پذیریم هرچند تفسیر آنها را ندانیم. و در مورد آنها سخن نمی‌گوییم و به جدال و مشاجره و مناقشه نمی‌پردازیم و این احادیث را جز به همان صورت که وارد شده‌اند، تفسیر نمی‌کنیم (یعنی همان‌طور که وارد شده‌اند آنها را بر ظاهرشان حمل می‌کنیم و تاویل نمی‌کنیم). و آنها را جز با حق‌تر از آنها رد نمی‌کنیم.

و بهشت و دوزخ مخلوق هستند چنان‌که از رسول الله ﷺ وارد شده است؛ «دَخَلْتُ الْجَنَّةَ فَرَأَيْتُ فِيهَا قَصْرًا...»^۲. «وارد بهشت شدم و در آن قصری دیدم...».

و اینکه فرمودند: «وَرَأَيْتُ الْكَوْثَرَ»: «و کوثر را دیدم». «أَظْلَعْتُ فِي الْجَنَّةِ فَرَأَيْتُ أَكْثَرَ أَهْلِهَا كَذَا»، «وَاطْلَعْتُ فِي النَّارِ فَرَأَيْتُ أَكْثَرَ أَهْلِهَا كَذَا وَكَذَا».

بنابراین هرکس گمان برد بهشت و دوزخ خلق نشده‌اند، درحقیقت قرآن و احادیث رسول الله ﷺ را تکذیب کرده است و گمان نمی‌کنم به بهشت و دوزخ ایمان داشته باشد.

و هریک از اهل قبله که موحد بمیرد، بر او نماز خوانده می‌شود و برای وی طلب مغفرت و آمرزش می‌شود. و گناه صغیره یا کبیره‌ای که مرتکب شده مانع نماز خواندن بر وی و طلب آمرزش و مغفرت برای او نمی‌شود. امر وی موکول به خداوند متعال است.

پایان رساله